معراج مؤمن

تالیف
هادی نجفی

بسم الله الرحمن الرحیم

معراج مومن

نویسنده:

هادی نجفی

ناشر چاپی:

کانون پژوهش

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

معراج مومن

مشخصات کتاب

سرشناسه : نجفی، هادی، ۱۳۴۲ -

عنوان و نام پدیدآور : معراج مومن / تالیف هادی نجفی.

مشخصات نشر : اصفهان : کانون پژوهش ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۱۱۲ ص.

شابک : ۳۰۰۰۰ریال : ۹۷۸-۶۰۰-۵۲۸۷-۲۲-۶

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (برونسپاری)

یادداشت : کتابنامه : ص. [۱۱۰] - ۱۱۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : نماز

موضوع : نماز -- فلسفه

رده بندی کنگره : BP۱۸۶/ن۲۸۵م۶ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۷۷۷۶۲

ص: ۱

اشاره

مقدمه

بسم اللّه الرحمن الرحیم

مقدمه:

در سال تحصیلی (۶۳-۱۳۶۲ش) در دبیرستان سعدی شهرستان فریدونشهر به تدریس اشتغال داشتم، در بدو ورود مشاهده کرده که بعضی از دانش آموزان، نسبت به امر نماز بی توجه و بی قیدند، از آنجا که وظیفه خود می دانستم این بی قیدی و بی توجهی را از میان بردارم و برعکس علاقه و شوق و شعفی را در آنها نسبت به این امر برانگیزم، یکبار در صبحگاه در مورد اهمیت نماز صحبت کردم، این صحبت تا اندازه ای موفق بود، و با برخورد خوب و پسندیده ای که از جانب مدیر محترم دبیرستان به عمل آمد، امر نماز نظمی پیدا کرد، و از این به بعد بهتر اجرا می شد، حوادث مرا واداشت تا این سخنرانی کوتاه صبحگاهی را همچنان ادامه دهم، و تا پایان سال تحصیلی معمولاً هر هفته یک جلسه در این باب سخن می گفتم و در همان سال که مشغول این امر بودم، در ذهنم خطور می کرد، این سخنرانی ها را جمع آوری کنم و به صورت رساله ای درآورم، شاید که به خواست خدا بیشتر مثمر ثمر واقع شود، ولی این کار در آن سال عملی نشد، و من همچنان در این فکر بودم، تا اینکه در سال تحصیلی (۶۴-۱۳۶۳ش)، در اصفهان دوباره بحثی را در دبیرستان

شهید آیت اللّه سید محمدباقر صدر«ره» در این باب آغاز کردم، این بحث مجدد مرا بر این واداشت که فرصت از دست رفته را بازیابم و مطالب را این بار به رشته تحریر بکشم، لذا دست به کار شده و با همه کمی بضاعت علمی مجموعه ای فراهم آمد، و آنرا «معراج مؤمن»(۱) نام گذاردم، بر این امید که این رساله مختصر روزنه ای باشد از فرهنگ غنی اسلام، به سوی دلهایی که آمادگی پذیرش آنرا دارند و ان شاءاللّه ذخیره معادی باشد، برای این حقیر.

و آنچه در پایان مقدمه لازم می دانم متذکر شوم این است که این رساله بنای بر اختصار دارد و آنچنان موجز تألیف شده است که شاید اگر بیش از این موجز بود موجب اخلال در کلام فراهم می آمد، لذا خواننده می بایست با کمال توجه و دقت آنرا مورد مطالعه قرار دهد. شاید که مفید و مقبول واقع گردد.(۲)

وفّقنا اللّه تعالی و إیّاکم علی مرضاته.

و السلام

۱۳ رجب المرجب ۱۴۰۵ه .ق. سالروز ولادت مولود کعبه مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام و مطابق با ۱۵ فروردین ماه ۱۳۶۴ه .ش.

اصفهان – هادی نجفی

۱– ۱. حدیث: «الصلاه معراج المؤمن» در کتاب اعتقادات /۳۹ علامه محمد باقر مجلسی«ره» آمده است.

۲– ۲. از استاد علی زاهدپور – حفظه الله تعالی – که ویرایش نهایی این اثر را به درخواست حقیر انجام دادند صمیمانه تشکر و قدردانی می نماییم.

فصل اول: کلیاتی درباره نماز

اشاره

ص: ۷

حکمت وجوب نماز:

برای نماز حِکَمِ گوناگونی می توان بیان کرد که شاید بتوان تمام این حِکَم یا قسمت عمده ای از آنرا بر گرد محورهایی که ذکر می شود بیان نمود:

۱. نماز امر مولا (اللّه) است و عقل حکم می کند که از امر مولا اطاعت کنیم پس می بایست نماز را بجا آوریم.

در مقدمه اول جای هیچ گونه تردیدی نیست که خداوند نماز را در آیات مکرر قرآن واجب نموده است و در مقدمه دوم که حکم عقل به اطاعت مولاـ باشد نیز جای شک و شبهه ای نیست و چون هر دو مقدمه جایی برای بحث ندارد، از اینرو می بایست نماز را به جای آوریم.

مرحوم حاجی سبزواری در نبراسش این قسمت را در چند بیت چنین توضیح می دهد:

لا شأنَ للعبدِ سوی امتثال سوی ابتغاء قربه ذیالجلال

بل هو لایملک ذاتا وصفه مشیه و قدره و معرفه

کسر الأیاز للفریده اشتهر و أمر مامورٍ أمیرٍ ماکسر(۱)

۲. نماز انسان را از غفلت و فراموشی و فریفتگی نجات می دهد و او را به یاد خدا

ص: ۹

۱- ۱. نبراس، /۷.

می اندازد، لذا خدا به آن امر نموده است.

و همین امر شاید مراد از آیه قرآن باشد که «و لَذِکْرُ اللّه ِ الأکبرُ»(۱) یعنی نماز بزرگترین یاد خدا است.

و چون یـاد خـدا است می توانـد از فحشـاء و مُنْکَر نیز ممـانعت به عمل آورد و شایـد آیه فوق دلیل برای قبلش باشـد که: «أقِمِ الصلوهَ، إن الصلوهَ تَنْهَی عَنِ الفَحْشَآءِ و المُنْکَرِ»(۲).

حاجی سبزواری«ره» نیز در نبراس علت مکرر بودن نماز و پی در پی بپاداشتن آن را همین امر می داند.

و الصلواتُ متکرّراتٌ إذ غفلاتٌ متتابعاتٌ(۳)

۳. نماز نه تنها چون یاد خـداست می توانـد از گناهان احتمالی آینـده جلوگیری کند، بلکه به وسـیله آن گناهان گذشـته نیز از بین می رود، یعنی نماز می تواند کفاره گناهان باشد.

همـان گونه که به وسـیله نمـاز است که آثار ترک اولی از آدم ابوالبشـر برطرف گردیـد، بـدین قرار که آدم امر می شود نماز گزارد و در اثر چند بار به پای داشتن نماز آثار ترک اولی از او زدوده می شود و جبرییل در پایان به او می گوید:

«یا آدم مثل ولدک فی هذه الصـلوات کمثلک فی هذه الشامه، مَنْ صلی من ولدک فی کلِّ یومٍ و لیلهٍ خمس صلوات خرج من ذنوبه کما خرجتَ من هذه الشامه»(۴)

ای آدم همچنان که آثار ترک اولی به وسیله نماز از تو زدوده شد، هریک از فرزندان تو که در شبانه روز پنج بار نماز بخواند گناهانشان از میان می رود، چنانچه آثار ترک اولای تو از میان

۱- ۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۲- ۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۳- ۳. نبراس، /۵۲.

۴- ۴. الفقیه ۱/۲۱۴، ح۶۴۴؛ بحارالأنوار ۱۸/۲۱، طبع حجری، ۷۹/۲۲۶، ح۱۴ [۳۳/۵۲] هر دو طبع حروفی بیروت؛ این روایت را صدوق در علل الشرائع ۲/۳۳۸، ح۲ به سند معتبر؛ و همچنین برقی نیز در محاسنش ۲/۴۲، ح۱۱۳۳ به سند معتبر نقل می کنند.

رفت.

در احادیث فضیلت نماز نیز این جمله وجود دارد که: «لم تبق الذنوب مع الصلاه خمس مرّات»(۱).

با پنج بار نماز خواندن دیگر گناهی باقی نمی ماند.

آنچه از حکمت های نماز فعلاً در ذهن این حقیر است، همان مطالب مذکور است ولی لازم دیدم دو نکته را متذکر شوم:

اولاً: آنچه در این بحث به عنوان حکمت از آن یاد شد مسلم است که علّت به معنای فلسفی آن نیست، و اگر در کلام برخی تعبیر به علت را می بینید مراد همان حکمت است.

و ثانیا: تمام مواردی که در فوق تحت عنوان حِکَم وجوب نماز متذکر گردید و مطالبی فزونتر از آنرا می توان از پاسخ امام رضا علیه السلام به سئوال محمد بن سنان دریافت در این پاسخ امام آنچنان که شایسته است حق مطلب را بیان نموده اند: کتب الرضا علی بن موسی علیهماالسلام الی محمد بن سنان فیما کتب من جواب مسائله: «إنَّ عله الصلاه أنّها إقرار بالربوبیه للّه عزَّوجلَّ و خلع الأنداد، قیام بین یدی الجبّار جلَّ جلاله بالذُّلِّ و المسکنه و الخضوع و الاعتراف و الطلب للإقاله من سالف الذنوب وضع الوجه علی الأرض کلِّ یوم إعظاما للّه جلَّ جلاله و أن یکون ذاکرا غیر ناس و لا بَطِر و یکون خاشعا متذلّلاً راغبا طالبا للزیاده فی الدین و الدنیا مع ما فیه من الإیجاب و المداومه علی ذکر اللّه عزَّوجلَّ باللیل و النهار و لئلا ینسی العبد سیّده و مدبّره و خالقه فیبطر و یطغی و یکون ذلک فی ذکره لربّه جلَّ و عزّ و قیامه بین یدیه زاجرا له عن المعاصی و مانعا له من أنواع الفساد»(۲).

امام رضا علیه السلام ، در پاسخ محمد بن سنان که از علت و حکمت نماز پرسیده است می فرمایند: علت و حکمت نماز این است که نماز اعتراف بربوبیت پروردگار و منزه دانستن او از همتایی و ایستادن در مقابل او با حالت خضوع و فروتنی و ذلت و خواری است و طلب بخشش

۱- ۱. الفقیه ۱/۲۱۱، ح ۶۴۰.

۲- ۲. الفقیه ۱/۲۱۴، ح۶۴۵؛ علل الشرائع /۳۳۸؛ بحارالأنوار ۱۸/۲۰، طبع حجری، ۷۹/۲۶۲، ح ۱۰ [۳۳/۵۰].

از گناهـان گذشـته، و قرار دادن صـورت اسـت بر زمین به خـاطر بزرگـداشت خداونـد، و اینکه بنـده به یـاد خـدا است و او را فرامـوش نکرده و در مقابـل نعمتهـایش سرکشـی ننمـوده است و چنین اعلاـم می دارد که خـاشع و متواضـع و ذلیـل در مقـابل خداونـد است و از او طلب فزونی در دین و دنیا را می کنـد و نماز مـداومت بر یاد خـدا است، تا بنـده مولا و تدبیر کنند، امور خویش را فراموش نکند و این به یاد خدا بودن مانع از گناهان و فساد و در آینده می شود.

لازم به تـذکر است شـیخ صـدوق - أعلی اللّه مقامه الشـریف - روایت علل محمـد بن سـنان را در کتاب شـریف «عیون اخبار الرضا علیه السلام »(۱) با سه سـند نقل می کند که به نظر صاحب این قلم سـند اوّل آن معتبر و سند سوم آن صحیح است بنابر این روایت فوق از حیث سند از صحاح شمرده می شود.

ص: ۱۲

۱- ۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۸۸.

نماز در قرآن:

در قرآن فراوان از نماز سخن به میان آمده است و به اقامه آن دستور داده شده و مؤمنین امر شده اند که آنرا با آداب خاص بجا آورند.

علاوه بر این قرآن برای نمازگزاران صفاتی را نیز برمی شمارد و برای آنان امور و مطالبی را نیز اثبات می کند. به عنوان نمونه چند آیه از قرآن را یادآور می شویم که اهمیت نماز از آن به خوبی نمایان است.

«إنَّ الانسانَ خُلِقَ هَلُوعا* إذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً* و إذا مَسَّهُ الخَیْرُ مَنُوعاً* الّا المُصَلِّینَ* الَّذِینَ هُمْ علی صَلَاتِهِمْ دائمونَ* ...و الذینَ هُمْ عَلی صَلَاتِهِمْ یُحَافِظُونَ* اُولئِکَ فی جَّناتٍ مُکْرَمُونَ»(۱)

براستی انسانْ حریص و بی صبر خلق گردیده، چون شر و آفتی به وی رسد جزع و فزع می کند وقتی مال و نعمتی به او برسد بخل می ورزد، مگر نمازگزاران، آنان که بر نمازشان مداومت دارند و... و کسانی که بر نماز خویش محافظت می کنند، اینان در بهشت متنعمند.

در آیات ابتدا سوره معارج زبان حال عده ای است که گرفتار آتش جهنم می شوند، قرآن یکی از علل این گرفتاری را هلوع (حرص شدید) انسان می داند که

۱- ۱. سوره معارج، آیات (۳۵-۲۹).

البته ذاتی و فطری انسانها است، و آن عده ای که گرفتار آتش دوزخ شده اند این هلوع را در راه شر به کار برده اند، در نتیجه زیان دیده اند، آنگاه قرآن نمازگزاران (مصلین) را استثناء می کند، که مصلین این هلوع ذاتی را در راه شر به کار نبرده اند، بلکه بدان جهت خیر داده اند و به وسیله آن به کمال رسیده اند.

به دیگر سخن نماز می تواند به این هلوع ذاتی جهت دهد، لذا قرآن مصلین را جزو کسانی قرار نمی دهد که هلوع ذاتی را به بدی و شر آلوده کرده باشند.

البته قرآن این صفت را فقط برای کسانی اثبات می کنند که بر نمازشان مداومت داشته باشند.

«الَّذِینَ هُمْ علی صَلَاتِهِمْ دائمونَ»

کسانی که نمازشان ترک نمی شود و همواره بر نمازشان مداومت دارند.

قرآن صفات دیگری نیز برای این نمازگزاران قرار می دهد.(۱) و در پایان این صفات، برای دومین بار سخن از نمازگزاران است:

«و الذینَ هُمْ عَلی صَلَاتِهِمْ یُحَافِظُونَ»

و کسانی که بر نمازشان محافظت دارند.

محافظت بر نماز را به معنای رعایت کردن صفات کمال نماز دانسته اند.(۲)

پس در مجموع کسانی می توانند هلوع ذاتی را به ناپاکی نیالایند که نماز را برپای دارند و در نمازشان مداومت داشته باشند و صفات کمال آنرا نیز رعایت کنند. آنگاه چنین انسانهایی متنعم در بهشت می شوند که:

«اُولِئِکَ فی جَّناتٍ مُکْرَمُونَ»

این عدّه در بهشت قرار دارند و در آن مورد احترام واقع می شوند.

* * *

۱- ۱. بحث از صفات دیگر را می توانید در ادامه آیات و تفاسیر بیابید.

۲- ۲. المیزان ۲۰/۱۷.

از آیات دیگری که متکفل همین امر است، آیات اول سوره مؤمنون می باشد، در این آیات قرآن صفات و ویژگیهای مؤمنین را برمی شمارد، و درست مانند آیات قبلی در ابتدا و انتهای ویژگیهای مؤمنین مسئله نماز را طرح می کند و در مورد آن سخن می گوید:

«قَدْ أَفْلَحَ المؤمِنُونَ * الذینَ هُمْ فی صَلَاتِهْم خاشِعُونَ * ...و الذِینَ هُمْ علی صَلَوَاتِهِم یُحافِظُونَ * أُولئکَ هُمْ الوَارِثُونَ * الذینَ یَرِثُونَ الفِرْدَوْسَ هُمْ فِیها خَالِدُونَ»(۱)

به تحقیق رستگار شدند مؤمنان، آن کسانی که در نمازشان خشوع و فروتنی دارند... و کسانی که بر نمازهایشان محافظت می نمایند، این افراد بهشت را به ارث می برند و در آن جاودانه اند.

این آیات به خوبی می توانند اهمیت و ویژگی خاص نماز را تبیین و روشن نمایند. اولین صفتی که برای مؤمنین یاد می شود برپا داشتن نماز است با حالت خشوع و تواضع و فروتنی.

خشوع در نماز را صاحب مجمع البیان، هم خشوع قلبی می داند و هم خشوع در جوارح و اعضاء، یعنی به کسی در نمازش خاشع می گویند که هم در هنگام نماز تمام توجه اش به خدا بوده و از غیر خدا به کلّی بریده باشد (خشوع قلبی) و هم در صورت ظاهر با آرامش نماز بخواند و به اطراف نگاه نکند، نگاهش به طرف محل سجده اش باشد، اگر این دو خضوع با هم جمع شد، شخص نمازگزار خاشع است، چنان که صاحب مجمع البیان نقل می کند:

«النبیُّ صلی الله علیه و آله رأی رجلاً یعبث بلحیته فی صلاته، فقال: إنّه لو خشع قلبه لخشت جوارحه»(۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله دیدند مردی در نماز به ریش خود دست می کشد و با آن بازی می کند، فرمودند: اگر قلبش خاشع بود ، اعضای بدنش نیز خشوع داشتند.

۱- ۱. سوره مؤمنون، آیات (۱۱-۱).

۲- ۲. مجمع البیان، ذیل آیه شریفه؛ ارشاد القلوب /۱۱۵؛ موسوعه أحادیث أهل البیت علیهم السلام ۳/۲۹۲، ح۱۰.

در این روایت پیـامبر خشوع را هم خشوع قلـبی می داننـد و هم خشوع در جوارح و علاـوه بر آن خشوع در جوارح را نشـانه و آیتی می شمارند برای خشوع قلبی همان گونه که حُسن ظاهر نشانه حُسن باطن و أماره بر عدالت شمرده می شود.

علامه طباطبایی صاحب المیزان«ره» نیز خشوع را در همین حدود معنا فرموده اند، نص کلام ایشان چنین است:

«کلمه خشوع به معنای تأثر خاصـی است که به افراد مقهور دست می دهد، افرادی که در برابر سـلطانی قاهر قرار گرفته اند، به طوری که توجه وی همه و همه اش معطوف او گشته، از هر جای دیگر قطع می شود، و ظاهرا این حالت، حالتی است درونی، که به نوعی عنایت به اعضاء و جوارح نیز نسبت داده می شود.»(۱)

احـادیث فراوانی در خشوع پیـامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام وجود دارد که طالب می توانـد به منابع آن مراجعه نماید.(۲)

بعـد از اینکه دانسـتیم اولین صـفت مؤمنین خشوع در نمـاز است و معنی و مفهوم خشوع نیز روشن شـد، می بـایست به آخرین صفت مؤمنین که باز در مورد نماز است بپردازیم:

«و الذینَ هُمْ علی صَلَواتِهِمْ یُحَافِظُونَ»

و از صفات مؤمنین است که بر نمازهایشان محافظت می کنند.

صاحب تفسیر صافی ملامحسن فیض کاشانی حفاظت بر نماز را، حفاظت بر اوقات و حدود آن می داند.(۳)

صاحب المیزان نیز در ذیل آیه چنین می فرمایـد: صـلوات جمع صـلاه (نماز) است و اگر فرمود: نمازها را محافظت می کننـد، خود قرینه این است که مراد

۱- ۱. ترجمه المیزان ۲۹/۱۱.

۲- ۲. رجوع کنید به دائره المعارف حدیثی مؤلّف بنام: موسوعه أحادیث أهل البیت علیهم السلام ۳/۲۸۹.

۳- ۳. تفسیر الصافی /۳۲۶، ذیل آیه شریفه از طبع حجری.

محافظت بر عـدد آن است، پس مؤمنین محافظت دارنـد که یکی از نمازهایشان فوت نشود و دائما مراقب آننـد، حق ایمان هم همین است، که مؤمنین را به چنین مراقبتی بخواند.(۱)

مؤمنین که نماز را با خشوع به جای آوردند و بر آن نیز محافظت نمایند به تفسیری که گذشت آنگاه این افراد:

«أُولئکَ هُمْ الوَارِثُونَ * الذینَ یَرِثُونَ الفردوسَ هُم فیهَا خَالِدُونَ»

این مؤمنین به ارث برندگانند، کسانی که بهشت جاودان را به ارث می برند.

* * *

آیاتی که در قبل داشتیم، به پاداشـتن نماز را از صفات مؤمنین و وارثان بهشت می دانست و آیاتی نیز نقطه مقابل مفهوم آیات قبلی است، یعنی اقامه نکردن و بپانداشـتن نماز را از صفات و ویژگیهای گناهکاران و علت دخول در جهنم می داند، به عنوان نمونه:

«یَتَسَآلُونَ * عَنِ الُمجْرِمِینَ * ما سَلَکَکُمْ فی سَقَرَ * قالُوا لَمْ نَکُ مِنْ المُصَلّینَ * و...»(۲)

بهشتیان از مجرمین و گناهکاران می پرسـند چه عاملی موجب شد که شما به جهنم آورده شوید و آنان اولین علتی را که برای ورود به جهنم برای خود برمی شمارند این است که ما نمازگزار نبوده ایم.

در این مورد سخن جمعی از مفسرین نقل می شود:

و در تفسیر منسوب به ابن عباس نماز را، از نمازهای پنج گانه مسلمین دانسته است.(۳)

صـاحب مجمع البیان مقصود از صـلاه در آیه را همان نماز واجب می دانـد، و از این آیه اسـتفاده می کنـد که کفار مکلّف بر فروع هستند.(۴)

و صاحب المیزان مقصود از صلاه را در آیه چنین می داند: «مراد به صلاه نماز

۱- ۱. ترجمه المیزان ۲۹/۱۸.

۲- ۲. سوره مدثر، آیات (۴۳-۴۰).

۳- ۳. تفسیر منسوب به ابن عباس، ذیل آیه شریفه.

۴- ۴. مجمع البیان، ذیل آیه شریفه.

معمولی نیست، بلکه منظور توجه عبادتی خاص است به درگاه خدای تعالی که با همه انحاء عبادتها، یعنی عبادت در شرایع معتبر آسمانی که از حیث کم و کیف با هم مختلفند می سازد.»(۱)

مرحوم علویه امینیه نیز در تفسیر مخزن العرفان ذیل آیه چنین بیان می دارد: «لکن این آیه به تنهایی دلالت بر مکلف بودن کفار به فروع ندارد، زیرا امر نمودن به کسی که معتقد به اصول نیست به فروع نمودن معقول نیست، کسی که رسالت رسول را انکار دارد، بلکه شاید اصلاً، مبدأ قائل نباشد، چگونه می توان وی را امر به نماز و باقی احکام فروع نمود، و وقتی نشد متعلق امر واقع گردد پس مأمور هم نیست، زیرا که تکلیف بعد از قبول ایمان تعلق می گیرد، پس شاید جهنمیان می خواهند بگویند، ما زیر بار اطاعت نبودیم و ایمان نیاوردیم تا به ما امر به نماز بکنند و نماز بخوانیم و...»(۲)

باتوجه به سخنان صاحبه مخزن العرفان مطالب صاحب مجمع که از این آیه استفاده مکلف بودن کفار بر فروع را می کند ضعیف می شود، علاوه بر استدلال متین صاحبه مخزن العرفان، صریح قرآن کسانی را که مسئول واقع شده اند، مجرمین می داند، نه کافرین، و بدیهی است که مجرم ضروری نیست که حتما کافر باشد. اگرچه در ادامه آیات آنان را از تکذیب کنندگان به روز قیامت دانسته است که در این صورت از کفار محسوب می شوند.

و در هر صورت چه مقصود از نماز، نمازهای واجب باشد و چه سخن مرحوم علامه طباطبایی مبنی بر عبادتی خاص، یکی از علل به جهنم افتادن مجرمین این بوده است که از یاد خدا غافل شده اند و قبلاً یادآور شدیم که نماز یاد بزرگ خداوند است، و اللّه العالم.

بحث در این مورد را به همین جا خاتمه می دهیم و از مجموع سخن یک

ص: ۱۸

۱- ۱. المیزان، ذیل آیه شریفه.

۲- ۲. مخزن العرفان ۳/۱۹۶.

نتیجه می گیریم که:

کسانی که بر نماز مداومت دارند و صفات کمال آنرا رعایت می کنند و در نمازشان خاشع اند و بر اوقات و حدود آن محافظت می نمایند، اینان وارثان بهشت خواهند بود و برعکس کسانی که نماز را ترک کرده و از یاد خدا غافل باشند، سرانجامی جز ورود به جهنم در پیش نخواهند داشت.

ص: ۱۹

پیامبر صلی الله علیه و آله و نماز

قرآن رسول خدا را به عنوان الگو و نمونه برای مؤمنین معرفی می کند:

«وَ لَقَد کَانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللّه ِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»(۱)

و براستی برای شما رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان یک نمونه و الگوی خوب مطرح است.

بر این اساس یکی از راههایی که می توان ویژگی خاص نماز را دریافت، نوع برخورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با نماز است، و آنگاه که چگونگی برخورد پیامبر با نماز روشن شد، ما نیز براساس آیه فوق پیامبر را باید الگو قرار داده و همانند او عمل نماییم. ان شاء اللّه

در این مورد و بدین خاطر چند روایت که نوع برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله را با نماز تبیین می کند، ذکر می شود:

۱. کان النبیُ صلی الله علیه و آله إذا قام الی الصلاه یربدّ وجهه خوفا مِن اللّه ِ و کان بصدره أو لِجوفه أزیز کأزیز المرجل.(۲)

رسول خدا وقتی به نماز می ایستاد، از ترس خدا رنگش می پرید و صدایی سوزناک از او به گوش می رسید.

۲. إنّ النبیَّ صلی الله علیه و آله کان إذا قام إلی الصلاه کأنّه ثوب مُلْقی.(۳)

۱- ۱. سوره احزاب، آیه ۲۱.

۲- ۲. سنن النبی، علامه طباطبایی، ص ۲۵۱.

۳- ۳. سنن النبی، علامه طباطبایی، ص ۲۵۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی نماز می خواند مانند جامه ای بود که بر روی زمین افتاده باشد.

۳. قالت عایشه: کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله یحدّثنا فإذا حضرتْ الصلاهُ فکأنّه لم یعرفنا و لم نعرفه.(۱)

عایشه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما حرف می زد و ما با او سخن می گفتیم، همین که موقع نماز می شد، او را حالتی دست می داد که گویی نه او ما را می شناسد و نه ما او را می شناسیم.

۴. فی إسرار الصلاه للشهید الثانی: کان النبیُّ صلی الله علیه و آله ینتظر وقت الصلاه و یشتدّ شوقه و یترقّب دخوله و یقول لبلال مؤذِّنه: أرحنا یا بلال.(۲)

در کتاب «اسرار صلاه» مرحوم شهید ثانی روایت شده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله ، بااشتیاق فراوان انتظار وقت نماز را می کشید و مراقب آن بود و چون وقت نماز می رسید،به مؤذنش می فرمود: ای بلال با اذان گفتن راحتمان کن.

۵. عن أمیرالمؤمنین علیه السلام ، قال: کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله : لا یؤثر علی الصلاه عشاءا و لاغیره، و کان إذا دخل وقتها کأنّه لایعرف أهلاً و لاحمیماً.(۳)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: رسول خدا بر نماز هیچ چیز را از شام و غیر آن مقدم نمی داشت و چون وقت نماز داخل می شد، گویا هیچ یک از اهل و عیال، قوم و خویش، دوست و رفیق خود را نمی شناخت.

۶. عن النبی صلی الله علیه و آله : یا أباذر إنَّ اللّه تعالی جعل قره عینی فی الصلاه، و حَبَبَّها الیّ، کما حَبَّبَ إلی الجائع الطعامَ و إلی الظلمآن الماءَ، فإنَّ الجائعَ إذا أکل الطعامَ شبع و إذا شرب الماء روی و أنا لا أشبع من الصلاه.(۴)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: ای ابوذر خدا روشنی چشم مرا در نماز قرار داد. و آنرا محبوب من گردانیده، همچنان که طعام را بر گرسنه و آب را بر تشنه محبوب

۱- ۱. سنن النبی، علامه طباطبایی، ملحقات نماز از آقای محمدهادی فقهی، ص۲۶۸.

۲- ۲. التنبیهات العلیّه علی وظائف الصلاه القلبیه المعروف بأسرار الصلاه /۲۴۳؛ سنن النبی، علامه طباطبایی /۲۵۱.

۳- ۳. سنن النبی /۲۵۱.

۴- ۴. سنن النبی، علامه طباطبایی محلقات باب نماز از آقای محمدهادی فقهی، /۲۶۹.

ساخته است، با این تفاوت که گرسنه با خوردن غذا سیر می شود و تشنه با نوشیدن آب، عطشش تمام می شود، در حالی که من از خواندن نماز سیر و خسته نمی شوم.

۷. إنّ النبیُّ صلی الله علیه و آله کان یصلّی و قلبه کالمرجل یغلی مِنْ خشیه اللّه تعالی.(۱)

روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال نماز قلبش چون دیگ جوشان، از خوف خدای متعال می جوشید.

۸. کان صلی الله علیه و آله إذا صلّی أثبتها.(۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون نماز می خواند آنرا به طور تمام و کمال انجام می داد.

۹. عن أنس بن مالک قال: سمعتُ رسولَ اللّه صلی الله علیه و آله یقول: لرکعتان فی جوف اللیل أحبُّ إلیَّ مِنْ الدنیا و ما فیها.(۳)

انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: بپاداشتن دو رکعت نماز در دل شب محبوب تر است پیش من از دنیا و آنچه در دنیا است.

۱۰. عن الإمام الرضا علیه السلام عن آبائه علیهم السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : إذا کان یوم القیامه یُدعی بالعبد فأوّل شی ءٍ یُسألُ عنه الصلاه، فإن جاءبها تامه و إلّا زُخَّ(۴) به فی النار.(۵)

امام رضا علیه السلام از پدرانشان علیهم السلام نقل می کنند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: در روز قیامت بنده را می آورند و اولین چیزی که از وی پرسیده می شود نماز است، پس اگر نماز را به تمام و کمال بتواند بیاورد [و انجام داده باشد] نجات می یابد و گرنه او را به آتش جهنم می اندازند.

از این ده روایت کوتاه و مختصر، خواننده خوش ذوق، خود بسیاری از نتایج را می گیرد، لذا این امر بر عهده او گذاشته می شود.

۱- ۱. سنن النبی، علامه طباطبایی محلقات باب نماز از آقای محمدهادی فقهی، /۲۶۹.۵. همان مأخذ، ص۲۸۷.

۲- ۲. همان مأخذ، ص۲۸۸.

۳- ۳. الزَّخُّ: هو الدفع، إذا دفعه دفعا عنیفا. ترتیب جمهره اللغه ۲/۱۱۹ لإبن دُرَید.

۴- ۴. عیون أخبار الرضا علیه السلام ۲/۳۱، ح۴۵.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام و نماز

از آنجا که امیرالمؤمنین علی علیه السلام تربیت شده مکتب قرآن و رسول اکرم صلی الله علیه و آله است همانند قرآن و رسول اکرم صلی الله علیه و آله عنایت فراوان و زاید الوصفی نسبت به امر نماز دارد و مکرر از نماز و خصوصیات و شروط و چگونگی و آداب آن یاد می کند، به عنوان نمونه، چند مورد را در ذیل می آوریم، تا اهمیت فوق العاده امر نماز تبیین گردد.

۱. در یکی از خطبه های کتاب شریف نهج البلاغه تحت عنوان سفارشات و وصایای علی علیه السلام به اصحابش اولین نکته ای که ذکر می گردد، امر نماز است، امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین می فرماید:

تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاهِ، وَحَافِظُوا عَلَیْهَا وَاسْتَکْثِرُوا مِنْهَا، وَتَقَرَّبُوا بِهَا، فَإِنَّهَا «کَانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ کِتَابا مَوْقُوتا»(۱). أَلَا تَسْمَعُونَ إِلی جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِینَ سُئِلُوا: «مَا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ؟ قَالُوا: لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ»(۲). وَ إِنَّهَا لَتَحُتُّ الذُّنُوبَ حَتَّ الْوَرَقِ، وَتُطْلِقُهَا إِطْلَاقَ الرِّبَقِ، وَشَبَّهَهَا رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله بِالْحَمَّهِ تَکُونُ عَلَی بَابِ الرجُلِ، فَهُوَ یَغْتَسِلُ مِنْهَا فِی الْیَوْمِ وَ اللَّیْلَهِ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَمَا عَسی أَنْ یَبْقی عَلَیْهِ مِنَ الدَّرَنِ؟ وَ قَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رِجَالٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِینَهُ مَتَاعٍ، وَ لَا قُرَّهُ عَیْنٍ مِنْ وَلَدٍ وَ لَا مَالٍ. یَقُولُ اللّه سُبْحَانَهُ: «رِجَالٌ لَا تُلْهِیهِمْ تِجَارَهٌ وَ لَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّه وَ إِقَامِ

۱- ۱. سوره نساء /۱۰۳.

۲- ۲. سوره مدثر /۴۳ و ۴۲.

الصَّلَاهِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاهِ»(۱). وَ كَانَ رَسُولُ اللَّه ِ صلى الله عليه و آله نَصِبا بِالصَّلَاهِ بَعْدَ التَّبْشِيرِ لَهُ بِالْجَنَّهِ، لِقَوْلِ اللَّه ِ سُبْحَانَهُ: «وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاهِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا»(۲)، فَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ وَ يَصْبِرُ عَلَيْهَا نَفْسَهُ.(۳)

«امر نماز را مراعات کنید و آنرا محافظت، و بسیار بجا آورید، و به وسیله آن به خدا نزدیک شوید زیرا نماز بر مؤمنین فریضه ای است نوشته، و وقت آن تعیین گردیده، آیا به پاسخ اهل دوزخ گوش نمی دهید، آنگاه که از آنها می پرسند: «چه چیز شما را گرفتار دوزخ ساخت؟ می گویند: از نمازگزاران نبودیم» و نماز گناهان را می ریزد، مانند ریختن برگ از درخت و رها می کند مانند رها کردن بندها از گردن چهارپایان. و رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را به چشمه آب گرم تشبیه فرموده که بر در خانه مردی باشد و شبانه روزی پنج نوبت در آن شستشو کند، پس دیگر چرکی باقی نخواهد ماند. و حق نماز را مردانی از مؤمنین شناخته اند که آرایش کالای جهان و روشنی چشم از فرزند و دارایی آنان را از آن باز نمی دارد، خداوند سبحان می فرماید: «مردانی هستند که بازرگانی و خرید و فروش آنها را از یاد خدا و بجا آوردن نماز و دادن زکات غافل نمی گرداند». و رسول خدا صلی الله علیه و آله با اینکه به بهشت مژده داده شده بود، برای نماز خود را به رنج می افکند به جهت فرمان خداوند سبحان که فرمود: «اهل خود را به خواندن نماز امر کن و خود بر انجام آن شکیبا باش»، پس آن حضرت هم اهل خود را به نماز امر می فرمود و خود را به شکیبایی بر رنج آن وا می داشت.»(۴)

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت معروفی که به امام حسن و امام حسین علیهماالسلام بعد از ضربت خوردن می کند باز امر نماز را یادآور می شود، یکی از فقرات این وصیت چنین است:

وَ اللَّه َ اللَّه َ فِي الصَّلَاهِ، فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ.(۵)

خدا را، خدا را، در امر نماز از یاد نبرید، به درستی که نماز بهترین عبادت و ستون دین

۱- ۱. سوره نور /۳۷.

۲- ۲. سوره طه /۱۳۲.

۳- ۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹، طبع صبحی صالح.

۴- ۴. ترجمه به نقل از نهج البلاغه فیض الإسلام، ص۶۳۷.

۵- ۵. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

شماست.

۳. امیرالمؤمنین علیه السلام در پایان کتیبه ای به محمد بن ابی بکر هنگامی که او را به سمت فرمانداری مصر اعزام می دارد، چنین می فرماید:

صَلِّ الصَّلَاهَ لِوَقْتِهَا الْمُؤَقَّتِ لَهَا، وَ لَا تُعَجِّلْ وَقْتَهَا لِفَرَاغٍ، وَ لَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتِهَا لِاشْتِغَالٍ. وَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعٌ لِصَلَاتِكَ.(۱)

نماز را در وقتی که برای آن تعیین شده بجا آور و از جهت بیکاری آن را پیش از وقت بجا نیاور و به جهت کار داشتن آنرا از وقتش مگذران، و بدان هر چیز از عملت پیرو نماز تو است.

از نکاتی که در این فقره حائز اهمیت فراوان است، این است که مولا این قسمت را در پایان سفارشات خود به محمد قرار داده و از طرف دیگر نیز در پایان هر عملی را تابع نماز دانسته و این خود نکته بسیار مهمی است:

وَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعٌ لِصَلَاتِكَ.

۴. امیرالمؤمنین علیه السلام در جایی دیگر نماز را وسیله و سبب تقرب و نزدیکی هر پرهیزکاری معرفی می کند: الصلاهُ قربانُ كلِّ تقيٍّ.(۲)

۵. امام علیه السلام در سخن دیگری که حکمتهای بعضی از احکام شرعیه را برمی شمارد، چنین می گوید: فَرَضَ اللّهُ الإيمَانَ تَطْهِيرا مِنْ الشِرْكِ وَ الصَلاهَ تَنْزِيها عَنْ الكِبْرِ وَ...(۳)

خداوند ایمان را به جهت پاک کردن دلهای بندگانش از شرک و نماز را به جهت منزه بودن از کبر و سرکشی واجب گردانید.

مرحوم آقا جمال خوانساری در شرح خود بر «غرر و درر آمدی» در ذیل عبارت «و الصلاه تَنْزِيها عَنْ الكِبْرِ» چنین می فرماید: «و فرض کرده نماز را برای پاکیزه گردانیدن از تکبر. مراد این است که تکبر و نخوت که جبلی اکثر نفوس است به غایت

۱- ۱. نهج البلاغه، نامه ۲۷.

۲- ۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.

۳- ۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲.

نکوهیده و مذموم است و این نیز نجاستی است از برای آنها، پس حق تعالی از برای پاکیزه گردانیدن مردم از آن فرض کرده برایشان نماز را که مشتمل است بر کمال فروتنی و خضوع و خشوع تا اینکه به سبب مداومت بر آن و گذاردن آن در هر روز و شب چندین مرتبه عادت کنند به خضوع و فروتنی و قلع و قمع این خصلت نکوهیده از ایشان شود.

و بودن آن (نماز) مشتمل بر کمال فروتنی و خضوع و خشوع ظاهر است، به اعتبار آنچه در آن است از ایستادن به خدمت و خم شدن و به خاک افتادن و آنچه گفته می شود در قرائت و اذکار از اقرار به عبودیت و ثنا و ستایش معبود و استعانت به او و مسئلت از او، چه همه آنها باعث رفع کبر و نخوت می شود در پرستش حق تعالی و بندگی او تعالی شأنه، و همچنین از برای کسی که او را بصیرتی باشد، سبب رفع کبر و نخوت نسبت به دیگران نیز می شود، زیرا چنین کسی هرگاه متذکر بندگی و عبودیت خود شود و اینکه او بنده خداوندی باشد که پروردگار همه عالمیان است، و نعمتهای همه از جانب او است و مستحق حمد و ستایش به غیر از او نیست و با وجود این در کمال و رحم و مهربانی با همه ایشانست، یقین متذکر این می شود که نخوت و تکبر او بر دیگری راهی ندارد، بلکه بسیار قبیح و رسوا است و اگر آنرا در خود یابد سعی می کند در ازاله آن از خود».(۱)

۶. الصلاهُ تَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَهُ(۲)

نماز فرود می آورد رحمت و آمرزش خدا را.

۷. الصلاهُ حِصْنُ الرَّحْمنِ و مَدْحَرَهُ الشَّیْطانِ.(۳)

نماز قلعه خدای بسیار مهربان است و آلت دور کردن شیطان، یعنی قلعه ای است که خدای عزوجل از برای نگاهداری بندگان قرار داده و شیطان را به آن از خود دور توان نمود.

۱- ۱. شرح فارسی غرر و درر آمدی، ۴/۴۴۹.
۲- ۲. شرح فارسی غرر و درر آمدی ۲/۱۶۶.
۳- ۳. شرح فارسی غرر و درر آمدی ۲/۱۶۶. ترجمه حدیث مأخوذ از آن شرح است.

۸. الصلاهُ حِصْنٌ مِنْ سَطَواتِ الشَّيطانِ.(۱)

نماز قلعه ای است از حمله های شیطان، یعنی قلعه و مکان محکمی است که نگاه دارد این کس را از حمله های شیطان.

۹. إذا قامَ أحَدُكُمْ إلی الصَّلاهِ فَلْيُصَلِ صَلاهَ مُوَدِّعٍ.(۲)

هر گاه بایستد احدی از شما به سوی نماز پس باید که نماز کند، نماز کسی که وداع کند.

یعنی بایـد که نماز هر کس از شـما مانند نماز کسـی باشد که وداع کند از نماز، یعنی داند که نماز آخر اوست و تا نماز دیگر نخواهـد مانـد پس چنـان که او در آن نمـاز کمـال رعایت حـدود و آداب آن و از روی نهایت خضوع و خشوع می کنـد پس هرکس از شـما بایـد که هر نمـازی را چنین بکنـد، زیرا که نمازی که چنین نباشـد اجر و ثواب آن ناقص است، با آنکه در هر نمـازی احتمـال این هست که نمـاز آخر این کس باشـد و باقی نمانـد از برای نماز دیگر، پس رعایتی که در آن نماز می کند خوبست که در آن کند.

۱۰. لَوْ يَعْلَمُ المُصَلّی ما يَغْشاهُ مِنْ الرَّحْمَهِ لَمّا رَفَعَ رَأسَهُ مِنْ السُّجُودِ.(۳)

اگر بداند نماز کننده آنچه را فرو می گیرد او را از رحمت هر آینه بر ندارد سر خود را از سجده، یعنی همواره مشغول به نماز باشد.

۱۱. ما اَهَمَّنی ذنبٌ اُمْهِلْتُ فيه حتّی اُصَلِّی رَكْعَتَينِ.(۴)

غمناک نمی سازد مرا گناهی که مهلت داده شوم در آن تا اینکه بگزارم دو رکعت نماز.

مراد این است که نماز کفاره گناهان می شود، پس کسـی که گناهی بکنـد اگر این قـدر مهلت یابـد که بعـد از آن دو رکعت نماز کنـد چنـدان غمناک نباشـد، امیـد آنست که آن نماز کفاره آن شـده باشد، اندوهِ زیاد بر گناهی باید که بعد از آن توفیق نماز نیابد.

۱- ۱. شرح فارسی غرر و درر آمدی، ۲/۱۶۶.

۲- ۲. شرح فارسی غرر و درر آمدی، ۳/۱۳۳.

۳- ۳. شرح فارسی غرر و درر آمدی، ۵/۱۱۶.

۴- ۴. شرح فارسی غرر و درر آمدی، ۶/۹۷.

پوشیده نیست که نسبت دادن این معنی به خود بر فرض و تقدیر وقوع گناهیست از او مانند سایر رعیت، و لازم نیست که این معنی تحقق تواند یافت، با اینکه نسبت چیزی به خود در جایی که غرض نسبت به دیگران باشد در کلام عرب متعارف و شایع است.

۱۲. شیخ صدوق بإسنادش از امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث أربعمأه نقل می کند که می فرمایند:

المُنْتَظِرُ وقتِ الصلاهِ بعدَ الصلاهِ مِنْ زُوّارِ اللّه ِعزّوجلّ، و حقٌّ علی اللّه ِ أن یُکْرِمَ زائرَهُ و أَنْ یُعْطِیَهُ ما سَأَلَ...(۱).

کسی که در انتظار رسیدن وقت نماز بعد از نماز دیگر باشد از زائرین خداوند است، و بر خداوند است که زائرش را گرامی بدارد و هر آنچه از او می خواهد به وی ببخشد و عنایت کند... .

نتیجه گرفتن از این قسمت نیز به عهده خواننده تیزهوش و خوش فهم.

۱- ۱. الخصال ۲/۶۳۵.

فضیلت نماز

از مطالب گذشته، فضیلت نماز آشکار می شود ولی جای این دارد که بحثی را به طور مستقل در این باب بگشاییم.

۱. قال الصادق علیه السلام : أوّلُ مایُحاسِبُ بِهِ العَبْدُ الصَّلاهَ فإذا قُبِلَتْ، قُبِلَ سائِرُ عَمَلِهِ، و إذا رُدَّتْ علیه رُدَّ سائِرُ عَمَلِهِ.(۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: اولین عملی که در روز قیامت از بنده خدا پرسیده می شود، نماز است اگر نماز قبول شود بقیه اعمال نیز قبول می شود و اگر نماز مورد پذیرش خداوند قرار نگیرد، بقیه اعمال نیز رد می گردد.

۲. قال أبوجعفر علیه السلام : ما مِنْ عبدٍ مِنْ شیعتنا یَقُومُ إلی الصلاهِ إلّا اکْتَنَفَتْهُ بِعَدَدِ مَنْ خالفه ملائکهٌ یُصَلّونَ خَلْفَهُ وَ یَدْعُونَ اللّه ـ عزَّوجلَّ له حتّی یَفْرغَ مِنْ صَلاتِهِ.(۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید: هیچ بندهای از شیعیان ما به نماز نمی ایستد مگر اینکه خداوند بر گرد او به تعداد کسانی که پشت سر او قرار دارند ملائکه ای را موظف می کند که برای او دعا کنند، و این دعا تا زمانی که شخص نمازگزار در حال نماز است، ادامه دارد.

۳. و روی بسندٍ صحیحٍ عن الصادق علیه السلام : صلاهُ فریضهٍ خیرٌ مِنْ عِشْرِینَ حجّهً، و حجّهٌ

۱- ۱. الفقیه ۱/۲۰۸.

۲- ۲. الفقیه ۱/۲۰۹؛ ثواب الأعمال /۵۹.

خیرٌ مِنْ بیتٍ مملوءٍ ذهبا یتصدَّق منه حتّی یَفْنی.(۱)

و به سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: یک نماز واجب بهتر از بیست حج است و یک حج بهتر از خانه ای است پر از طلا که از آن صدقه بدهند تا تمام شود.(۲)

۴. و سَأَلَ معاویهُ بن وهب أباعبداللّه علیه السلام عن أفضلِ ما یَتَقَرَّبُ بِهِ العبادُ إلی رَبِّهِم و أحبَّ ذلک إلی اللّه عزَّوجلَّ ما هو؟ فقال: ما أعلمُ شیئا بَعْدَ المعرفه أفضل مِنْ هذه الصلاه، ألا تری أنَّ العبدَ الصالحَ عیسی بن مریم علیه السلام قال: «اُوصانی بالصلاه»(۳).(۴)

معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام در مورد بهترین امری که مردم به وسیله آن می توانند به پروردگارشان تقرب پیدا کنند، و بهترین اعمال نزد خداوند پرسش نمود، امام پاسخ دادند: من بعد از معرفت خدا هیچ عملی را از نماز بالاتر نمی شناسم آیا نمی بینی که بنده صالح خدا عیسی بن مریم گفت: «خدا مرا به نماز سفارش نموده است».

۵. و أتی رجلٌ رسول اللّه صلی الله علیه و آله فقال: اُدْعُ اللّه - أنْ یُدْخِلَنِی الجنّه، فقالَ لَهُ: أعِنّی بِکَثْرَهِ السجودِ.(۵)

مردی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: خداوند را بخوان، مرا به داخل بهشت ببرد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمودند: مرا با سجده های فراوان یاری کن.

۶. قالَ رسولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله : إنّما مَثَلُ الصلاهِ فیکم کَمَثَلِ السَّرِیِّ - و هو النهر- علی بابِ أحَدِکُمْ یَخْرُجُ إلیه فی الیوم و اللّیلهِ یَغْتَسِلُ منه خَمْسَ مرَّاتٍ، فَلَمْ یَبْقِ الدَّرنُ مع الغَسْلِ خَمْسَ مرَّاتٍ و لم تَبْقِ الذنوبُ مع الصَلاهِ خمس مرَّاتٍ.(۶)

رسول خدا صلوات اللّه علیه و علی آله فرمود: این است و جز این نیست که مَثَل نماز در میان شما همانند نهری است که بر در خانه یکی

۱- ۱. الفقیه ۱/۲۰۹؛ التهذیب ۲/۲۳۶، ح۹۳۵.

۲- ۲. در این مورد که چگونه نماز می تواند از حج افضل باشد رجوع کنید به بحارالأنوار ۱۸/۱۲ طبع حجری (۷۹/۲۲۸ از طبع حروفی در بیروت) [۳۳/۳۰ از طبع دیگری در بیروت].

۳- ۳. سوره مریم، آیه ۳۱.

۴- ۴. الکافی ۳/۲۶۴، ح۱ ؛ الفقیه ۱/۲۱۰.

۵- ۵. الفقیه، ۱/۲۱۰.

۶- ۶. الفقیه، ۱/۲۱۱.

از شـما باشـد و در هر شـبانه روز پنـج مرتبه در آن خود را شسـتشو دهـد، با این امر دیگر چرکی و کثافتی بر بدن او باقی نمی ماند و اگر کسی پنج مرتبه نماز بخواند، با این گونه نماز خواندن دیگر گناهی باقی نمی ماند.

۷. عن أبی عبداللّه علیه السـلام قال: قال رسولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله : مثلُ الصلاهِ مَثَلُ عمودِ الفُسْطاطِ، إذا ثَبَتَ العمودُ نَفَعَتْ الأَطْنابُ و الأوتادُ و الغِشاءُ، و إذا إنْكَسَرَ العمودُ لم يَنْفَعْ طَنَبٌ و لا وَتَدٌ و لا غِشاءٌ.(۱)

امام صادق علیه السلام از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله نقل می کننـد که فرمودند: نماز همانند سـتون زیر خیمه است، اگر ستون پابرجا باشد ریسـمانها و میخ ها و پارچه خیمه مفید خواهد بود و اگر سـتون بشـکند دیگر ریسمانی و میخی و پارچه ای مفید نخواهد بود.

این روایت از حیث سند معتبر است.

۸. عن أبی عبداللّه علیه السـلام قال: أحبُّ الأعمالِ إلی اللّه ِ الصـلاهُ، و هی آخرُ وصایا الأنبیاء علیهم السـلام ، فما أحسنَ الرجلِ يَغْتَسِـلُ و أو یتوضـأ فَيَسْـبِغُ الوضـوءَ ثم يَتَنَحّی حَيْثُ لا يَراهُ أنيسٌ فيشـرف علیه و هُوَ راكِعٌ أو ساجِـدٌ، أنَّ العبـدَ إذا سَـجَدَ فأطـالَ السُّجُودَ نادی إبليسُ: يا ويلاه اطَاعَ و عَصَيْتُ و سَجَدَ و أبَيْتُ.(۲)

امام صادق علیه السـلام می فرمایند: محبوبترین کارها در نزد خداوند نماز است، نماز آخرین سـفارش پیامبران الهی است، چه زیبا و پسـندیده است که مرد غسل می کنـد یا وضوی نیکویی می گیرد پس از آن به جایی می رود که کسـی او را نبیند و در حالی که خداوند تعالی او را می بیند در حال رکوع یا سجود است. براستی بنده خدا وقتی سجده طولانی برود ابلیس فریاد می زند: ای وای خداوند را اطاعت کرد و مرا عصیان نمود، و در حالی که من (ابلیس) عصیان الهی نمودم و سجده نکردم.

لازم به تذکر است که سند این روایت صحیح است.

۹. عن أبی عبـداللّه علیه السـلام قـال: للمُصَـلِّی ثَلاثُ خِصالٍ: إذا قامَ فی صـلاتِهِ يَتَناثَرُ البرُّ مِنْ أعنانِ السـماءِ إلی مفْرَقِ رأسِهِ، و تَحُفُّ به الملائكَهُ مِنْ تحتِ قدمَيْهِ إلی أعنانِ السماءِ، و مَلَكٌ يُنادِی:

أيّها المُصَلِّی لو تَعْلَمْ مَنْ تناجی ما انفَتَلْتَ.(۳)

۱- ۱. الکافی ۳/۲۶۶، ح ۹.

۲- ۲. الکافی ۳/۲۶۴، ح ۲.

۳- ۳. ثواب الأعمال /۵۷، ح ۳.

امـام صـادق علیه السـلام می فرماینـد: نمـازگزار سه ویژگی دارد: هرگـاه به نمـاز ایسـتد نیکی و ثواب از فرق سـرش تا نهایت آسـمان پراکنده و منتشـر می شود، و فرشـتگان الهی وی را از زیر پایش تا نهایت آسـمان فرا می گیرند و پوشـش می دهند، و فرشته ای خطـاب به وی بانـگ برمی آورد: ای نمازگزار اگر بـدانی با چه کسـی سـخن می گویی و راز و نیاز می کنی هرگز نمازت را به پایان نمی بردی!

سند این روایت نیز معتبر است.

و در پایان این قسمت حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام نقل می کنیم و با آن احادیث را در این زمینه خاتمه می دهیم.

۱۰. قالَ الصادقُ علیه السلام : مَنْ قَبِلَ اللّه ُمنه صلاةً واحدةً لَمْ یُعَذِّبْهُ و مَنْ قَبِلَ اللّه ُله حَسَنَةً لَمْ یُعَذِّبْهُ.(۱)

امـام صـادق علیه السـلام فرمودنـد، کسـی که خداونـد فقط یک نمازش را قبول کنـد، او را عـذاب نخواهـد کرد، و کسـی که خداوند از او یک کار خوب را قبول کند او را نیز عذاب نخواهد کرد.

باید متذکر شوم که سند شیخ کلینی«ره» به این روایت معتبر است.

۱- ۱. الکافی ۳/۲۶۶، ح۱۱؛ الفقیه ۱/۲۱۱.

استخفاف صلاه (کوچک شمردن نماز)

چون متأسفانه استخفاف نماز یکی از صفات رایج در نزد بعضی از مسلمین است لذا جای آن دارد که در این زمینه بحثی شود:

سبک شمردن و کوچک قرار دادن نماز و بی توجهی نسبت به آن از گناهان است و در روایات در نهی از استخفاف نماز احادیث مختلفی وارد شده است، که چند نمونه ذکر می شود:

۱. عن أبی جعفر علیه السلام قال: لاـ تتهاون بصلاتک فإنَّ النبیَّ صلی الله علیه و آله قال عند موته: لیس منّی مَنْ استَخَفَّ بصلاته، لیس منیّ مَنْ شرب مسکرا، لایرد علیَّ الحوضَ لا و اللّه .(۱)

امام باقر علیه السلام می فرماید: نمازت را به سستی نگیر بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام رحلت فرمودند: از من نیست آن کسی که نمازش را سبک بشمارد و نسبت به آن بی اعتنایی کند، و از من نیست کسی که مست کننده ای را بنوشد، به خدا سوگند چنین اشخاصی بر سر حوض بر من وارد نمی شوند.

این روایت از حیث سند صحیحه است.

۲. قال أبوعبداللّه علیه السلام : و اللّه إنّه لیأتی علی الرجل خمسون سنه و ما قبل اللّه منه صلاهً واحدهً، فأیّ شیءٍ أشَدُّ مِنْ هذا، و اللّه إنّکم لتعرفون مِنْ جیرانکم و أصحابکم مَنْ لو کان یصلّی

۱- ۱. وسائل الشیعه ۴/۲۳، ح۱، باب ۶ از أبواب أعداد الفرائض.

لِبعضکم ماقبلها منه لاستخافه بها، إنّ اللّه لایقبل إلّا الحسن، فکیف یقبل به ما یستخفّ به.(۱)

امام صادق علیه السلام فرمودند: قسم به خدا بر یک نفر پنجاه سال می گذرد و خداوند حتی یک نماز او را قبول نمی کند، چه چیزی از این بدتر است، قسم به خدا شما از همسایگان و دوستانتان کسانی را می شناسید که اگر برای بعضی از شما نماز می خواندند نمی پذیرفتید به خاطر اینکه آن را سبک می شماردند و بی توجه برگزار می کنند. آنگاه خداوندی که جز امور خوب را نمی پذیرد، چگونه نمازی را قبول کند که به آن استخفاف شده است و آنرا را کوچک شمرده اند.

سند روایت صحیح است.

۳. عن أبی بصیر قال: دخلتُ علی أُمّ حمیده أُعزّیها بأبی عبداللّه علیه السلام فبکتْ و بکیتُ لِبکائها، ثم قالت: یا أبامحمد، لو رأیتَ أباعبداللّه علیه السلام عند الموت لرأیت عجبا، فتح عینیه ثمّ قال: إجمعوا کلّ مَنْ بینی و بینه قرابه، قالت: فما ترکنا أحدا إلّا جمعناه، فنظر إلیهم ثمّ قال: إنّ شفاعتنا لاتنال مستخفًّا بالصلاه.(۲)

أبی بصیر نقل می کند که برای تعزیت گفتن امام صادق علیه السلام نزد اُمّ حمیده بانوی ایشان رفتم، او گریه کرد و من نیز گریستم، سپس گفت: ای ابی بصیر، اگر امام صادق علیه السلام را در هنگام رحمت می دیدی، هر آینه امر عجیبی را مشاهده می نمودی، امام چشمانش را گشود و فرمود: هرکس بین من و او قرابتی است را حاضر کنید، بعد از اینکه ما تمام اقوام را جمع نمودیم امام رو به آنها کرد و فرمود: شفاعت ما به کسانی که نماز خود را سبک بشمارند نمی رسد.

سند این روایت موثق است.

۴. عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: الصلاهُ وکِّل بها مَلَکٌ لیس له عمل غیرها، فإذا فرغ منها قَبَضَها ثم صعد بها، فإن کانت ممّا تقبل قُبِلَتْ، و إن کانت ممّا لاتقبل، قیل له: ردّها علی عبدی، فینزل بها حتّی یضرب بها وجهه، ثم یقول: أُفٍّ لک، لایزال لک عمل یعنینی.(۳)

۱- ۱. وسائل الشیعه ۴/۲۴، ح ۲.
۲- ۲. وسائل الشیعه ۴/۲۶، ح ۱۱.
۳- ۳. وسائل الشیعه ۴/۲۶، ح ۹.

امام صادق علیه السلام فرمودند: فرشته ای مختص نماز و متصدی أمر آن است به گونه ای که هیچ کار دیگری ندارد. پس هرگاه نمازگزار آن را به پایان می برد، او نماز را دریافت می کند و به طرف آسمان بالا می برد، پس اگر نماز به گونه ای است که قبول و پذیرفته می شود، به درگاه الهی مقبول می افتد، و اگر به گونه ای آن را برپا داشته است که مورد قبول الهی قرار نگیرد به فرشته گفته می شود: این نماز مردود شده [به جهت استخفاف یا غیر آن] را به بنده من برگردان، پس فرشته با نماز مردودی به زمین برمی گردد و چنین نمازی را به صورت او می زند و به او می گوید: اف بر تو، برای تو هیچ عملی وجود ندارد که به من یاری رساند.

سند این روایت نیز صحیح است.

۵. قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : لكلِّ شيءٍ وجهٌ، و وجه دينكم الصلاه، فلا يشيننَّ أحدكم وجه دينه، و لكلِّ شيءٍ أنف و أنف الصلاه التكبير.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: برای هر چیزی روی و صورتی است، و صورت و روی دین شما نماز است، پس مراقب باشید کسی از شما این صورت را نیالاید، و بر هر چیزی یک مجرای تنفسی و بینی [شاید مراد مرکز و اساسی باشد] و این معنی در مورد نماز تکبیر است.

در فرض اعتبار سهل بن زیاد سند روایت معتبر خواهد بود.

روایات در این مورد متعدد است، به ذکر همین مقدار اکتفاء می شود. در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

۱- ۱. وسائل الشیعه ۴/۲۴، ح۴.

ترک نماز:

اگر کسی نماز را ترک کند و معتقد باشد این کار جایز است، به عبارت دیگر نماز را ترک کند، در حالی که نماز را جزء دین ندانند و آگاه باشد که این معنا به انکار خدا یا رسول خدا صلی الله علیه و آله منجر خواهد شد کافر است و احکام مرتد در مورد او قابل اجرا می باشد.

اما اگر نماز را ترک کند، در حالی که معتقد به جواز ترک آن نیست، باز در روایات کافر خوانده شده است، پس در هر صورت کسی که نماز را ترک می کند چه معتقد به جواز ترک آن باشد و چه نباشد کافر است اما، در صورت اول احکام مرتد در مورد او قابل اجرا است، در صورت دوم احکام مرتد در مورد او جاری نمی گردد و کفرش معنوی است.(۱)

ص: ۳۶

۱- ۱. قال العلامه المجلسی فی البحار بعد ذکر أحادیث هذا الباب: «اعلم إنّ تارک الصلاه مستحلّا کافر إجماعا کما ذکره فی المنتهی (۷/۱۲۴-۱۲۶)، ثم قال: «و لو ترکها معتقدا لوجوبها لم یکفر و إن استحقَّ القتل بعد ترک ثلاث صلوات و التعزیر فیهنَّ و قال أحمد فی روایه: «تقتل لا حدا بل لکفره»»، ثم قال [العلامه]: «و لا یقتل عندنا فی أوّل مرّه و لا إذا ترک الصلاه و لم یعزّر و إنّما یجب القتل إذا ترکها مرّه فعزّر ثم ترکها ثانیه فعزّر ثم ترکها ثالثه فعزّر فإذا ترکها رابعه فإنّه یقتل و إن تاب، و قال بعض الجمهور: یقتل بأوّل مره» إنتهی. و حمل تلک الأخبار علی الاستحلال بعید، إذ لا فرق حینئذ بین ترک الصلاه و فعل الزنا، بل الظاهر أنّه محمول علی أحد معانی الکفر التی مضت فی کتاب الإیمان و الکفر و هو مقابل للإیمان الذی یطلق علی یقین لایصدر معه علی المؤمن ترک الفرائض و فعل الکبائر بدون داع قوی، و هذا الکفر لایترتّب علیه وجوب القتل و لا النجاسه و لا استحقاق خلود النار، بل استحق الحدّ و التعزیر فی الدنیا و العقوبه الشدیده فی الآخره و...».(بحارالأنوار ۱۸/۸ طبع حجری، ۷۹/۲۱۵ طبع حروفی بیروت، ۳۳/۲۱ طبع حروفی دیگری در بیروت).

علی أیّ حالٍ لسان أحادیث در مورد ترک کننده نماز چنین است:

۱. قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : ما بین الکفر و الإیمان إلّا ترک الصلاه.(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: در بین کفر و ایمان هیچ واسطه و انتقال دهنده ای وجود ندارد مگر ترک نماز.

سند روایت صحیح است.

۲. قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : ما بین المسلم و بین أنْ یکفر إلّا ترک الصلاه الفریضه متعمّدا أو یتهاون بها فلا یصلّیها.(۲)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمودند: بین مسلمان و اینکه کافر شود نیست مگر ترک عمدی نماز واجب، که در این صورت کافر می شود. یا اینکه سستی در امر نمازش کند و آن را بجای نیاورد باز کافر (معنوی) می شود.

سند روایت صحیح است.

۳. عن أبی عبداللّه علیه السلام – فی حدیث الکبائر – قال: إنَّ تارکَ الصلاهِ کافرٌ.(۳)

امام صادق علیه السلام – در شمردن گناهان کبیره – فرمودند: کسی که نماز را ترک کند کافر است.

سند روایت صحیح است.

۴. عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: جاء رجلٌ إلی النبیِّ صلی الله علیه و آله فقال: یا رسول اللّه أوصنی، فقال: لاتدع الصلاه متعمّدا، قال: مَنْ ترکها متعمّدا فقد بَرِئَتْ منه ملّه الإسلام.(۴)

امام صادق علیه السلام می فرماید: مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و گفت مرا وصیت کنید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: نمار را از روی عمد ترک نکن، هرکس عمدا آنرا ترک کند دین اسلام از وی جدا شده است.

در فرض اعتبار سهل بن زیاد سند روایت حسن است.

در روایات علت اینکه تارک الصلاه کافر نامیده شده، چنین بیان شده است:

۵. سُئِلَ أبوعبداللّه علیه السلام : ما بال الزانی لا نسمیّه کافرا و تارک الصلاه نسمیّه کافرا و ما الحجّه فی ذلک؟ فقال: لأنَّ الزانی و ما أشبهه إنّما یفعل ذلک لمکان الشهوه، لأنّها تغلبه و تارک الصلاه

۱– ۱. وسائل الشیعه ۴/۴۳، ح۷، باب ۱۱ از ابواب أعداد الفرائض.

۲- ۲. وسائل الشیعه ۴/۴۲، ح۶.

۳- ۳. وسائل الشیعه ۴/۴۲، ح۴.

۴- ۴. وسائل الشیعه ۴/۴۲، ح۵.

لایترکها إلّا إستخفافا بها، و ذلک لأنّک لاتجد الزانی یأتی المرأه إلّا و هو مستلذّ لإتیانه إیّاها، قاصدا إلیها، و کلّ مَنْ ترک الصلاه قاصدا لترکها فلیس یکون قصده لترکها اللّذه، فإذا نفیت اللّذه وقع الاستخفاف و إذا وقع الاستخفاف وقع الکفر.(۱)

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: چرا زناکار را کافر نخوانده اند، ولی ترک کننده نماز را کافر نامیده اند؟ امام فرمودند: به خاطر اینکه زناکار و آنچه شبیه به آن است، گناه را انجام می دهد به خاطر اینکه شهوت او را به طرف آن می کشد و شهوت بر گناهکار غلبه می کند و او مرتکب زنا و نظائر آن می شود، در حالی که کسی که نماز را ترک می کند، آنرا ترک نمی کند، مگر به جهت استخفاف به آن، و این به خاطر آن است که هیچ زناکاری نیست، مگر اینکه از فعل خود لذت می برد، در حالی که کسی که نماز را ترک می کند، از ترک آن هیچ لذتی نمی برد، هنگامی که لذت برطرف شد، بناچار استخفاف به جای آن می نشیند و هنگامی که استخفاف آمد کفر نیز خواهد آمد.

سند این روایت معتبر بلکه صحیح است.

به دلیل مذکور در حدیث فوق، ترک کننده نماز کافر نامیده شده است و در واقع کسی که عبادت خدای خویش را متعمدا ترک کند سزاوار چنین نامی نیز هست.

۱- ۱. وسائل الشیعه ۴/۴۱، ح۲.

فصل دوم: افعال و اذکار نماز

اشاره

بعد از این بحث کلی و اجمالی در مورد نماز، لازم است که وارد بر اجزای نماز شویم و هریک از آنها را جداگانه مورد بحث قرار دهیم، البته همان گونه که بر خواننده تیزهوش پنهان نیست، سخن از مسائل فقهی نماز نیست، آن چنان که فقهای عظام - أعلی اللّه کلمتهم و کثراللّه أمثالهم - در طی کتب فقهی خود مرقوم فرموده اند، بلکه آن مقدار که دانش و فرصت اجازه دهد، بحث مختصری در مورد بعضی از معانی اجزاء نماز نمی نمایم:

اذان و اقامه:

بعد از اینکه نمازگزار، مطهر شد از جمیع احداث و اخباث ظاهری و باطنی، و در مقابل خدای خود ایستاد، بنابر قول فقهاء، استحباب مؤکد در بجا آوردن اذان و اقامه است، کیفیت بجا آوردن اذان و اقامه در جای خود مسطور است و متعرض آن نمی شوم.

در کیفیت و چگونگی تعلیم اذان به رسول اللّه صلی الله علیه و آله بین عامه و خاصه اختلاف است که این دفتر گنجایش طرح آنرا همانند دیگر اختلافات ندارد.

اذان و اقامه، شامل بزرگداشت خداوند و شهادت به یکتایی او و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام (استحبابا) و... است، و نهایتا یک زمینه چینی و آمادگی قبلی برای نمازگزار است، که بدین وسیله، آمادگی به نماز ایستادن را در خود یا دیگران ایجاد کند.

در روایات وارده برای مؤذنین ثوابهای مخصوصی ذکر می شود، که برای نمونه چند مورد نقل می کنم:

رُویَ: اَنَّ مَنْ صلَّی بـأذانٍ و إقـامهٍ صلَّی خلفه صفان مِنْ الملائکه، و مَنْ صلّی بإقامهٍ بغیر أذانٍ صلَّی خلفه صف واحد، و حدُّ الصف مابین المشرق و المغرب.(۱)

۱- ۱. الفقیه ۱/۲۸۷.

روایت شده است، کسی که با اذان و اقامه، نماز خود را به پای دارد، پشت سر او دو صف از ملائکه به نماز می ایستند و اگر فقط اقامه گوید فقط پشت سر او یک صف به نماز می ایستند و حد این صفوف مابین مشرق و مغرب است.

و شاید همین امر معنای این روایت باشد که: «المؤمن وحده، جماعه»(۱) مؤمن به تنهایی جماعت است.

روایت دیگری در همین زمینه:

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : مَنْ اَذَّن فی مصر مِنْ أمصار المسلمین سنه وجبت له الجنه.(۲)

کسی که در یکی از کشورهای اسلامی یک سال اذان گوید، بهشت بر او واجب می شود.

روایات در این زمینه فراوان است، طالبان را به روایت مفصلی رجوع می دهم که بلال مؤذن پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند و مرحوم شیخ صدوق قدس سره آن را در «من لا یحضره الفقیه» ضبط نموده است.(۳)

و اما در تفسیر معنای اذان و اقامه نیز روایاتی ذکر شده، یکی از آنها روایت شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «التوحید» است، می فرماید:

حدثنا أحمد بن محمد بن عبدالرحمن المروزی الحاکم المقرئ، قال: حدثنا أبو عمروٍ محمد بن جعفر المقرئ الجرجانی قال: حدثنا أبوبکر محمد بن الحسن الموصلی ببغداد، قال: حدثنا محمد بن عاصم الطریفی، قال: حدثنا أبوزید عیاش بن یزید بن الحسن بن علی الکحال مولی زید بن علی، قال: أخبرنی أبی یزید بن الحسن، قال: حدثنی موسی بن جعفر، عن أبیه جعفر بن محمد، عن أبیه محمد بن علی عن أبیه علی بن الحسین، عن أبیه الحسین بن علی بن أبیطالب علیهم السلام ، قال: کنّا جلوسا فی المسجد إذا صعد المؤذّن المناره فقال: «اللّه أکبر اللّه اکبر»، فبکی أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب علیه السلام و بکینا ببکائه، فلمّا فرغ المؤذّن قال: أتدرون ما یقول المؤذّن؟! قلنا: اللّه و رسوله و وصیّه أعلم، فقال: لو تعلمون ما یقول لضحکتم قلیلاً و لبکیتم

۱- ۱. الکافی ۳/۳۷۱، ح۲؛ الفقیه ۱/۳۷۶، ح ۱۰۹۶؛ التهذیب ۳/۲۶۵، ح۶۹؛ الخصال ۲/۵۸۴، ذیل ح ۱۰.

۲- ۲. الفقیه ۱/۲۸۵.

۳- ۳. الفقیه، ۱/۲۹۲.

كثيرا، فلقوله: «اللّه أكبر» معانٍ كثيره:

منها: أنّ قول المؤذن: «اللّه أكبر» يقع على قِدَمه و أزليّته و أبديّته و علمه و قوّته و قدرته و حلمه و كرمه و جوده و عطائه و كبريائه، فإذا قال المؤذّن «اللّه أكبر» فإنّه يقول: اللّه الّذى له الخلق و الأمر، و بمشيّته كان الخلق، و منه كان كلّ شىءٍ للخلق، و إليه يرجع الخلق، و هو الأوّل قبل كلّ شىءٍ لم يزل، و الآخر بعد كلّ شىءٍ لايزال، و الظاهر فوق كلّ شىءٍ لايدرک، و الباطن دون كلّ شىءٍ لايحدّ، فهو الباقى و كلّ شىءٍ دونه فانٍ.

و المعنى الثّانى «اللّه أكبر» أى العليم الخبير عَلِمَ ما كان و ما يكون قبل أن يكون.

و الثّالث «اللّه أكبر» أى القادر على كلّ شىءٍ، يَقْدِرُ على ما يشاءُ، القويُّ لقدرته، المقتدر على خلقه، القويُّ لذاته، قدرتُهُ قائمةٌ على الأشياء كلّها، إذا قضى أمرا فإنّما يقول له: كن فيكون.

و الرّابع «اللّه أكبر» على معنى حلمه و كرمه يحلم كأنّه لايعلم و يصفح كأنّه لايرى و يستر كأنّه لايُعصى، لايَعْجَلُ بالعقوبه كرما و صَفْحا و حِلما.

و الوجه الآخر فى معنى «اللّه أكبر» أى الجواد جزيل العطاء كريم الفِعال، و الوجه الآخر «اللّه أكبر» فيه نفى كيفيته كأنّه يقول: اللّه أجلّ من أن يُدرک الواصفون قدر صفته الّتى هو موصوف بها و إنّما يصفه الواصفون على قدرهم لا على قدر عظمته و جلاله، تعالى اللّه عن أن يُدْرِکَ الواصفون صفتّه علوّا كبيرا.

و الوجه الآخر «اللّه أكبر» كأنّه يقول: اللّه أعلى و أجلّ و هو الغنيُّ عن عباده لاحاجه به إلى أعمال خلقه.

و أمّا قوله: «أشهد أن لا إله إلّا اللّه» فإعلام بأنّ الشّهاده لا تجوز إلّا بمعرفةٍ من القلب، كأنّه يقول: اعلم أنّه لامعبود إلّا اللّه عزّوجلّ و أنّ كلّ معبود باطل سوى اللّه عزّوجلّ و أقر بلسانى بما فى قلبى من العلم بأنه لا إله إلّا اللّه، و أشهد أنّه لا ملجأ من اللّه إلّا إليه و لا مَنجى من شرّ كلّ ذى شرّ و فتنهِ كلّ ذى فتنه إلّا باللّه.

و فى المرّه الثّانيه «أشهد أن لا إله إلّا اللّه» معناه أشهد أن لا هادى إلّا اللّه، و لا دليل لى إلّا اللّه، و أُشهدُ اللّهَ بأنّى أشهد أن لا إله إلّا اللّه، و أُشهد سُكّان السّماوات و سكّان الأرضين و ما فيهنّ من

الملائکه و النّاس أجمعین، و ما فیهنّ من الجبال و الأشجار و الدّوابّ و الوحوش و کلّ رطبٍ و یابسٍ بأنّی أشهد أن لا خالق إلّا اللّه، و لا رازق و لا معبود و لا ضارّ و لا نافع و لا قابض و لا باسط و لا مُعْطی و لا مانع و لا دافع و لا ناصح و لا کافی و لا شافی و لا مقدِّم و لا مؤخِّر إلّا اللّه، له الخلق و الأمر و بیده الخیر کلّه، تبارک اللّه ربّ العالمین.

و أمّا قوله: «أشهد أنّ محمدا رسول اللّه» یقول: اُشهد اللّه أنّی أشهد أن لا إله إلّا هو، و أنّ محمدا عبده و رسوله و نبیّه و صفیّه و نجیّه أرسله إلی کافّه النّاس أجمعین بالهدی و دین الحقّ لیظهره علی الدّین کلِّه و لو کره المشرکون، و اُشهد مَنْ فی السّماوات و الأرض من النّبیّین و المرسلین و الملائکه و النّاس أجمعین أنّی أشهد أنّ محمدا صلی الله علیه و آله سیّد الأوّلین و الآخرین.

و فی المرّه الثانیه «أشهد أنّ محمدا رسول اللّه» یقول: أشهد أن لا حاجه لأحدٍ إلی أحدٍ إلّا إلی اللّه الواحد القهّار مفتقره إلیه سبحانه(۱) و أنّه الغنیُ عن عباده و الخلائق أجمعین، و أنّه أرسل محمدا إلی النّاس بشیرا و نذیرا و داعیا إلی اللّه بإذنه و سراجا منیرا، فمن أنکره و جحده و لم یؤمن به أدخله اللّه عزّوجلّ نار جهنّم خالدا مخلّدا لا ینفکّ عنها أبدا.

و أمّا قوله: «حیّ علی الصّلاه» أی هلمّوا إلی خیر أعمالکم و دعوه ربّکم، و سارعوا إلی مغفره من ربّکم و إطفاء نارکم الّتی أوقدتموها علی ظهورکم، و فِکاکِ رقابکم الّتی رَهَنْتُمُوها بذنوبکم لِیُکَفِّرَ اللّه عنکم سیّئاتکم، و یغفر لکم ذنوبکم، و یبدّل سیّئاتکم حسنات، فإنّه ملک کریم ذوالفضل العظیم، و قد أذن لنا معاشر المسلمین بالدّخول فی خدمته و التّقدّم إلی بین یدیه.

و فی المرّه الثّانیه «حیّ علی الصّلاه» أی قوموا إلی مناجاه ربّکم و عرض حاجاتکم علی ربّکم و توسّلوا إلیه بکلامه و تَشَفَّعوا به و أکثروا الذّکر و القنوت و الرّکوع و السّجود و الخضوع و الخشوع، و ارفعوا إلیه حوائجکم فقد أذن لنا فی ذلک.

و أما قوله: «حیّ علی الفلاح» فإنّه یقول: أقبلوا إلی بقاءٍ لافناءَ معه و نجاهٍ لا هلاک معها، و

---

۱ - ۱. قوله: مفتقره بالنصب حال من حاجه باعتبار ذیها، أو بالرفع خبر لمبتدء محذوف أی کلّ نفس، و لیس فی النسخ المخطوطه عند مصحح الکتاب «مفتقره إلیه سبحانه و انه».

تعالوا ألی حیاهٍ لا موت معها، و إلی نعیمٍ لا نفاد له، و إلی مُلکٍ لازوال عنه، و إلی سرورٍ لا حُزن معه، و إلی اُنسٍ لا وحشه معه، و إلی نور لا ظلمه معه و إلی سعه لاضیق معها، و إلی بهجهٍ لا انقطاع لها، و إلی غِنیً لافاقه معه، و إلی صحّه لاسقم معها، و إلی عزّ لاذلَّ معه، و إلی قوّه لاضعف معها، و إلی کرامه یا لها من کرامه، و عجّلوا إلی سرور الدّنیا و العقبی و نجاه الآخره و الاُولی.

و فی المرّه الثّانیه «حیّ علی الفلاح» فإنّه یقول: سابقوا إلی ما دعوتکم إلیه، و إلی جزیل الکرامه و عظیم المنّه و سَنیّ النّعمه و الفوز العظیم و نعیم الأبد فی جوار محمد صلی الله علیه و آله فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر.

و أمّا قوله: «اللّه أکبر» فإنه یقول: اللّه أعلی و أجَلُّ مِنْ أن یعلم أحدٌ من خلقه ما عنده من الکرامهِ لعبدٍ أجابه و أطاعه و أطاع ولاه أمره و عرفه و عبده و اشتغل به و بذکره و أحبّه و أنس به و اطمأنَّ إلیه و وَثِقَ به و خافه و رجاه و اشتاقَ إلیه و وافقه فی حکمه و قضائه و رَضِیَ به.

و فی المرّه الثانیه «اللّه أکبر» فإنّه یقول: اللّه أکبر و أعلی و أجل من أن یعلم أحد مبلغ کرامته لأولیائه و عقوبته لأعدائه، و مبلغ عفوه و غفرانه و نعمته لمن أجابه و أجاب رسوله، و مبلغ عذابه و نکاله و هوانه لِمَنْ أنکره و جحده.

و أمّا قوله: «لا إله إلّا اللّه» معناه: للّه الحجّه البالغه علیهم بالرّسل و الرّساله و البیان و الدّعوه و هو أجلّ من أن یکون لأحد منهم علیه حجّهٌ، فمن أجابه فله النّور و الکرامه و من أنکره فإنّ اللّه غنیّ عن العالمین، و هو أسرع الحاسبین.

و معنی «قد قامت الصّلاه» فی الإقامه أی حان وقت الزّیاره و المناجاه و قضاء الحوائج و درک المُنی، و الوصول إلی اللّه عزّوجلّ، و إلی کرامته و غفرانه و عفوه و رضوانه.

قال الشیخ الصدوق: إنّما ترک الرّاوی لهذا الحدیث ذکر «حیّ علی خیر العمل» للتّقیه.(۱)

امام موسی بن جعفر علیه السلام از قول جدشان امام حسین علیه السلام چنین نقل می کنند: در مسجد نشسته بودیم که مؤذن بر مناره رفت و شروع به اذان کرد و گفت: اللّه اکبر اللّه اکبر، صدای مؤذن که

۱- ۱. التوحید /(۲۴۱-۲۳۸).

بلند شد پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام گریست و ما نیز با گریه او گریستیم، هنگامی که مؤذن، اذان را تمام کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا می دانید مؤذن چه می گوید؟ پاسخ دادیم، خدا و رسول و جانشین وی داناترند، آنگاه امام فرمود: اگر می دانستید آنچه را که می گوید هر آینه کم می خندیدید و بسیار می گریستید، برای اللّه اکبر معانی فراوانی وجود دارد:

از این معانی است سخن مؤذن که می گوید اللّه اکبر، واقع می شود بر قِدَم خدا و ازلیتش و ابدیتش و علمش و قوّتش و قدرتش و حلمش و کَرَمش و جُودَش و عطائش و عظمتش، و هنگامی که مؤذن می گوید اللّه اکبر، بدرستی که او چنین می گوید: خدا است آن پروردگاری که عالم خلق و امر در دست او است و با مشیتش آفرید و همه چیز برای آفریدهایش قرار داد و آفریده ها بسوی او باز می گردند، او اول است قبل از هر چیز، و ابدی است. و آخری است بعد از هر چیز، از بین نمی رود و از همه اشیاء ظاهرتر است ولی به ادراک محدود ما در نمی آید، و باطن اشیاء است که حد برنمی دارد، پس او باقی است و غیر از او همه چیز نابود شدنی است.

و معنای دوم اللّه اکبر این است که خدا دانا و آگاه است، می داند آنچه بود و آنچه خواهد بود، قبل از اینکه واقع شود.

و معنای سوم اللّه اکبر یعنی خدا قادر است بر هر امری، قدرت او به هرچه که بخواهد تعلق می گیرد و در قدرتش قوی است، و بر خلقش نیز همچنین، و هنگامی که امری را حکم کند، همین که بگوید «باش» به وجود می آید.

و معنای اللّه اکبر چهارم اشاره به حلم و کَرَم او دارد، خدا صبر می کند گویا نمی داند و چشم می پوشد گویا نمی بیند و پنهان می کند گویا عصیان نمی شود، و به خاطر کرم و حلم و چشم پوشیش در عذاب عجله نمی کند.

و معنای دیگری که برای اللّه اکبر وجود دارد، اشاره به بخشش و جود و کریم بودن او دارد.

و معنای دیگری که برای اللّه اکبر وجود دارد، اشاره به نفی کیفیت از خدا است. گویا مؤذن می گوید: خداوند برتر است از اینکه، وصف کننده ها او را به قدر و اندازه صفتش درک کنند، بلکه او را وصف می کنند، وصف کنندگان به اندازه

فهم و ادراک خودشان، نه به اندازه عظمت و جلال او، خداوند منزه است که وصف کنندگان صفت او را درک کنند.

و وجه دیگری که در معنای اللّه اکبر وجود دارد، گویا چنین است که می گوید: خداوند برتر و بالاتر است و او بی نیاز از بندگانش است و هیچ نیازی به اعمال بندگانش ندارد.

و اما معنای سخن مؤذن که می گوید: أشهد أن لا إله إلّا اللّه اعلام است به اینکه شهادت جایز نیست مگر اینکه با معرفت قلبی همراه باشد، گویا مؤذن چنین می گوید: بدان، هیچ معبودی جز اللّه وجود ندارد و هر معبودی غیر از او باطل است و اقرار می کنم با زبانم بدان چه که در قلب دارم از دانش به اینکه هیچ خدایی جز اللّه وجود ندارد، و گواهی می دهم که هیچ پناهگاهی از خدا جز به سوی او وجود ندارد، و از شر هیچ صاحب شری و از فتنه هیچ فتنه گری نمی توان رهایی یافت مگر به وسیله خدا.

و بار دوم که مؤذن می گوید: أشهد أن لا إله إلّا اللّه، معنایش این است که گواهی می دهم، هیچ هدایت کننده و راهنمایی جز خدا وجود ندارد و خدا را شاهد می گیرم به اینکه من شهادت دادم به یگانگی خداوند و تمام ساکنان آسمانها و زمینها و آنچه در آنها است از فرشتگان و مردم و کوهها و درختان و چهارپایان، وحوش و هر تر و خشکی را نیز شاهد می گیرم به اینکه من شهادت و گواهی دادم که هیچ آفریدگاری جز اللّه وجود ندارد، و هیچ روزی دهنده ای و معبودی و زیان رساننده ای و نفع رساننده ای و قبض کننده ای و بسط دهنده ای و اعطاء کننده ای و مانعی و دافعی و ناصحی و کفایت کننده ای و شفادهنده ای و مقدِّمی و مؤخِّری وجود ندارد مگر اللّه. و برای او است دو عالم خلق و امر و تمام خیر در دست او است، منزه و برتر است پروردگار جهانیان.

و اما سخن مؤذن که می گوید: أشهد أن محمّدا رسول اللّه معنایش چنین است که: خدا را گواه می گیرم و شهادت می دهم که هیچ خدایی جز اللّه وجود ندارد و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیامبر و رسول و انتخاب شده و برگزیده شده او است، او را برای همه مردم با هدایت فرستاده است تا دین حق او بر بقیه ادیان پیروز شود، هرچند که ممکن است مشرکین از این امر خوششان نیاید، و همه آنچه که در آسمانها و زمین هستند و همچنین تمام پیامبران و رسولان و فرشتگان و مردمان را گواه

می گیرم که من شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بزرگ و آقای اولین و آخرین است.

و برای بـار دوم که مـؤذن می گویـد: أشـهد أن محمّـدا رسـول اللّه معنـایش چنین است که: گواهی می دهم که هیـچ کس به دیگری نیازمنـد نیست، مگر خـدا که همه به او نیازمنـد هسـتند و او از همه بندگان و مخلوقاتش بی نیاز است و بدرستی که او محمـد صـلی الله علیه و آله را بشارت دهنـده و بیم دهنده و دعوت کننده ای بسوی خدا و مشـعلی فروزان فرسـتاده است، پس هرکس که او را انکار کنـد و به او ایمان نیاورد، خداوند او را در آتش جهنم داخل می کند و در آن جاودان است و هرگز از آن جدا نمی شود.

و اما سـخن مؤذن که می گوید: حیَّ علی الصـلاهِ یعنی بشـتابید بسوی بهترین اعمالتان و دعوت پروردگارتان و سـرعت گیرید بسوی مغفرت پروردگارتان و خاموش کردن آتش که بر پشتتان برافروخته اید و آزادی گردنهایتان که به وسیله گناهان دربند شـده، تا خداونـد بـدیهای شـما را بزدایـد و گناهانتان را ببخشـد و بـدیهای شـما را تبـدیل به نیکی کنـد بـدرستی که خـداوند فرمـانروای است بخشـنده و دارای بخشـش بزرگ، و به تحقیق خداونـد به مـا مسـلمین اجازه داده است که در خـدمتش داخل شویم و به خاطرش بایستیم.

و برای بـار دوم حیَّ علی الصـلاهِ، گویـا مـؤذن می گویـد: بپاخیزیـد بسـوی مناجـات پروردگارتـان و بیـان کردن حاجاتتـان بر پروردگارتـان و توسـل پیـدا کنیـد به پروردگـار به وسـیله کلامـ او، و کلام او را شـفیع قرار دهیـد، و ذکر و قنوت و خضوع و خشوعتان را افزایش دهید و نیازهایتان را با او در میان گذارید، بدرستی که او در این امر به ما اجازه داده است.

امـا کلام مؤذن که می گویـد حیَّ علی الفلاح گویا چنین می گویـد: بشـتابید بسوی بقایی که نابودی با آن نیست و نجاتی که هلاکت را توأم نـدارد و بیاییـد بسوی حیاتی که مرگی را بدنبال ندارد و بسوی نعمتی که پایانی ندارد و فرمانروایی که زوالی نـدارد و سُـروری که حزنی نـدارد و انسـی که وحشتی ندارد و نوری که ظلمتی ندارد و وسـعتی که ضـیقی ندارد و شادی که انقطاعی ندارد و بی نیازی که درماندگی ندارد و صـحتی که بیماری ندارد، و عزتی که ذلت ندارد، و قوتی که ضـعف ندارد، و کرامتی در پی کرامتی دیگر و بشتابید بسوی شادی دنیا و آخرت و نجات آن دو.

و بـار دیگر که مؤذن می گویـد: حیَّ علی الفلاح اعلام می دارد که: بشـتابید بسوی آنچه که بـدان فراخوانـده شدیـد و بسوی کرامت بی حـد و منّت فراوان و نعمت بی پایـان و رسـتگاری بزرگ، نعمت ابـدی در همسایگی رسول خـدا محمـد مصـطفی صلی الله علیه و آله «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر».

و امـا مؤذن که می گویـد: اللّه اکبر یعنی خـدا برتر و بالا۔تر است از اینکه بنـده او بدانـد، آنچه که در نزد او است از کرامت و ارزش برای بنـده ای که به فرمانش گردن می نهد و او را اطاعت می کند و والیان امر او را پیروی می نماید و او را می شناسـد و عبـادت می کنـد و به او مشـغول است و به یـاد او، و او را دوست می دارد و بـا او انس گرفته است و به او اطمینـان و اعتماد نموده است، و از او وحشت دارد و به او امیدوار است و بسوی او اشتیاق دارد و در فرمان و قضای الهی موافق و راضی است.

و بار دوم که مؤذن می گوید: اللّه اکبر گویا چنین می گوید: خدا بزرگتر و برتر و والاتر است از اینکه کسی بداند که او برای دوسـتانش چه اندازه ارزش قائل است و برای دشـمنانش چه عذابی در نظرگرفته است و میزان عفو و بخشـش و نعمت او برای کسانی که دعوتش را و دعوت رسولش را اجابت می کننـد چه انـدازه است، و همچنین میزان عذاب و رنج و خواری، کسانی که او را انکارمی کنند و رد می نمایند.

و امـا معنـای سـخن مؤذن که می گویـد: لا۔ إله إلّـا اللّه این است که بر خداونـد است دلیل ها و حجت های رسا، او پیامبران و رسالت و دعوت و بیان را می فرستاد، و او برتر است از اینکه کسی براو حجتی داشته باشد، پس هرکس دعوت الهی را اجابت کنـد برای او اسـت نـور و کرامـت و ارزش و کسـی کـه آنرا رد نمایـد، بـدرستی که خـدا از همه جهانیـان بی نیـاز است، و او سریعترین حسابرسان است.

و معنای قد قامت الصـلاه در اقامه این است که: وقت زیارت و مناجات و رسـیدن به درخواستها و آرزوی بزرگ، و رسیدن به خدای عزّوجلّ رسید و زمان بخشش و غفران و رضوان و خشنودی او فرا رسید.

مرحوم شیخ صدوق در پایان روایت می گوید: راوی این روایت «حیَّ علی خیرالعمل» را به خاطر تقیه متذکر نشده است.

ص: ۴۹

لازم به تذکر است که شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در این روایت نیست و معنا نشده است، به خاطر اینکه این امر با اجازه امام صادق علیه السلام و تشویق

ایشان استحبابا وارد اذان گردیده، در حالی که روایت در زمان حضرت علی علیه السلام و از زبان ایشان است.(۱)

بعد از ذکر این روایت، که جزء، جزء آن شایسته تأمل و دقت و شرح و بسط و تفسیر است، و ما فقط ترجمه بسیار ساده ای از آنرا ارائه دادیم، و در حُسن ختام این قسمت روایتی از امام رضا علیه السلام نقل کرده و با ترجمه آن سخن را تمام می کنیم.

و فیما ذکره فضل بن شاذان رحمه الله من العلل عن الرضا علیه السلام أنّه قال: إنّما اُمِرَ الناسُ بالأذان لعلل کثیره، منها أن یکون تذکیرا للناسی، و تنبیها للغافل، و تعریفا لِمَنْ جهل الوقت و اشتغل عنه، و یکون المؤذِّن بذلک داعیا لعباده الخالق و مُرَغِبّا فیها و مُقِرّا له بالتوحید، مجاهرا بالإیمان، مُعْلِنا بالإسلام و مؤذِّنا لِمَنْ ینساها، و إنّما یقال له: مؤذّن لأنّه یؤذّن بالأذان بالصلاه و إنّما بُدء فیه بالتکبیر و ختم بالتهلیل لأنّ اللّه عزّوجلّ أراد أن یکون الإبتداء بذکره و اسمه و اسم اللّه فی التکبیر فی اوَّل الحرف و فی التهلیل فی آخره و إنّما جُعل مَثْنی مَثْنی لیکون تکرارا فی آذان المستمعین، مؤکِّدا علیهم إنْ سها أحدٌ عن الأوّل لم یسه عن الثانی و لأنّ الصلاه رکعتان رکعتان فلذلک جعل الأذان مثنی مثنی و جعل التکبیر فی الأوّل الأذان أربعا لِاَنَّ أوَّل الأذان إنّما یبداء غفلهً، و لیس قبله کلام یتبّه المستمع له فجعل الاُولیان تنبیها للمستمعین لما بعده فی الأذان و جعل بعد التکبیر الشهادتان لأنَّ أوَّل الإیمان هو التوحید و الإقرار للّه تبارک و تعالی بالوحدانیه، و الثانی الإقرار للرسول صلی الله علیه و آله بالرّساله و إنَّ اطاعتهما و معرفتهما مقرونتان و لأنَّ أصل الإیمان إنّما هو الشهادتان فجعل شهادتین شهادتین کما جعل فی سائر الحقوق شاهدان فإذا أقرَّ العبد للّه عزّوجلّ بالوحدانیه و أقرَّ للرسول صلی الله علیه و آله بالرساله فقد أقرَّ بجمله الإیمان، لأنّ أصل الإیمان إنّما هو باللّه و برسوله و إنّما جعل بعد الشهادتین الدعاء إلی الصلاه لأنّ الأذان إنّما وضع لموضع الصلاه و إنّما هو نداءٌ إلی الصلاه فی وسط الأذان و دعاءٌ إلی الفلاح و إلی خیرالعمل، و جعل

۱- ۱. التوحید /۲۴۱، پاورقی.

ختم الکلام باسمه کما فتح باسمه.(۱)

در آنچه که فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام در حکمت هایِ پاره ای از اعمال نقل می کند،

چنین آمده است که امام رضا علیه السلام فرمودند: مردم به خاطر حکمت های فراوانی به اذان امر شدند، بعضی از آنها عبارتند از: اذان یادآوری است برای فراموش کاران و تنبیهی است برای غافلین، شناساندن وقت است به کسانی که آنرا نمی شناسند و آنرا از یاد برده اند، و بدین جهت مؤذّن دعوت کننده مردم بسوی عبادت خدا و تشویق کننده مردم در امر عبادت است و به توحید خداوند اقرار می کند و به ایمان صدای خود را بلند می کند و اسلام را اعلام می کند و به یاد آورنده است برای کسانی که آنرا فراموش کرده اند،

و بدین خاطر به او مؤذّن می گویند، که او اذان نماز را اعلام می کند، و اذان با تکبیر آغاز و با تهلیل خاتمه می یابد،

بدین خاطر با تکبیر آغاز و با تهلیل خاتمه می یابد که خداوند می خواهد ابتداء و آغاز بنام او باشد و نام خداوند در اول تکبیر است و در پایان نیز نام او باشد و نام او در انتهای تهلیل است،

و بدین خاطر اذان دو بار تکرار می شود، تا تکراری و بانگی در گوش شنوندگان باشد و تأکیدی برای ایشان به حساب آید، که اگر اولین جمله آن را از یاد بردند، دومین جمله آنرا فراموش نکنند و بدین جهت که نماز دو رکعت، دو رکعت است اذان نیز مثنی [دو بار، دو بار] قرار گرفته است و در اول اذان چهار مرتبه تکبیر گفته می شود، به خاطر اینکه اول اذان از روی غفلت آغاز می شود و مستمعین توجهی به آن ندارند از اینرو دو تکبیر اول تنبیه است برای شنوندگان، برای آنچه که بعدا در اذان می آید؛

و بعد از تکبیر شهادتین قرار داده شده است، به جهت اینکه اولین پایه ایمان توحید است و اقرار به یگانگی خداوند تبارک و تعالی و دومین پایه ایمان اقرار به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است و اینکه پیروی از این دو و شناخت این دو قرین یکدیگرند و به خاطر اینکه اصل ایمان همین شهادتین است، خداوند شهادتین را بدین خاطر دو بار قرار داده، همانطور که در سایر حقوق نیز دو شاهد قرار داده

۱- ۱. الفقیه ۱/۲۹۹.

است، پس وقتی که بنده خدا، به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر اقرار می کند، به ایمان و پایه ای آن اقرار کرده است، به خاطر اینکه اصل ایمان، ایمان به خداوند و پیامبر است،

و بعد از شهادتین دعوت کردن مردم بسوی نماز قرار داده شده بخاطر اینکه اذان برای نماز قرار داده شده است، و این ندایی است در میان اذان بسوی نماز و به سوی رستگاری و بهترین اعمال و همان طور که ابتداء کلام با نام او بوده با نام او نیز ختم می شود.

ص: ۵۲

نیت:

هیچ یک از اعمال عبادی بدون نیت و قصد قربت، قابل پذیرش نیست، بالطبع نماز نیز که یکی از این اعمال است، احتیاج به نیت و قصد قربت دارد.

در باب نیت و اهمیت آن و تأثیر نیت بر اعمال انسان سخن فراوان است، بعضی از روایات نیت را اساس و اصل عمل می داند: النّیّهُ أساسُ العمل(۱).

بعضی دیگر اعمال را نتایج نیت می داند: الأعمالُ ثِمارُ النّیّاتِ(۲).

روایت دیگری از امام صادق علیه السلام تأثیر نیت را چنین می داند:

قال أبو عبداللّه علیه السلام : إنّما خُلِّدَ أهل النار فی النار لأنّ نیّاتهم کانت فی الدنیا أن لو خلّدوا فیها أن یعصوا اللّه أبدا، و إنّما خُلِّدَ أهل الجنه فی الجنه لأنّ نیّاتهم کانت فی الدنیا أن لو بقوا فیها أن یطیعوا اللّه أبدا، فبالنّیّات خُلّد هؤلاء و هؤلاء، ثم تلا قوله تعالی: «قُل کلٌّ یعمل علی شاکلته»(۳) قال: علی نیّته.(۴)

امام صادق علیه السلام می فرماید: اهل آتش، در آتش جاودان می مانند، به خاطر اینکه نیتشان در دنیا چنین بود، که اگر جاودان باشند همواره معصیت خدا را کنند، و همچنین اهل بهشت، در بهشت جاودان می مانند به خاطر اینکه نیتشان این بود که اگر در دنیا جاودان باشند همواره خدا را اطاعت و

۱- ۱. غررالحکم، ح ۱۰۴۰.
۲- ۲. غررالحکم، ح ۲۹۱.
۳- ۳. سوره إسراء، آیه ۸۴.
۴- ۴. الکافی ۲/۸۵، ح ۵.

عبـادت کننـد، پس به خـاطر نیت هر دو گروه جـاودان شدنـد، سـپس امـام صادق علیه السـلام ، این آیه را تلاوت نمود: «بگو هریک بر شاکله خود عمل می کند» و امام فرمود: یعنی بر نیتش.

احـادیث در این باب فراوان است،(۱) شایـد از همه احـادیث بتوان چنین نتیجه گرفت که: نیت انسـان اگر در کنار عمل صالح قرار گرفت به وسیله آن عمل صالح می تواند وسیله باشد برای تقرب عبد به خدای خویش.

بـه هر حـال نمـاز نیز محتـاج نیت است و همـانطور که گـذشت نیتش نیز می بـایست تقرب إلی اللّه باشـد. بعـد از این توضـیح مختصر در نیت وارد افعال و اقوال نماز شویم.

۱- ۱. به عنوان نمونه رجوع کنید به دائره المعارف حدیثی مؤلّف بنام «موسوعه أحادیث أهل البیت علیهم السلام » ۱۱/۴۴۳.

قیام:

یکی از واجبات نماز قیام است، ایستادی عبدی در برابر معبود خود، ایستادن قطره ای در برابر اقیانوس بیکران، ایستادن ذره بی نهایت کوچکی در مقابل خدای بی نهایت بزرگ، که البته این ذره بودن و قطره بودن خود را نیز از او دارد بلکه ایستادن هیچ در مقابل عظمت لایَزال و لَمْ یَزَل آفرینش یعنی «اللّه» تبارك و تعالی.

صِرف ایستادن در برابر خدا و خود را در محضر او یافتن فعل پسندیده، و حَسَنی است، خصوصا اگر این قیامِ حضور و درك آن، یکی از افعال نماز باشد.

همین قیام درك محضر و یاد حضور در برابر پروردگار است، که نمازگزار را آماده می کند که نماز را آغاز کند.

و به قول شهید ثانی قدس سره (۱) در این آیه شریفه تدبّر و تفکر نماید: «الَّذی یَراكَ حینَ تَقُومُ * وَ تَقَلُّبَكَ فِی السّاجِدینَ»(۲).

«او کسی است که هنگامی که ایستاده و قیام کرده ای ترا می بیند و همچنین هنگامی که در میان سجده کننده گان قرار گرفته ای»

ص: ۵۵

۱- ۱. التنبیهات العلیّه علی وظائف الصلاه القلبیّه المعروف بأسرار الصلاه /۲۵۰.

۲- ۲. سوره شعراء، آیه ۲۱۸-۲۱۹.

تکبیرات ابتداییه:

بعـد از اذان و اقامه و قبل از تکبیر افتتاحیه نماز، شـش تکبیر مسـتحب است و در بین تکبیرات ادعیه ای نیز وارد شده است، در معنای تکبیر حدیثی نقل می شود:

عن أبیعبـداللّه علیه السـلام قال: قال رجل عنده: «اللّه اکبر»، فقال: اللّه أکبر من أیِّ شـی ءٍ؟ فقال: من کلِّ شـی ءٍ. فقال ابوعبداللّه علیه السلام : حدّدتَه، فقال الرجل: و کیف أقول؟ فقال: اللّه اکبر من أن یوصف.(۱)

از امام صادق علیه السـلام : مردی در نزد ایشان گفت «اللّه اکبر»، سـپس پرسـید: خدا از چه چیزی بزرگتر است؟ خودش پاسخ گفت: از همه چیز بزرگتر است، در این هنگام امام علیه السـلام فرمودنـد: خدا را محدود نمودی و برای او حد قائل شدی. مرد پرسید: پس چگونه بگویم؟ امام فرمودند: خدا بزرگتر از آن است که توصیف شود و به وصف درآید.

برای تکبیرات ابتداییه که هفت تکبیر می شود علل مختلفی ذکر شده است، که در این زمینه فقط یک روایت نقل می شود:

قـد رَوی هشام بن الحکم عن أبی الحسن موسـی بن جعفر علیه السـلام : إنّ النبی صـلی الله علیه و آله لما اُسـری به إلی السـماء قطع سبعه حجب، فکبّر عند کلِّ حجاب تکبیر. فأُوصله اللّه عزّوجلّ بذلک إلی منتهی الکرامه.(۲)

هشام بن حکم از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند که فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله را وقتی به

۱- ۱. معانی الأخبار /۱۱.

۲- ۲. الفقیه ۱/۳۰۵.

معراج بردند، هفت حجاب را قطع نموده و از آن عبور کردند، و در مورد هر حجابی تکبیری فرمودند و خداوند ایشان را بدین ترتیب به نهایت کرامت و منزلت رسانید.

بنده خدا، اگر با دقت این تکبیرات را اداء نماید، او نیز می تواند، به تعداد هر تکبیر، حجابی را از میان برد، العاقل تکفیه الإشاره.

همانطور که گذشت در بین تکبیرات ادعیه ای وارد شده است، که چند نمونه از آن را براساس گفتار فقهای عظام ـ أعلی اللّه کلمتهم ـ ذکر می کنم:

بعد از اینکه نمازگزار سه تکبیر را پی در پی گفت مستحب است این دعا را بخواند:

أللهم أنت المَلِکُ الحقّ المبین لا إله إلّا أنت سبحانک، إنّی ظلمتُ نفسی، فاغفرلی ذنبی إنّه لایغفر الذنوب إلّا أنت.(۱)

پروردگارا تو فرمانروای حقیقی و آشکاری، و خدایی جز تو نیست، منزهی تو، بدرستی که من به خود ظلم نمودم پس گناهان مرا ببخش، به درستی که هیچ کس گناهان را نمی بخشد مگر تو.

بعد از این دعا دو تکبیر بگوید و چنین دعا کند:

لبّیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشرّ لیس إلیک و المَهْدِیُّ مَنْ هدیتَ، لا ملجأ منک إلّا إلیک سبحانک و حنانیک، تبارکتَ و تعالیتَ، سبحانک ربّ البیت.(۲)

بار پروردگارا، سخنان تو را شنیدم و دعوت ترا از روی میل و رغبت اجابت نمودم و سر در طاعت تو گذاشتم، خدایا خیر و خوبی از آن تو است و بدی به سوی تو راه ندارد، و هدایت شده کسی است که تو او را هدایت کنی و هیچ پناهگاهی از تو مگر به سوی خودت وجود ندارد، ترا منزه می دانم و رحمت تو را خواستارم و تو برتر و بالاتری، منزهی تو خداوندگار کعبه.

سپس دو تکبیر گوید و چنین دعا کند:

و جَّهتُ وجهی للذی فَطَر السمواتِ و الأرض عالِم الغیب و الشهاده حنیفا مسلما و ما أنا

۱- ۱. وسیله النجاه /۸۰، از آیه اللّه سید ابوالحسن اصفهانی قدس سره ، طبع سال ۱۳۸۵ق.

۲- ۲. همان ماخذ.

من المشرکین، إنّ صلاتی و نُسکی و مَحیای و مَمَاتی للّه ربِّ العالمین، لا شریک له بذلک اُمرتُ و أنا مِن المسلمین.(۱)

روی خودم را به سمت آفریدگاری می کنم که آسمانها و زمین را آفرید و دانای پنهان و آشکار است، در حالیکه فقط او را می پرستم و تسلیم فرمانش هستم، و از مشرکین نیستم، به درستی که نماز و عبادت و زندگی و مرگ من از آن خداوند و برای او است و هیچ کس شریک او نیست، به این مأمور شده ام و من از تسلیم شدگان در برابر اویم.

پس از آن تکبیره الأحرام نماز را گوید و قرائت حمد و سوره را شروع نماید.

ص: ۵۸

۱- ۱. همان ماخذ.

استعاذه:

بعد از ادعیه و تکبیر افتتاحیه مستحب است نمازگزار، بگوید:

«أعوذُ باللّه ِمِن الشیطان الرجیم»

«به خداوند از شیطان رانده شده پناه می برم»

ریشه استعاذه در قرآن کریم است آنجا که می فرماید:

«فإذا قرأت القرآن فَاستعذ باللّه ِمن الشیطان الرجیم»(۱)

«پس هرگاه قرآن تلاوت کردی از شیطان رانده شده به خداوند پناه ببر»

و قرآن استعاذه را از زبان پیامبران نوح(۲)، یوسف(۳)، موسی علیهم السلام (۴)، مریم علیهاالسلام (۵) نقل می کند.

و در روایات نیز بطور مکرر در ابواب دعا، ادعیه فراوانی در عوذات وارد شده است که این مختصر محل ذکر آن نیست.

با برهان عقلی و نظر دقیق عرفانی نیز استعاذه امری صحیح بلکه واجب است.

با برهان عقلی بدین ترتیب که: همه ممکنات عین فقر و احتیاج هستند، در این صورت می بایست به وجودی پناه ببرند که عین غنا و بی نیازی مطلق باشد و او جز ذات واجب الوجود نیست.

و اما نظر عرفانی، که معتقد است «لیس فی الدار غیره دیار»، به معنای صحیح کلمه، پس ما هستی نماها می بایست به درگاه «او» «هستی مطلق» متوسل شویم و به او پناه ببریم.

۱- ۱. سوره نحل، آیه ۱۰۰.

۲- ۲. سوره هود، آیه ۷۴.

۳- ۳. سوره یوسف، آیه ۲۲.

۴- ۴. سوره بقره، آیه ۶۳.

۵- ۵. سوره مریم، آیه ۱۸.

صاحب صافی در تفسیر استعاذه می گوید: «الاستعاذه تطهیر اللسان مما جری علیه من غیر ذکر اللّه لیستعد لذکر اللّه و التلاوه و التنظیف للقلب من تلوث الوسوسه لتهیوء للحضور لدی المذکور و یجد الحلاوه»(۱).

استعاذه تطهیر زبان است از آنچه که جاری است بر آن غیر از ذکر خداوند، تا آمادگی ذکر خداوند و تلاوت را بیابد و زدودن قلب است از لوث وسوسه ها تا آماده شود برای حضور در نزد آنکه از او یاد کرده است و حلاوت حضور او را بدست آورد.

صاحب مخزن العرفان نیز در این باب چنین می فرماید: «و چنانچه بعضی از دانشمندان گفته اند، استعاذه تمام نمی شود مگر به سه چیز: علم، حال، عمل.

علم شناسایی نفس بشر است به اینکه عاجز است از جلب نمودند منافع و دفع کردن مضار و آنچه ضروری است چه در دنیا و چه در عقبی، و شناسایی حق تعالی به قدرت کامله، و توانایی او بر هر چیزی، وقتی در نفس انسان چنین عملی پدید گردید، که خود و خدای خود را شناخت، یک حالت شکستگی و تواضعی در قلب وی پدید می گردد که آن را حالت خضوع و خشوع گویند.

وقتی حالت خضوع و خشوع در انسان پدید گردید از چنین حالتی دو صفت و دو حالت نمایان می گردد یکی در قلب و دیگری در زبان، زیرا وقتی حالت انکسار و شکستگی در خود یافت، قهرا التجاء می نماید به مبدأ خود و به زبان که ترجمان قلب است می گوید «أعوذُ باللّه»، پس عمده در استعاذه علم انسان است به خودش و به پروردگارش و کسی که نشناسد عزت ربوبیت و ذلت عبودیت را، هرگز نتواند واقعا به خدا پناه برد».(۲)

در هر صورت، استعاذه می بایست همانند بقیه اذکار هم بر زبان جاری شود، و هم بر قلب ساری گردد تا اثر خاص خود را بر جای گذارد.

۱- ۱. الصافی /۲۰ از چاپ حجری.

۲- ۲. مخزن العرفان، ۱/۲۴.

سوره حمد:

اشاره

بعد از استعاذه نوبت به قرائت می رسد، ابتدا سوره حمد واجب است در نماز قرائت شود چرا که:

لا صلاه إلّا بفاتحه الکتاب.(۱)

نمازی که در آن سوره حمد نباشد صحیح نیست.

در بیان و تفسیر سوره حمد سخن فراوان است، این حقیر ان مقدار که توفیق رفیق گردد، مختصری در ترجمه آن چند کلمه می نویسم.

سوره حمد مکی است و بنابر قولی هم مکی است و هم مدنی چون یک بار در مکه و بار دیگر در مدینه نازل شده است.(۲)

برای این سوره نامهای مختلفی ذکر کرده اند، که چند مورد آن در ذیل نقل می گردد.

«این سوره را نامهای متعدد است: فاتحه الکتاب و سوره حمد و شکر و دعا و اُمّ القرآن و اُمّ الکتاب و سبع مثانی و وافی و کافی و اساس و شفا و صلاه و کنز و تعلیم مسئله و سوره مناجات و تفویض و رقّیه.

اما تسمیه آن به «فاتحه الکتاب» به جهت آنکه افتتاح کتاب به او شده و پیش از جمیع قرآن نازل گشته.

۱- ۱. مستدرک الوسائل ۴/۱۵۸، ح ۵ و ۸.

۲- ۲. الکشاف ۱/۱.

و اما «حمد» و «شکر» به جهت اشتمال آن بر حمد الهی و شکر نعم پادشاهی.

و اما دعا به جهت آنکه متضمن رفع دعوات است به قاضی الحاجات.

و اما «اُمّ القرآن» و «اُمّ الکتاب» به واسطه آنکه «اُمّ» به معنی اصل و جمع است و این سوره اصل قرآن است و جامع مقاصد آن زیرا که محتویست بر اصول اسلام که آن طریق معرفت خداست و تعبد به امر و نهی او و مشتمل است بر اظهار ربوبیت و کیفیت عبودیت و بیان وعد و وعید و حکم نظریه و احکام عملیه که آن سلوک طریق مستقیم است و منطوی است بر مراتب سُعَدا و منازل أشقیا. و گفته اند که «اُمّ» به معنی أمام است و چون این سوره مقدمه قرآن است از این جهت به این اسم مسمی شده.

و اما سبع مثانی زیرا که هفت آیتست و اکثر الفاظش مکرر و مثنی چون «اللّه» و «رب» و «الرحمن» و «الرحیم» و «إیّاک» و «صراط» و «علیهم» و...، و یا آنکه مثنی است به اعتبار آنکه نصفی در صفات خالقست و نصفی در صفات مخلوق، و یا به اعتبار تضمن وی دو نوع متقابل را چون ربوبیت و عبودیت، و خالقیت و مخلوقیت، و علم و عمل و توفیق، و هدایت و ضلالت، و دوست و دشمن، و یا به اعتبار آنکه در نماز دو بار خوانده می شود و یا به جهت آنکه دو بار نازل گشته.

و اما «وافی» به سبب آنکه خواندن همه آن در نماز واجب است و تنصیف آن اصلاً جایز نیست به خلاف سوره های دیگر در نماز مسنونه به اجماع و مفروضه علی الخلاف، و یا به اعتبار آنکه حق تعالی در او ایفا تمام معانی قرآن نموده از علم اصول و امر و نهی و وعد و وعید و کیفیت عبودیت و غیر آن.

و اما «کافی» زیرا که کافی و مستغنی است از سوره های دیگر و غیر آن از سور قرآن محتاجند به آن چنان که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که: «اُمُّ القرآن عوضٌ عن غیرها و لیس غیرها عوضا عنها» یعنی اُمّ قرآن که فاتحه است عوض غیر خود است و غیر آن عوض آن نیست. و لهذا در نماز اکتفا به فاتحه می توان کرد و به سوره دیگر که غیر

فاتحه باشد اکتفا نمی توان کرد.

و اما «اساس» جهت اینکه به معنی اصل است و او اصل قرآن است به جهت جامعیت کیفیت عبادت چنان که گذشت و عبداللّه عباس فرموده: که هر چیزی را اساسی است و اصلی، اساس دنیا مکه است، و اساس آسمانها آسمان هفتم، و اساس زمینها زمین هفتم، و اساس بهشتها بهشت عدن، و اساس دوزخ در که هفتم، و اساس خلق آدم، و اساس پیغمبران نوح، و اساس بنی اسراییل یعقوب، و اساس کتابها قرآن و اساس قرآن فاتحه، و اساس فاتحه «بسم اللّه الرحمن الرحیم».

اما «شفا» زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که «فاتحهُ الکتاب شفاءٌ، من کلِّ داءٍ» فاتحه شفای جمیع دردها و مرضها است. ابوسلیمان روایت کرده که با رسول خدای به غزای کفار رفته بودیم، مردی در میان مصروع شد، یکی از صحابه سوره فاتحه در گوش او خواند برخاست و شفای تمام یافت، این قصه به عرض سید کاینات رساندیم فرمود: «هی اُمّ الکتاب و هی شفاءٌ من کلِّ داءٍ» این سوره اصل قرآن است و شفای جمیع آلام و امراض مردمان.

و اما «صلاه» زیرا که نماز بدون آن صحیح نیست چنانکه حدیث «لاصلاه إلّا بفاتحه الکتاب» مشعر است بر این پس گوییا که عین صلاه است. و مسلم بن حجاج در صحیح خود روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که حق تعالی فرمود: «قسّمتُ الصلاه بینی و بین عبدی نصفین» صلاه را قسمت نمودم یعنی نماز را منقسم ساختم میان خود و میان بنده خود به دو نصف: نصف از برای خود و نصف از برای بندگان خود، هرگاه بنده بگوید که: «بسم اللّه الرحمن الرحیم»حق تعالی گوید: بنده من ابتدا به نام من می کند بر من واجب شد که جمیع امور دنیویه و اُخرویه او را بر او تمام گردانم، و در احوال و اموال او برکت کنم.

و چون گوید: «الحمد للّه ربّ العالمین»، او سبحانه گوید: بنده من به ثنا و ستایش من اقدام می نماید،

و چون گویـد: «الرحمن الرحیم»از جانب الهی خطاب آیـد که: بنـده من به سـتایش من اشـتغال می نمایـد و ثنای مرا ورد زبان خود می سازد،

و چون گوید: «مالک یوم الدین»حق تعالی فرماید که: بنده من مجد و بزرگواری من می گوید،

و چون گویـد که: «إیّاک نعبـد و إیّاک نسـتعین»، خـدای تعالی فرماید که: این است میان من و بنده من و این عهدی است که روز میثاق از او اخذ نموده ام و این اوصاف مذکوره مخصوص است به من و غیر مرا در او راه نیست،

و چون گوید: «إهدنا الصراط المستقیم» تا آخر، حق سبحانه فرماید که: این سمات بنده من است و بر من واجب است که او را به راه راست رسانم و انجاح جمیع حوایج او نمایم.

و امـا کنز زیرا که آن از گنجهـای عرش است چنـانچه حـدیث «نزلت فاتحه الکتاب بمکه من کنز تحت العرش» مشـعر است بر آن.

و امـا «تعلیم مسـئله» زیرا که حق تعـالی در این سوره بنـدگان را تعلیم آداب سؤال کرده که آن ابتـداست به ثنا و بعـد از آن به اخلاص و آنگاه دعا.

و امـا «سوره مناجـات» زیرا که مصـلی در نماز به این سوره با خـدای خود راز می گویـد و عرض نیاز و مناجات می نمایـد که «المصلّیُ یُنَاجی رَبَّه».

و اما «سوره تفویض» زیرا که آن مشتمل است بر استعانت عبد در جمیع امور به او سبحانه و تفویض کل امور به او.

امـا «رقّیه» که افسون جمیع گزنـدگان و درنـدگان است. سـلمه بن محرز از امـام جعفر صادق علیه السـلام روایت کرده که آن حضرت فرموده که: هر که فاتحه او را بِه نسازد هیچ شربتی و دارویی و عوذه ای او را بِه نخواهد ساخت.

و ابوسعید خدری روایت کند که من با جمعی مسافران به قبیله ای از قبایل عرب گذر کردیم اتفاقا یکی از ایشان را مار گزیده بود و از علاج آن متعذر بودند یکی از

آنها نزد ما آمد و استعلاج نمود و گله گوسفند قبول کرد که به ما دهد تا معالجه آن نماییم، یکی از یاران ما فاتحه را بر آن مار گزیده خواند و دست بر آن عضو نهاد فی الحال شفا یافت پس گله گوسفند را به ما دادند».(۱)

بعد از ذکر چند نام از سوره حمد که عمیق بودن معانی آن را می رساند به آیات آن می پردازیم:

(بسم اللّه الرحمن الرحیم)

«ب»: حرف جر است که در کتب ادبی معانی مختلف آن مذکور است.(۲)

«اسم»: صاحب المیزان در معنای اسم می گوید: «این کلمه در لغت به معنای لفظی است که بر مسمی دلالت کند و این کلمه از ماده «سمه» اشتقاق یافته، و «سمه» به معنای داغ و علامتی است که بر گوسفندان می زدند تا مشخص شود کدام یک از کدام شخص است و ممکن هم هست اشتقاقش از «سمو» به معنای بلندی باشد».(۳)

بسم: جار و مجرور است و جار و مجرور در لغت عرب نیازمند متعلق است، متعلق این جار و مجرور محذوف است و در اینکه این محذوف چیست بین مفسرین اختلاف است.

گروهی این محذوف را «أقراءُ» یا «إقراءْ» می دانند، و جمعی «أقولُ» یا «قُلْ»، و گروهی دیگر «أسْتَعینُ» یا «إسْتَعِنْ» جماعتی دیگر این محذوف را «أبتدئُ» می گیرند.(۴)

صاحب تفسیرالبیان بعد از ذکر اقوال فوق آنچه را که در پایان اختیار می کند:

۱- ۱. منهج الصادقین ۱/(۲۴-۲۲).

۲- ۲. به عنوان نمونه می توانید به مفردات راغب و مجمع البحرین در معنای «باء» رجوع کنید.

۳- ۳. ترجمه المیزان ۱/۳۰.

۴- ۴. البیان /۴۵۹.

«أبتدئُ» است.(۱)

جد أمجد در تفسیر شریف مجدالبیان می فرماید: «بدان حرف جر متعلَّق محذوفی دارد و قرینه تعیین محذوف آن چیزی است که بعد از آن در آید، و آن قرائت و عمل واقع شده پس از آن است، پس در مقام قرائت مناسب تقدیر «أقرأُ» که متأخر از جار و مجرور است و نه تقدیر قرائت،... و عمل را عطف به قرائت کردم به جهت إشعار به این مطلب در هر مقامی آن چیزی تقدیر و محذوف می شود که مناسب آن باشد مثلاً مسافر وقتی در جایی قرار می گیرد و کوچ می کند پس می گوید: «بسم اللّه و البرکات» معنای آن چنین است که بنام خدای فرود می آیم و منزل می گزینم و بنام او کوچ می کنم و می روم...(۲)

صاحب تفسیر آلاء الرحمن نیز بعد از نقل اقوال این محذوف را کلمه «أبدءُ» می داند.(۳)

صاحب تفسیرالمیزان نیز متعلق باء بسمله سوره حمد را «أبتداءُ» می داند و این قول را از بقیه اقوال برتر می شمارد.(۴)

صاحب الیواقیت الحسان نیز متعلق آن را کلمه «أبْدَأُ» (صیغه متکلم) می داند.(۵)

بنابر آنچه که از این مفسرین بزرگ نقل شد، شاید قوی ترین قول در متعلق محذوف بسمله حداقل در این سوره «إبتداءُ» و «أقرأُ» باشد.

بر این اساس معنای آیه می شود: با نام خدا ابتدا و شروع و آغاز و قرائت می کنم.

«اللّه»: زمحشری اصل اللّه را، «الإله» می داند که همزه آن حذف شده است و به جای آن حرف تعریف قرار گرفته است.(۶)

جد أمجد گوید: «أقول: الذی یظهر لی فی المقام أنّ «الإله» الذی هو الأصل فی

ص: ۶۶

۱- ۱. البیان /۴۵۹.

۲- ۲. مجدالبیان /۲۱۱ و ۲۱۲.

۳- ۳. آلاء الرحمن ۱/۵۲.

۴- ۴. المیزان ۱/۱۷.

۵- ۵. الیواقیت الحسان فی تفسیر سوره الرحمن /۴۸.

۶- ۶. الکشاف ۱/۵.

«اللّه»... هو فِعال بمعنى مفعول، ككتاب بمعنى المكتوب، من أله بمعنى عبد كما صرح به جماعه، و أصل العبوديه الخضوع و الذُّلّ كما صرّح به الجوهری، و ربّما فسّر بغايه التذلّل، و لعلّه لانصراف اللفظ إلى الفرد الكامل، فيكون الإله هو المعبود الذی لأجله يقع الخضوع و التذّلل الكامل...».(۱)

«می گویم: آنچه که برای من ظاهر می شود در این مقام آن است که «الإله» اصل کلمه «اللّه» است... وزن آن «فِعال» به معنای «مفعول» است مانند «کتاب» به معنای «مکتوب». معنای «أله»

«عبد» (عبادت کرد) است چنانچه جماعتی به آن تصریح کرده اند و اصل عبودیّت و پرستش، خضوع و تواضع و فروتنی و پذیرش کوچکی و ناداری و خواری می باشد، همان گونه که جوهری لغوی به آن تصریح نموده است و گاهی پرستش و عبودیّت به نهایت کوچکی و خواری تفسیر می شود، و شاید این به خاطر انصراف لفظ است به فردِ کامل و مصداق تامِ آن، پس «الإله» معبودی است که فروتنی و تواضع و کوچکی و خواری کامل به خاطر او واقع می شود...»

صاحب المیزان می گوید: «لفظ جلاله «اللّه» اصل آن «الإله» بوده که همزه دومی در کثرت استعمال حذف شده و به صورت «اللّه» درآمده است، و کلمه «إله» از ماده «أله» باشد، که به معنای پرستش است، وقتی می گویند: «اله الرجل و یأله» معنایش این است که فلانی عبادت و پرستش کرد، ممکن هم هست از ماده «وله» باشد که به معنای تحیر و سرگردانی است و کلمه نامبرده بر وزن فِعال به کسره فاء و به معنای مفعول «مألوه» است، همچنان که کتاب به معنای مکتوب می باشد، و اگر خدای را «اله» گفته اند چون مالوه و معبود است و یا به خاطر آن است که عقول بشر در شناسایی او حیران و سرگردان است».(۲)

به هر حال اصل «اللّه» هرچه که باشد، فعلاً عَلَمْ است برای ذات مقدس خداوند تبارك و تعالی و از صفات او محسوب نمی شود، بلکه فقط اسمی است برای ذات او که واجب الوجود است در این اسم تمام صفات کمال جمع شده است؛ و خدایی

۱- ۱. مجدالبیان /۲۳۳.

۲- ۲. ترجمه المیزان، ۱/۳۱.

اینچنین تنها خداوندگاری است که بالاستحقاق عبادت می شود و شایسته پرستش است.

«الرحمن الرحیم»: کلمه رحمن، صیغه مبالغه است که بر بسیاری رحمت دلالت می کند و کلمه رحیم صفت مشبهه است که ثبات و دوام و بقاء را می رساند، پس خدای رحمان معنایش کثیرالرحمه و معنای رحیم خدای دائم الرحمه است، و به همین جهت مناسب با کلمه رحمت این است که دلالت کند بر رحمت کثیری که شامل حال عموم موجودات و انسانها از مؤمنین و کافرین شود، و نیز به همین

جهت مناسب تر آن است که کلمه رحیم بر نعمت دائمی و رحمت ثابت و باقی او دلالت کند، رحمتی که تنها به مؤمنین افاضه می کند.(۱)

جد أمجد فرماید: «... اطلاق «رحمن» و «رحیم» بر خداوند سبحان به اعتبار این است که او صاحب رحمت واسعه و مبدأ آن و جعل کننده و قراردهنده آن است و قیام رحمت به خداوند قیام صدوری است نه قیام حلولی،... و در واقع حصر رحمت را در حق تعالی می کند، که رحم کننده حقیقی جز او وجود ندارد و رحمت مطلقه فقط برای او است، نه غیر او، صفت رحمت فقط مختص او است...».(۲)

و خداوند در این سوره که می خواهد حمد خودش را به بنده اش بیاموزد، کلام را چنین با یاد خود آغاز می کند و به او تعلیم می دهد که هر فعل و گفتاری را می بایست با نام «او» آغاز کرد و از اینرو در روایات وارد شده است:

قال النبی صلی الله علیه و آله : کلُّ أمرٍ ذی بال لم یبدأ فیه باسم اللّه فهو أبتر.(۳)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کار مهمی که با نام خداوند آغاز نگردد به نتیجه نمی رسد.

آری نام و یاد خدا می بایست همواره بر زبان و قلب یک مسلمان جاری باشد.

۱- ۱. ترجمه المیزان ۱/۳۳، با اندک تصرف.

۲- ۲. مجدالبیان /۲۴۸.

۳- ۳.الکشاف ۱/۳؛ مجدالبیان /۲۱۲؛ المیزان ۱/۱۶.

در روایت معتبره از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «إنّ «بسم اللّه الرحمن الرحیم» أقرب إلی اسم اللّه الأعظم من سواد العین إلی بیاضها».(۱)

«بسم اللّه الرحمن الرحیم» به اسم اعظم خداوند نزدیکتر است از سیاهی چشم به سفیدی آن.

(الحمد للّه رب العالمین)

راغب در مفردات حمد را چنین معنا می کند:

«حمد: الحمد للّه تعالی، الثناء علیه بالفضیله و هو أخصّ من المدح و أعمُّ من الشکر فإنَّ

المدح یقال فی ما یکون من الإنسان باختیاره و ممّا یقال منه و فیه بالتسخیر فقد یُمدح الإنسانُ بطول قامته و صباحه وجهه کما یُمدح ببذل ماله و سخائه و علمه و الحمد یکون فی الثانی دون الأوّل. و الشکر لایقال إلّا فی مقابله نعمه فکلُّ شکرٍ حمدٌ و لیس کلّ حمدٍ شکرا و کلّ حمدٍ مدحٌ و لیس کلُّ مدحٍ حمدا و یقال: فلان محمودٌ، إذا حُمِدَ و محمّدٌ إذا کثرت خصاله المحموده و محمّدٌ إذا وُجِدَ محمودا».(۲)

حمد: حمد بر خدا ثنا بر او است و حمد اخصّ است از مدح، و أعمّ است از شکر، پس بدرستی که مدح واقع می شود در آنچه که به اختیار انسان روی می دهد و در آنچه او به طور طبیعی دارا است، انسان به خاطر بلندی قامت و روی زیبایش مدح می شود همان گونه که به خاطر بخشش مالش و سخاوت و علمش مدح می شود، در حالی که حمد فقط در دومی واقع می شود نه در اول. و شکر گفته نمی شود مگر در مقابل نعمتی، پس هر شکری حمد است ولی هر حمدی شکر نیست و هر حمدی مدح است ولی هر مدحی حمد نیست، و گفته می شود فلانی محمود است هنگامی که حمد شود و محمد است هنگامی که صفات پسندیده و محمودش فراوان شود پس محمد زمانی می شود که محمود باشد.

بعد از این کلام روان راغب که هم حمد را معنا کرد و هم فرق آن را با مدح و

۱- ۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۵، ح ۱۱.

۲- ۲. المفردات فی غریب القرآن / ۱۳۰.

شکر بیان نمود به المیزان رجوع می کنیم تا کلام ایشان را نیز در این باب بیابیم:

«حمد به معنای ثنا و ستایش در برابر عمل جمیلی است که به اختیار صورت گرفته باشد، و «ال» در اول این کلمه استغراق و عمومیت را می رساند و ممکن است «ال» جنس باشد، و هر کدام که باشد در معنا و مفهوم یکی است».(۱)

این آیه ثنا و ستایش و حمد را فقط از آن خداوند و ذات بی مثال او می داند، ظاهرا از آیه برمی آید که دیگری غیر از خداوند را نمی توان حمد کرد، و حمد فقط از آن او است و اگر دقیق تر بنگریم می بینیم، هر حمدی که در عالم واقع شود از سه جهت به ذات باری تعالی برمی گردد، أوّلاً از جهت حامد، کسی که حمد می کند چه

کسی این توان، یعنی نیروی حمد را به او داده است، ثانیا از جهت محمود کسی که حمد می شود، این ویژگی که در قبال آن حمد می شود، بلکه هستی او را چه کسی به او داده است، ثالثا از جهت فعل که حمد باشد، زیرا همه افعال از حول و قوه الهی نشأت می گیرد.

بر این اساس هر حامدی و در جهت حمد هر محمودی و به هر حمدی که باشد به خداوند باز می گردد و می توان گفت الحمدللّه.

و به سوی همین معنا قول مرحوم حاجی سبزواری قدس سره در نبراس اشاره دارد:

محامدٌ مِنْ أیّ حامدٍ بَدَتْ ظاهرها لأیٍّ محمود ثبت

ففی الحقیقه إلیه ائل إذ للّه فواصل فضایل

فالحمد کلّ الحمد مخصوص به بل کلّ حامدیه بحوله(۱)

این در جایی است که در معنای حمد، عبادت را داخل ندانیم، ولی اگر عبادت و پرستش را داخل دانستیم آنگاه حمد فقط اختصاص به خداوند پیدا می کند و برای

ص: ۷۰

۱- ۱. ترجمه المیزان ۱/۳۴، با تصرف.

غیر او جایز نیست و می توان عبارتهای فوق را به مدح و مادح و ممدوح یا الفاظی دیگر مانند آن تغییر لفظ داد.

و در هر صورت در این جای هیچ شک و شبهه ای نیست که اگر کسی غیر از خدا را تعریف و تمجید و ستایش کند به خداوند جلَّ و أعلی باز می گردد، زیرا مخلوق خداوند را ستوده اند و ستایش مخلوق، ستایش خالق نیز محسوب می گردد، یا به عبارت دقیق فلاسفه، تمام صفات کمال معلول، به وجه برتر و کاملتر در علت وجود دارد، از این رو ستایش یک صفت کمال در معلول، ستایش همان صفت کمال در علت نیز محسوب می گردد. و با نظر عرفا، که غیر از خدا را فیٔ آن وجود مقدس می داند، دیگر همه این ستایشها که ظاهرا برای فیٔ بیان می شود، در واقع به اصل آن (شیٔ) یعنی ذات مقدس خداوندی باز می گردد.

عباراتنا شتّی و حسنک واحدٌ و کلٌّ إلی ذاک الجمال یشیر

«رب»: صاحب البیان ربّ را مأخوذ از «رَبَبَ» می داند و چنین می فرماید: «و هو المالک و المصلح و المربی و منه الربیبه، و هو لایطلق علی غیره تعالی إلّا مضافا إلی شیء، فیقال ربّ السفینه و ربّ الدار».(۱)

رب به معنای مالک و مصلح و مربی است و از این کلمه ربیبه می باشد و بر غیر خداوند تعالی اطلاق نمی شود مگر اینکه به کلمه دیگری اضافه شود مثلاً گفته شود رب السفینه و رب الدار.

و مرحوم جد - أعلی اللّه مقامه الشریف - می فرماید: «آنچه من به طور قوی احتمال می دهم این است که اصل در معنای این لفظ «رب» تربیت و اصلاح امور و شوؤن مربوب است، همان گونه که شیخ بهایی در تفسیرش در معنای «رب» فرموده است: «رساندن شی ء به طور تدریج به کمالش را» تربیت گویند.(۲) و این تعریف پسندیده

۱- ۱. البیان /۴۸۳.

۲- ۲. العروه الوثقی /۹۴.

است».(۱)

«العـالمین»: «این کلمه جمع «عـالَم» بفتحه لاـم است و معنایش شامل تمامی موجودات می شود، هم تک تک موجودات را می توان عالم خواند، هم نوع، نوع آنها را، مانند عالم جماد و عالم نبات و عالم حیوان و عالم انسان و هم صـنف، صنف هر نوعی را مانند عالم عرب، عالم عجم».(۲)

براساس این «ربّ العالمین» به فارسی روان می شود، صاحب اختیار و مالک و تربیت کننده همه جهانیان و همه هستی.

و شایـد ایـن قسـمت از آیه «ربّ العـالمین» در مقـام تعلیـل قسـمت اوّل «الحمـدللّه» باشـد، بـدین ترتیب که همه حمـدها از آن خداوند است، زیرا او ربّ العالمین است.

و در روایت صـحیحه از امام صادق علیه السلام روایت شـده است که فرمودند: ما أنعم اللّه ٭علی عبدٍ بنعمه صَـغُرَتْ أو کَبُرَتْ، فقال: الحمدللّه، إلّا أدّی شکرها(۳).

خداونـد هیچ نعمت بزرگ یا کوچکی را به بنده اش عنایت نمی کند در حالی که بنده در مقابل آن نعمت بگوید: «الحمدللّه» مگر اینکه شکر آن نعمت را اداء کرده است.

(الرحمن الرحیم)

این دو واژه در بسـمله توضیح داده شد، اما سِر تکرار این دو واژه چیست؟ و چرا دو بار بیان شده است؟ صاحب مخزن العرفان به نقل از صاحب روح البیان(۴) پاسخ این سئوال را در شش وجه بیان می کند.

«۱. رحمتی در بسم اللّه مندرج گردید. رحمت ذاتی است و در فاتحه عرضی است.

۲. تکرار لفظ رحمن برای این است که دانسته شود بسم اللّه جزء سوره فاتحه

۱- ۱. مجدالبیان /۲۸۲.

۲- ۲. ترجمه المیزان، ۱/۳۹.

۳- ۳. الکافی ۲/۹۶، ح۱۴.

۴- ۴. روح البیان ۱/۱۴ و ۱۳.

نیست.(۱)

۳. ارشاد بندگان است که مکرر این دو صفت را به زبان برانند زیرا که علامت دوستی حق تعالی بسیار یاد نمودن او و ذکر او است.

۴. در مقام بیان این است که رب العالمین آن کسی است که صفت رحمانی او احاطه دارد به تمام موجودات و به همان رحمت عام اوست که همه را روزی می دهد و می پروراند و رحیم است که در آخرت می آمرزد این است سِرّ اینکه پس از آن فرموده «مالک یوم الدین».

۵. اشاره به این باشد که با حمد و ستایش پروردگار است که رحمت الهی شامل حال بشر می گردد و اول کسی که از بشر حمد حق را نمود حضرت آدم بود که پس از عطسه گفت: الحمدللّه و سپس خداوند در پاسخ حمد وی فرمود: رحمک اللّه یا آدم.

۶. تکرار برای این است که بدانیم خداوند فاعل مختار است و به صفت

رحمانیش روزی می دهد و مخلوقات خود را می پروراند».(۲)

ولی صاحب مخزن العرفان خود سِر این امر را چنین می پذیرد که:

«آنچه نظر قاصر می رسد شاید یکی از اسرار و نکات آن این باشد، که ما را متذکر گرداند و تعلیم فرماید که این دو اسم مبارک را مکرر به زبان برانیم و به قلب متذکر باشیم و به نفس خود تلقین نماییم و به این وسیله مشمول رحمت خاص و عام خداوندی گردیم».(۳)

به هر حال سخن در وجوه تکرار «الرحمن الرحیم» فراوان است که این مختصر ظرفیت طرح همه آنها را ندارد، به عنوان نمونه می توانید به تفسیر مرحوم جد(۴) قدس سره مراجعه کنید، که ایشان نیز در این باب وجوهی را متذکر می شوند.

ص: ۷۳

۱- ۱. این معنی براساس اعتقادات اهل سنت است اما براساس اعتقادات شیعه بسمله جزء سوره است.

۲- ۲. مخزن العرفان ۱/۴۶.

۳- ۳. مخزن العرفان، ۱/۴۴.

۴- ۴. مجدالبیان /۲۹۱.

(مالک یوم الدین)

این آیه را اساتید قرائت به دو نحو خوانده اند، مَلِک یوم الدین و مالك یوم الدین، اگر مالك بخوانیم نوعی رابطه اقتصادی است، یعنی خداوند را مالك حقیقی تمام جهان هستی دانسته ایم و اگر مَلِك بخوانیم نوعی رابطه سیاسی است، یعنی خداوند را فرمانروا و مسلط و محاط بر جهان هستی دانسته ایم.

ظاهرا قرائت مالك بهتر به نظر می آید، زیرا اگر خداوند را بدین نام بخوانیم، افاده معنای مَلِك را نیز می کند، زیرا همان شخص سلطه و فرمانروایی و ولایت و سرپرستی دارد که مالك نیز باشد، خصوصا همان طور که گذشت مالکیت خداوند، از نوع مالکیت حقیقی است، که ناخودآگاه مَلِکیت را نیز به همراه دارد.

ولی اگر ملك قرائت شود، هر مَلِکی، حتما نمی بایست مالك باشد، از اینرو در معنای مَلِك، مالکیت قرار ندارد، در حالی که در معنای مالکیت، مَلِکیت نیز وجود

دارد، بنابراین شاید بتوان گفت قرائت مالك بهتر است.

البته ملک هم اگر خواند شود، می توان به تعبیراتی، مالکیت را در آن قرار داد، و نهفته دانست ولی آنچه که أوّلاً ـ متبادر به ذهن است همان امری است که گذشت.

و برای تأیید هر دو قرائت وجوهی ذکر شده است، بلکه رسائلی را به رشته تحریر کشیده اند، که تفصیل امر را به اهلش واگذارمی کنیم، واللّه العالم.

«یوم»: راغب در مفردات یوم را چنین معنا می کند:

«الیوم یُعَبَّرُ به عن وقت طلوع الشمس إلی غروبها و قد یُعَبَّرُ به عن مُدَّهٍ من الزمان أیَّ مُدَّهٍ کانت».(۱)

از یوم تعبیر می شود به زمان طلوع خورشید تا غروب آن و گاهی تعبیر می شود به آن از مدتی و زمانی هر چقدر که باشد.

«الدین»: به معنای حساب و جزا است.

۱- ۱. المفردات فی غریب القرآن /۵۷۸.

بـدین ترتیب معنـای سوره تا اینجا می شود حمـد از آن خداونـد رحمان و رحیمی است که مالک و صاحب اختیار روز جزا و حساب است.

تـا این آیه بحث در مـورد حمـد و سپاس و سـتایش خداونـد بـوده است، از این آیه به بعـد تعلیم خداونـد است، به انسـان که چگونه دعا کند، و از خدا چه بخواهد، بدین جهت است که به صورت مخاطب جملات بعدی گفته می شود، بیان دیگری نیز می توان برای آن ذکر کرد و آن اینکه: مبادا بنـده خـدا گمان کند که او حاضـر نیست و وی حمد و سـتایش فرد غائبی را می کند و تذکری است بر این امر که او در همه مکانها حضور دارد و انسانها در حضور او هستند بلکه العالَم محضراللّه.

(إِیّاکَ نَعْبُدُ و إِیّاکَ نَسْتَعِینُ)

«نعبد» از مصدر عبادت است، و عبادت اطاعت محض است بدون هیچ گونه عصیان و سرکشی.

و «ایاک نعبد» در اصل «نعبدک» بود، چون می خواسـتند إفاده حصـر بکند، ضـمیر خطاب را بر فعل مقدم داشـتند از اینرو شد «إِیّاکَ نَعْبُدُ» فقط ترا عبادت می کنیم و گوش در طاعت تو داریم، و بدین جهت گفته اند، عبادت انحصار به خداوند دارد.

نکته دیگری که در ذیل این آیه قابل توجه است، ضـمیر جمع «نا» (ما) است، این امر نشانه روح جمعی اسلام است، علی قولی که در این امر گفته اند.

صاحب المیزان می فرماید: «چون برای عبادت قید و شـرطی قرار نداده است و آن را مطلق ذکر کرده در نتیجه معنایش این می شود که ما به غیر از بنـدگی تو نشانی نـداریم، پس تو (خـدا) غیر از پرستیـده شـدن شأنی نداری و من غیر از پرسـیدنت کاری ندارم».(۱)

ص: ۷۵

۱- ۱. ترجمه المیزان، ۱/۴۶.

«إیاک نستعین»: استعانت، به معنای طلب یاری کردن است، براساس همان قاعده ادبی فوق، که در این آیه نیز جاری است مفهوم آیه می شود، خدایا فقط از تو کمک می جوییم، و چون مطلق ذکر شده است، یعنی در هر امری و نسبت به هر فعلی از تو مدد و یاری می جوییم.

در هر امری فقط از تو کمک می گیریم و غیر از تو را وسایلی می دانیم که تو قرار داده ای و به امر و فرمانت نیز مشغول کار می شوند، و اگر تو امر نکنی هیچ وسیله ای به هیچ کاری نمی آید و از عهده آن هیچ فعلی ساخته نیست، زیرا: لامؤثِّر فی الوجود إلّا اللّه.

(اهْدِنَا الصَّراطَ المستقیمَ)

«اهدنا»: از ماده هدی، فعل امر و در مقام دعا است، بر این اساس بنده، خطاب به خداوند چنین دعا می کند: خداوندا ما را هدایت کن.

«الصراط»: در اصل، سراط با «سین» به معنای جاده و راه روشن است و به خاطر «ط» آخر، سین را بدل به «صاد» کردند، شد صراط.(۱)

«المستقیم»: به معنای اعتدال و عدم انحراف به راست و چپ است.

صاحب المیزان «علیه الرحمه»، بعد از ذکر هفت مقدمه و بیان تفاوت صراط و سبیل چنین نتیجه می گیرد: «صراط مستقیم راهی است به سوی خدا، که هر راه دیگری که خلایق به سوی خدا دارند، شعبه ای از آن است و هر طریقی که آدمی را به سوی خدا رهنمایی می کند، بهره ای از صراط مستقیم را دارا است. به این معنا که هر راهی و طریقی که فرض شود با آن مقدار آدمی را به سوی خدا و حق راهنمایی می کند که خودش از صراط مستقیم دارا و متضمن باشد، اگر آن راه به مقدار اندکی از صراط مستقیم را دارا باشد، رهرو خود را کمتر به سوی خدا می کشاند و اگر بیشتر داشته باشد، بیشتر می کشاند ؛

۱- ۱. الکشاف، ۱/۱۵.

و اما خود صـراط مسـتقیم بـدون هیـچ قیـد و شـرطی رهرو خود را به سوی خدا هدایت می کند و می رساند و به همین جهت خدای تعالی نام آن را صـراط مسـتقیم نهاد، چون کلمه صراط به معنای راه روشن است زیرا از ماده (سرط) گرفته شده، که به معنای بلعیـدن است و راه روشن کأنّه رهرو خود را بلعیـده و در مجرای گلوی خویش فرو برده، که دیگر نمی توانـد این سو و آن سـو منحرف شـود و نیز نمی گـذارد که از شـکمش بیرون شود و کلمه (مسـتقیم) هم به معنـای هر چیزی است که بخواهد روی پای خود بایسـتد و بتواند بدون اینکه به چیزی تکیه کند، بر کنترل و تعادل خود و متعلقات خود مسلط باشد، مانند انسان ایسـتاده ای که بر امور خود مسـلط است، درنتیجه برگشت معنای مستقیم به چیزی است که وصفش تغییر و تخلف پذیر نباشد، حـال که معنـای صـراط آن شـد و معنای مسـتقیم این، پس صـراط مسـتقیم عبارت می شود از صـراطی که در هـدایت مردم و رساندشان به سوی غایت و مقصدشان تخلف نکند و صددرصد این اثر خود را

ببخشد».(۱)

صاحب تفسیر ثعلبی – درگذشته به سال ۴۲۷ق که از بزرگترین مفسرین عامه محسوب می شود ـ به سند متصلش از مسلم بن حیان از أبی بریده در ذیل آیه شـریفه «إهدنا الصـراط المسـتقیم» می گوید: صراط مستقیم راه محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام است(۲).

در روایت حسنه ای از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «هذا صراطُ عليٍّ مستقيمٌ»(۳).

این صراط و راه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام صراط مستقیم الهی است.

و این روایت اشاره لطیفی به آیه ۴۱ از سوره مبارکه حجر دارد.

۱- ۱. ترجمه المیزان، ۱/۶۱.

۲- ۲. الکشف و البیان معروف به تفسیر ثعلبی ۱/۱۲۰.

۳- ۳. الکافی ۱/۴۲۴.

و در روایت معتبره دیگری از قول امام سجاد علیه السلام وارد شده است که فرمودند: «...نحن أبواب اللّه و نحن الصراط المستقیم و نحن عیبه علمه و نحن تراجمه و حیه و نحن أرکان توحیده و نحن موضع سرّه»(۱).

ما درهای رحمت و فیض الهی هستیم و ما صراط مستقیم (راه راست) خداوندی هستیم و ما گنجینه دانش الهی و مترجمان وحیش و ارکان توحیدش و محلّ اسرار الهی هستیم.

(صِراطَ الذینَ أنعمتَ علیهم غیرِ المغضوبِ علیهم و لا الضَّالِّینَ)

صراط مستقیمی که در آیه قبلی داشتیم، این آیه توضیح می دهد و بیان می کند، و آن را راه کسانی می داند، که خداوند به آنها نعمت داده است [راه آنان که به ایشان نعمت دادی] و خداوند این افراد را خود چنین نام می برد:

«وَ مَنْ یُطِعِ اللّه َو الرَّسُولَ فَأُولَئِکَ مَعَ الذینَ أنْعَمَ اللّه ُعلیهم مِن النبیّینَ و الصدیقینَ و الشُّهداءِ وَ الصَّالحینَ وَ حَسُنَ أُولئکَ رَفِیقا»(۲)

کسی که خدا و رسول را اطاعت می کند، با کسانی خواهد بود، که خداوند بر آنها نعمت داده است، از پیامبران و راستگویان و شهیدان و صالحان، و این افراد همراهان خوبی هستند.

پس بر این اساس تا اینجا معنای آیه می شود: خداوندا ما را به راه پیامبران و صدیقین و شهداء و صالحین راهنمایی و هدایت کن.

«غَیْرِ المغضوبِ علیهم»

آنها نه مورد خشم و غضب قرار گرفته اند.

کسانی که خداوند بر آنها غضب گرفته است، مصادیق متعدد و فراوانی دارند، یکی از این مصادیق چنانچه گفته اند، یهودیان هستند، خداوند درمورد یهودیان می فرماید:

۱- ۱. معانی الأخبار /۳۵، ح۵.

۲- ۲. النساء، ۶۹.

«مَنْ لَعَنَهُ اللّه ُوَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ...»(۱)

کسی که خداوند او را لعنت کرد و بر او غضب گرفت.

«و لا الضّآلّینَ»

و نه گمراه اند.

گمراهان نیز مصادیق متعدد و فراوان دارند، یکی از مصادیق گمراهان نصاری هستند که خداوند در مورد ایشان فرموده است:

«قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرا»(۲)

نصاری و مسیحیان قبل از این دچار گمراهی شدند و تعداد زیادی را نیز گمراه کردند.

بدین ترتیب در پایان سوره حمد خداوند، راه مستقیم را، راه نعمت داده شدگان می داند و مسیر آنها را از مسیر مورد غضب قرار گرفته ها و گمراهان جدا می کند.

تا اینجا ترجمه تحت اللفظی سوره حمد با مختصر توضیحاتی از اعاظم فن پایان یافت، جهت حُسن ختام حدیثی در فضیلت سوره حمد ذکر می شود:

و فی العیون عن الرضا علیه السلام عن آبائه عن أمیرالمؤمنین علیه السلام قال: لقد سمعتُ رسول اللّه صلی الله علیه و آله

یقول: قال اللّه عزّوجلّ: قسّمتُ فاتحه الکتاب بینی و بین عبدی فنصفها لی و نصفها لعبدی، و لعبدی ما سأل، إذا قال العبد: «بسم اللّه الرحمن الرحیم» قال اللّه جل جلاله: بدأ عبدی باسمی و حقَّ علیَّ أن أُتَمِّمَ له اُموره، و اُبارک له فی أحواله.

فاذا قال: «الحمدللّه رب العالمین»، قال اللّه جل جلاله: حَمَدنی عبدی، و عَلِم أنَّ النعم التی له مِن عندی، و أنَّ البلایا التی دُفِعت عنه فبِتَطُّـولی اُشْهِدکم أنّی أُضیف له إلی نِعَم الدنیا نِعَم الآخره، و أدفع عنه بلایا الآخره کما دفعتُ عنه بلایا الدنیا.

فإذا قال: «الرحمن الرحیم»، قال اللّه جلّ جلاله: شَهِدلی عبدی بأنّی الرحمن الرحیم اُشْهِدکم لأوفّرنّ مِنْ رحمتی حَظّه، و لأُجزلنّ مِنْ عطائی نصیبه.

فإذا قال: «مالک یوم الدین»، قال اللّه تعالی: اُشهدکم کما اعترف لی أنّی أنا المالک یوم

۱- ۱. المائده، ۶۰.

۲- ۲. المائده، ۷۷.

الدین، لأُسهّلنّ یوم الحساب حسابه، و لأتقبّلنّ حسناته، و لأتجاوزنّ عن سیئاته.

فإذا قال: «إیّاک نعبد»، قال اللّه عزّوجلّ: صَدَقَ عبدی، إیّای یعبُدُ، اُشهِدکم لاُثیبنّه علی عبادته ثوابا یَغْبِطه کلُّ مَنْ خالفه فی عبادته لی.

فإذا قال: «و إیّاک نستعین» قال اللّه تعالی: بی استعان عبدی و إلیَّ التجأ و اُشْهِدکم لأُعینّنُه علی أمره، و لأُغیثّنه فی شدائده، و لآخذنّ بیده یوم نوائبه.

فإذا قال: «اهدنا الصراط المستقیم» إلی آخر السوره، قال اللّه عزّوجلّ: هذا لعبدی و لعبدی ما سأل و قد استجبتُ لعبدی و أعطیته ما أمَّل و آمنتُهُ ممّا منه وَجِلَ.(۱)

«و در کتاب عیون از حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت آورده که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: خدای تعالی فرموده: فاتحه الکتاب را بین خودم و بنده ام تقسیم کردم، نصفش از من، و نصفش از بنده من است، و بنده ام هرچه بخواهد به او می دهم، چون او می گوید: «بسم اللّه الرحمن الرحیم»، خدای عزوجل می گوید: بنده ام کار خود با نام من آغاز کرد، و بر من است اینکه امور او را در آن کار تتمیم کنم، و در احوالش برکت بگذارم.

و چون او می گوید: «الحمدللّه رب العالمین»، پروردگار متعالش می گوید: بنده من مرا حمد گفت، و اقرار کرد: که نعمت هایی که در اختیار دارد، از ناحیه من است، و بلاهایی که به وی نرسیده، باز بلطف و تفضل من است، و من شما فرشتگان را گواه می گیرم، که نعمت های دنیایی و آخرتی او را زیاده نموده، بلاهای آخرت را از او دور کنم، همانطور که بلاهای دنیا را از او دور کردم.

و چون او می گوید: «الرحمن الرحیم» خدای جل جلالش می گوید: بنده ام شهادت داد: که من رحمان و رحیم هستم، من نیز شما را شاهد می گیرم، که بهره او را از نعمت و رحمت خود فراوان ساخته، نصیبش را از عطا خودم جزیل و بسیار می کنم.

و چون او می گوید: «مالک یوم الدین»، خدای تعالی می گوید: شما شاهد باشید، همانطور که بنده ام اعتراف کرد به اینکه من مالک روز جزا هستم، در آن روز که روز حساب است، حساب او را آسان می کنم، و حسنات او را قبول نموده، از گناهانش صرفنظر می کنم.

۱- ۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱/۳۰۰، ح۵۹؛ أمالی صدوق، مجلس ۳۳، ح ۱/۲۳۹، رقم ۲۵۳.۱. ترجمه المیزان ۱/۷۴.

و چون او می گویـد: «إیّاک نعبـدین»، خدای عزوجلّ می فرماید: بنده ام راست گفت، و به راستی مرا عبادت کرد، و به همین جهت شما را گواه می گیرم، در برابر عبادتش پاداشی دهم، که هرکس که در عبادت، راه مخالف او را رفته به حال او رشک برد.

و چون او می گویـد: «و إیّاک نسـتعین»، خـدای تعالی می گوید: بنده ام از من اسـتعانت جست، و به سوی من پناهنده گشت، من نیز شـما را شاهد می گیرم، که او را در امورش اعانت کنم، و در شدائدش بدادش برسم، و در روز گرفتاریهایش دست او را بگیرم.

و چون او می گوید: «اهدنا الصـراط المسـتقیم»، تا آخر سوره، خدای عزوجلّ می گوید: همه اینها و آنچه غیر اینها درخواست کنـد برآورده اسـت، مـن همـه خواسـته هـایش را اسـتجابت کردم، و آنچـه آرزو دارد برآوردم، و از آنچـه می ترسـد ایمنی بخشیدم».(۱)

علامه طباطبایی در المیزان بعد از نقل این روایت چنین می فرماید: «قریب به این مضمون را مرحوم صدوق در کتاب علل خود از حضـرت رضا علیه السلام روایت کرده، و این روایت همانطور که ملاحظه می فرمایید: سوره فاتحه الکتاب را در نماز تفسیر می کند، پس این خود مؤید گفته قبلی ما است، که گفتیم: این سوره کلام خدای

سبحان است، امام به نیابت از طرف بنـده اش، و زبان حال بنـده اش در مقام عبادت، و اظهار عبودیت است، که چگونه خدا را ثنا می گویـد، و چگونه اظهار بنـدگی می کند، و بنابراین این سوره اصـلاً برای عبادت درست شده، و در قرآن هیچ سوره ای نظیر آن دیده نمی شود، منظورم از این حرف چند نکته است.

اوّل: اینکه سوره مورد بحث از اول تا به آخرش کلام خدا است، اما در مقام نیابت از بنده اش، و اینکه بنده اش وقتی روی دل متوجه به وی او می سازد، و خود را در مقام عبودیت قرار می دهد، چه می گوید؟

و دوم: اینکه این سوره به دو قسمت تقسیم شده، نصفی از آن برای خدا، و نصفی دیگری برای بنده خداست.

۱- ۱. ترجمه المیزان ۱/۷۴.

نکته سوم: اینکه این سوره مشتمل بر تمامی معارف قرآنی است، و با همه کوتاهیش به تمامی معارف قرآنی اشعار دارد، چون قرآن کریم بـا آن وسـعت عجیبی که در معـارف اصولیش، و نیز در فروعـات متفرعه بر آن اصول هست، از اخلاقش گرفته تا احکام، و احکامش از عبادات گرفته تا سیاسات، و اجتماعیات، و وعـده ها، و وعیـدها، و داسـتانها، و عبرت هایش، همه، همه بیانـاتش به چنـد اصـل برمی گردد، و از آن چنـد ریشه جوانه می زنـد، اول توحیـد، دوم نبوت، و سوم معاد، و فروعات آن، و چهارم هدایت بندگان به سوی آنچه مایه صـلاح دنیا و آخرتشان است، و این سوره با همه اختصار و کوتاهیش، مشتمل بر این چنت اصل می باشد، و با کوتاه ترین لفظ، و روشن ترین بیان، به آنها اشاره نموده است.

حـال برای اینکه به عظمت این سوره پی ببری، می توانی معـارف مورد بحث در این سوره را که خـدای تعالی آن را جزو نماز مسلمانان قرار داده، با آنچه که مسیحیان در نماز خود می گویند، و انجیل متی (۶:-۹-۱۳) آن را حکایت میکند، مقایسه کنی، آن وقت می فهمی که سوره حمد چیست؟

در انجیل نامبرده که به عربی ترجمه شده، چنین می خوانیم: پدر ما آن کسی

است که در آسـمانها است، نام تو متقدس باد، و فرمانت نافذ، و مشیـتت در زمین مجری، همانطور که در آسمان مجری است، نان ما کفاف ما است، امروز ما را بـده، و دیگر هیچ، و گناه ما بیامرز، همانطور که گناهکاران بخویشـتن را می بخشـیم، (یعنی از ما یاد بگیر)، و ما را در بوته تجربه و امتحان قرار مده، بلکه در عوض از شر شیطان نجات ده.

خوب، در این معـانی که الفـاظ این جملات آنهـا را افـاده می کنـد دقت بفرمـا، که چه چیزهـایی را به عنوان معـارف الهی و آسمانی به بشر می آموزد، و چگونه ادب بندگی در آن رعایت شده.

اولاً: به نمازگزار می آموزد، که بگوید: پدر ما (خدای تعالی) در آسمانها است،

ص: ۸۲

در حالی که قرآن خدا را منزه از مکان می داند.

و ثانیا: درباره پـدرش دعای خیر می کند، که امیدوارم نامت متقدس باشد، (البته فراموش نشود که متقدس باشد، نه مقدس، و خلاصه قـداست قلابی هم داشـته باشد کافی است) و نیز امیدوارم که فرمانت در زمین مجری، (و تیغت برا) باشد، همانطور که در آسـمان هست، حال چه کسـی می خواهد دعای این بنده را درباره خدایش مستجاب کند؟ نمی دانیم، آن هم دعایی که به شعارهای احزاب سیاسی شبیه تر است، تا به دعای واقعی.

و ثالثا: از خـدا و یا بگو پـدرش درخواست کنـد: که تنها نان امروزش را بدهد، و در مقابل بخشـش و مغفرتی که او نسـبت به گنهکـاران خود می کنـد، وی نیز نسـبت به او بـا مغفرت خود تلافی نمایـد، و همانطور که او در مقابل جفاکاران از حق خود اغماض می کنـد، خـدا هم از حق خود نسبت به او اغماض کنـد، حالا این نمازگزار مسـیحی چه حقّی از خودش دارد، که از خود او باشد، و خدا به او نداده باشد؟ نمی دانیم.

و رابعا: از پدر بخواهد که او را امتحان نکند، بلکه از شر شریر نجات دهد، و

حال آنکه این درخواست، درخواست امری است محال و نشدنی، برای اینکه اینجا دار امتحان و اسـتکمال است، و اصلاً نجات از شریر بدون ابتلا و امتحان معنا ندارد.

از همه اینها بیشتر وقتی تعجب می کنی، که نوشته قسیس فاضل گوستاولوبون را در کتاب تاریخ تمدن اسلامش ببینی، که می گوید اسـلام در معارف دینی چیزی بیشتر از سایر ادیان نیاورده، چون همه ادیان بشر را به سوی توحید، و تزکیه نفس، و تخلق به اخلاق فاضـله، و نیز به عمل صالح دعوت می کردند، اسلام نیز همین ها را گفته، چیزی که برتری یک دین را بر دین دیگر اثبات می کند به این است که ببینیم کدام یک از ادیان ثمره بیشتری در اجتماعات بشری داشته، (و لابد منظورش این است که ثمره دین مسیحیت در تعلیم و تربیت بیشتر از اسلام است).

و از ایـن نیز عجیـب تر آن کـه بعضـی از مسـلمان نماهـا نیز ایـن گفتـار وی را نشـخوار کرده، و پیرامـون آن داد سـخن داده است».(۱)

پایـان این مقـال را روایت مرفـوعه ای قرار می دهم که مرحـوم جـد قـدس سـره از أمیرالمؤمنین علیه السـلام نقـل می کنـد که فرمودنـد: «کلّما فی القرآن فی الحمـد و کلّما فی الحمد فی البسـمله و کلّما فی البسـمله فی الباء و کلّما فی الباء فی النقطه و أنا النقطه تحت الباء».(۲)

أمیرالمؤمنین علیه السـلام فرمودنـد: هر آنچه که در قرآن است در سوره حمـد باختصار و اجمال آمـده است و هر آنچه که در سوره حمـد است در بسم اللّه آمده است و هر آنچه که در بسم اللّه است در باء اوّل آن قرار دارد و باء بدون نقطه معنا ندارد و لذا هر آنچه در باء است در نقطه زیر آن است و من نقطه زیر باء هستم.

اجمـال معنـای روایت به جهت فهم همگـانی این است که دین بـدون ولایـت، معنای صـحیحی پیـدا نمی کنـد و ولایت از آن امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد معصومین یازده گانه آن بزرگوار علیهم السلام است.

۱- ۱. ترجمه المیزان ۱/(۷۷-۷۵).

۲- ۲. مجدالبیان فی تفسیر القرآن /۳۴۷.

سوره توحید:

اشاره

در قرائت بعد از حمد، می بایست یکی از سُوَر شریفه قرآن قرائت گردد، عموما به دلایلی سوره توحید خوانده می شود از این رو بحثی کوتاه و ترجمه گونه نیز در این سوره می آوریم.

این سوره چون مشتمل بر اصیل ترین اندیشه توحیدی است، توحید یا اخلاص نام گرفته است.

(بسم اللّه الرحمن الرحیم)

سخن در بسمله در سوره حمد گذشت لذا تکرار نمی کنیم.

(قُلْ هُوَ اللّه ُ أَحَدٌ)

بگو او خدای یگانه است.

قل: فعل امر از ماده «قَوَلَ» به معنای بگو، ای پیامبر آنچه را که به تو وحی نمودیم، ظاهر بنما و بگو.

هو: در اینکه این «هو» ضمیر شأن است یا نه بین مفسرین اختلاف است، جماعتی چون اصحاب الکشاف(۱) و جوامع الجامع(۲) و المیزان(۳) و مخزن العرفان(۴) بر

اعتقاد اوّلند و گروهی نیز همچون صاحب پرتوی از قرآن(۵) بر قول دوم.(۶)

۱- ۱. الکشاف ۴/۸۱۷.

۲- ۲. جوامع الجامع ۴/۵۶۰.

۳- ۳. المیزان ۲۰/۳۸۷.

۴- ۴. مخزن العرفان ۴/۳۴۲.

۵- ۵. پرتوی از قرآن ۴/۳۰۰، تألیف آیت اللّه سیّد محمود طالقانی(رحمه اللّه علیه).

۶- ۶. قول دوم این است که «هو» ضمیر شأن نیست، بلکه مبتدا است.

شیخ ابوالفتوح رازی، بزرگ مفسر شیعی قرن ششم هجری در تفسیر پارسی خود وجه سومی نیز برای این اعراب ذکر می کند و آن اینکه: « «هو» مبتدا است و «اللّه» خبر اوست، و «أحد» خبر بعد خبر است، کقولهم: هذا حُلْوٌ حامِضٌ»(۱).(۲)

در هر صورت چه «هو» را ضمیر شأن بدانیم و چه آن را مبتدا بگیریم، معنا و مفهوم تفاوت چندانی پیدا نخواهد کرد، زیرا در هر دو صورت این سوره، خصوصا این آیه برای بیان توحید خالص، ذات ربوبی است، و این بیان با هر دو ترکیب سازش دارد و دو ترکیب هر کدام به نوعی این بیان را می رسانند.

آنچه که در ضمیر «هو» قابل توجه است، این است که مشرکین به خدایان خود با اسم اشاره «هذه» (این) اشاره می کردند و به قول صاحب صافی(ره) می گفتند: «هذه الهتنا المحسوسه المدرکه بالأبصار»(۳) این خدای محسوس ما است که به چشم دیده می شود، و از پیامبر می خواستند که او نیز به خدای خود اشاره کند، تا آنها بتوانند او را حس کرده و اطلاعات بیشتری در مورد او داشته باشد، آنگاه خداوند این سوره را نازل کرد، که: پیامبر بگو «هو» او که قابل اشاره با اسماء اشاره «این» و «آن» نیست، خدای ما است و از اینرو با این ضمیر «هو» خداوند از جسمیت و قابل حس بودن و به چشم درآمدن تنزیه شد.

صاحب مخزن العرفان در بیان ضمیر «هو» چنین می فرماید: « «هو» ضمیر شأن و از دو کلمه ترکیب شده، «ها» تنبیه به امر ثابت و «واو» اشاره به غایب است و «ها» اصل کلمه هو است و او از اشباع ضمّه پدیده شده و در واقع «هو» یک حرف است و اشاره به هویت مطلقه و وجود بحت بسیط است که در این مرتبه نه اسمی مأخوذ است نه رسمی و نه صفتی ملحوظ است و نه اثری، بلکه او او است از آن حیث که او است، زیرا که آن هویت مطلقه «اللّه» نامیده شده به اعتبار صفت الوهیت، «رب»

ص: ۸۶

۱- ۱. این ترش و شیرین است.

۲- ۲. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن ۲۰/۴۶۷.

۳- ۳. الصافی /۵۲۹ از چاپ حجری.

گفته شده به اعتبار صفت ربوبیّت و چون ممکن را راهی به آن حقیقت صرفه بسیطه نیست که مبدأ خود را ستایش نماید و ملتجی به او گردد این است که به اعتبار افعال و بروز آثار جلال و جمال اسمائی بر خود وضع کرده و خود را به آنها معرفی نموده، لکن هویت بسیطه حقّه حقیقیه من حیث ذات مقتضی هیچ اسمی و رسمی و صفتی نیست و ذات اقدس از اسم و رسم و صفت زائد بر ذات عاری مبرّی است»(۱).

اللّه: عَلَمْ به غلبه برای خدای تعالی است که مجمع همه صفات کمال است و بحث در آن گذشته است.

أحد: اصل آن «وَحَدَ» بود، «واو» به «همزه» تبدیل گشت، شد «أحد».(۲)

صاحب المیزان در معنای أحد می فرماید: «و کلمه احد صفتی است که از ماده وحدت گرفته شده، همچنان که کلمه واحد نیز وصفی از این ماده است، چیزی که هست بین احد و واحد فرق است، کلمه احد در مورد چیزی و کسی به کار می رود که قابل کثرت تعدد نباشد، نه در خارج و نه در ذهن و اصولاً داخل اعداد نشود، به خلاف کلمه واحد، که هر واحدی، یک ثانی و ثالثی دارد، یا در خارج و یا در توهم و یا به فرض عقل، که با انضمام به ثانی و ثالث و رابع کثیر می شود و اما احد اگر هم برایش دومی فرض شود، باز خود همان است، چیزی بر او اضافه نشده»(۳).

و به قول شیخ ما علّامه محمّد تقی شوشتری«ره» او: «یکی است که تک است نه یکی که ممکن باشد دو داشته باشد»(۴).

و در مجموع معنای تحت اللفظی آیه می شود: بگو او خدای یگانه است.

(اللّه ُ الصَّمَدُ)

صمد: «در لغت قصد کردن یا قصد کردن با اعتماد را گویند، و چون در آیه به

۱- ۱. مخزن العرفان، ۴/۳۴۲.

۲- ۲. مجمع البیان، ذیل آیه شریفه.

۳- ۳. ترجمه المیزان، ۴۰/۴۴۶.

۴- ۴. حواشی مصحف ۲/۱۵۴۲.

صورت مطلق آورده شده است، یعنی خدای تعالی سید و بزرگی است، که تمامی موجودات عالم در تمامی حوائجشان قصد او می کنند و چون با «ال» استعمال شده افاده حصر می کند».(۱)

و معنای روان آیه می شود، خداوند تنها موجودی است که قائم به ذات خود است و همه مردم در حوائجشان او را می خوانند و به سمت او گرایش پیدا می کنند.

(لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ)

خداوند نزاد و زاییده نیز نشد.

این آیه رد اعتقادی است که به زایش در مورد خداوند عقیده مند است، و بعضی از پیامبران چون عیسی، عزیر، یا ملائکه یا بعضی موجودات دیگر را فرزندان خداوند می پندارد، این آیه با همین لفظ کوتاه هم، این امر را مردود می شمارد و هم داشتن پدر و مادر و... را برای خداوند نمی پذیرد.

صاحب منهج الصادقین در این مورد می فرماید: ««لم یلد» نزاد یعنی بیرون نیامد از او چیزی کثیف که آن ولد است و سایر اشیاء کثیفه که از مخلوق بیرون می آید، و نه چیزی لطیف چون، نفس و منبعث نشد از او عوارض چون سنه و نوم و خطره و غم و حزن و بهجت و ضحک و بکاء و خوف و رجاء و رغبت و سئامت و جوع و شبع و غیر آن، یعنی متعالی است از آنکه متولد شود از او اشیاء کثیفه و لطیفه.

«و لم یولد»و زاده نشد یعنی بیرون نیامد از چیزی هم چنانکه اشیاء کثیفه بیرون آیند از عناصر خود مانند حصول حیوان از حیوان و نبات از أرض و میاه از ینابیع و ثمار از اشجار و همچنان که اشیاء لطیفه از مراکز خود بیرون می آیند چون بصر از عین، و سمع از اُذُن، و شم از أنف، و ذوق از فم، و کلام از لسان، و معرفت و تمیز

۱- ۱. ترجمه المیزان، ۴۰/۴۴۷، با تصرف.

از قلب، و نار از حجر، بلکه او صمدی است لامن شئ و لا فی شئ و لا علی شئ مبدع الأشیاء و منشئ الاُمور به قدرت و مُفْنِی آن به مشیت و مُبْقِی آن به مصلحت و حکمت»(۱).

کلام صاحب مخزن العرفان را نتیجه این چند سطر قرار می دهم، ایشان می فرماید: «این آیه اشاره به این است که تولید و زایش نمودن به هر معنی که تصور شود نسبت به اله عالم و مبدأ وجود نتوان داد، زیرا که ذات و حقیقت بسیط مصمت احدی که از دو کلمه احد و صمد استفاده می شود، ممکن نیست بشود به نحو تولید چیزی از او خارج گردد، زیرا تولید مثل به هر نحو فرض شود منافی با وحدت است»(۲).

(وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوا أَحَد)

برای او هیچ مثل و مانند و همتایی نیست.

هیچ موجودی نمی تواند کفو و همسر و همانند او باشد او ذات یگانه ای است که مثل و مانند ندارد.

صاحب مخزن العرفان در ذیل آیه می فرماید: «ذات حق تعالی را کفوی و همدوشی و قرینی نیست او منفرد است به حقیقت و وجوب وجود و قِدم ذاتی و وحدت حقّه حقیقیّه و الوهیت و ربوبیّت و خالقیّت که منفرد در صفات ذاتی است، و نیز مثلی و ضدی و ندی برای وی تصور ندارد، و احدی در صفات ذاتی مطابق و هم کفو او نیست، بلکه در هیچ صفتی از صفات جلال و جمال موجودی پدید نمی شود که در مقابل او عرض اندام نماید نه در وجود و نه در صفات»(۳).

مستحب است پس از پایان سوره توحید، گفته شود «کَذَلِکَ اللّه ُ رَبِّی» خداوند من

ص: ۸۹

۱- ۱. منهج الصادقین، ۱۰/۳۹۸.

۲- ۲. مخزن العرفان، ۴/۳۵۴.

۳- ۳. مخزن العرفان، ۴/۳۵۵.

چنین است.

صاحب منهج الصادقین این امر را چنین بیان می کند: «فضیل بن یسار روایت کرده که أبی جعفر علیه السلام مرا امر کرد که هرگاه از قرائت «قل هو اللّه احد» فارغ شوی سه بار بگو: کذلکَ اللّه ُربِّی»(۱).

اخبار در فضیلت سوره توحید فراوان است، علت آن نیز به خوبی روشن است، زیرا این سوره همانطور که گذشت مشتمل بر توحید ناب و خالص است و توحید، اساس و ریشه و پایه و بنیان اعتقادات و اخلاقیات و احکام اسلام است، به عنوان نمونه دو مورد ذکر می شود:

عَنْ الرِّضا علیه السلام : إنّه سُئِلَ عن التوحید، فَقَالَ: کُلُّ مَنْ قَرَأ «قُلْ هُوَ اللّه ُأحَد» وَ آمَنَ بَهَا فَقَدْ عَرَفَ التوحید، قیل: کَیْفَ نَقْرَؤها؟ قال: کما یَقْرَأُهَا الناسُ و زَادَ فیها کذلکَ اللّه ُربِّی مَرَّتَین(۲).

در مورد سوره توحید از امام رضا علیه السلام سؤال شد، امام پاسخ فرمودند: هرکس سوره «قل هو اللّه احد» را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته است، به امام عرض شد چگونه بخواند؟ پاسخ فرمودند: همانطور که مردم می خوانند، فقط در پایان دوبار «کذلک اللّه ربی» اضافه کردند.

عَنْ أمیرالمؤمنین علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : من قرأ «قل هو اللّه احد» مرَّةً فَکَأنَّما قرأ ثُلْثَ القرآنِ وَ مَنْ قَرَأهَا مَرَّتینِ فَکَأنَّمَا قَرَأ ثُلْثَی القرآنِ و مَنْ قَرَأهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فکأنَّما قَرَأَ القرآنَ کُلَّهُ(۳).

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند: کسی که یک بار سوره «قل هو اللّه احد» را بخواند، گویا ثلث قرآن را خوانده است و کسی که دو بار آنرا بخواند، گویا دو ثلث قرآن را خوانده است و کسی که سه بار آنرا بخواند گویا تمام قرآن را خوانده است و خداوند به او ثواب یک ختم قرآن را می دهد.

۱- ۱. منهج الصادقین، ۱۰/۴۰۲.

۲- ۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱/۱۳۳، ح ۳۰؛ التوحید /۲۸۴، ح۳.

۳- ۳. کمال الدین و تمام النعمه /۵۴۲، ح۶؛ نورالثقلین ۸/۳۶۰ ح۲۲.

رکوع:

پس از اینکه نمازگزار با بیان قرائت و مفاهیم عالیه آن، آمادگی بزرگداشت پروردگار و تعظیم ظاهری در مقابل او را پیدا نمود، با گفتن تکبیری که معنای آن گذشته است به رکوع می رود.

در ثواب رکوع گفته اند:

عن سعید بن جناح قال: کنتُ عند أبیجعفر علیه السلام فی منزله بالمدینه فقال مبتداء: مَنْ أتمَّ رکوعه لم تدخله وحشه فی قبره(۱)

سعید بن جناح گفت: در نزد امام باقر علیه السلام در منزلشان در مدینه بودم که امام ابتداء شروع به صحبت کرد و فرمود: کسی که رکوعش را به بهترین وجه برگزار کند وحشت در قبر او وارد نمی شود (کنایه از اینکه در قبر و عالم برزخ عذاب نمی شود).

در رکوع مستحب است که گردن رکوع کننده کشیده باشد، معنای این کشیدن گردن در رکوع چنین بازگو شده است:

سأل رجلٌ أمیرالمؤمنین علیه السلام فقال: یا ابن عمّ خیر خلق اللّه عزّوجلّ ما معنی مدّ عُنُقک فی الرکوع؟ فقال: تأویله آمنتُ باللّه ِو لو ضُرِبَتْ عُنُقی.(۲)

مردی علی علیه السلام را مخاطب قرار داد و پرسید: ای پسر عموی بهترین خلق خدا، معنای کشیدن گردن در رکوع چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: تأولیش این است که به خدا ایمان

۱- ۱. ثواب الأعمال /۵۵، ح۱؛ بحارالأنوار، ۱۸/۳۵۶ چاپ حجری، (۸۲/۱۰۷، ح۱۵ طبع حروفی بیروت، ۳۴/۷۶ طبع دیگری در بیروت).

۲- ۲. الفقیه ۱/۳۱۱؛ علل الشرائع /۳۲۰، ح۱.

آوردم، حتّی اگر گردن من زده شود.

یکی از معاریف أذکار رکوع، گفتن سه بار متوالی «سبحانَ اللّه ِ» است، در معنای آن وارد شده است:

سأل رجلٌ عمر بن الخطاب فقال:... ما تفسیر «سبحان اللّه»؟ قال: إنّ فی هذا الحائط رجلًا کان إذا سُئل أنباء و إذا سکت إبتداء. فدخل الرجل فإذا هو علی بن أبیطالب علیه السلام ، فقال: یا أباالحسن ما تفسیر «سبحان اللّه»؟ قال: هو تعظیم جلال اللّه عزّوجلّ و تنزیهه عمّا قال فیه کلِّ مشرک، فإذا قاله العبد صلّی علیه کلُّ ملکٍ.(۱)

مردی از عمر پرسید، معنای «سبحان اللّه» چیست؟ عمر به اطاقی اشاره کرد و گفت: در این چهار دیواری کسی است که اگر از او بپرسی پاسخ می دهد و اگر ساکت شوی او آغاز می کند، مرد داخل اطاق شد و أمیرالمؤمنین علی علیه السلام را در آنجا یافت و پرسید: ای ابوالحسن تفسیر «سبحان اللّه» چیست؟ امام فرمودند: آن تعظیم خداوند بزرگ است و تنزیه او از آنچه که مشرکین در موردش می گویند، و هنگامی که بنده خدا «سبحان اللّه» می گوید هر فرشته ای بر او درود می فرستد.

بعد از گفتن ذکر رکوع نمازگزار، سر از رکوع برمی دارد و می گوید:

سَمِعَ اللّه ُلِمَنْ حَمِدَه

خدا سخن و کلام کسی که او را حمد گفت شنید.

و گفته اند: إنّ اللّه َ یقولُ علی لسانِ عَبْدِهِ: سمع اللّه لمن حمده.(۲)

خداوند بر زبان بنده اش می گوید: خدا کلام کسی که او را در رکوع حمد کرد، شنید و پذیرفت.(۳)

این کلام می تواند یادآوری باشد برای نمازگزار که بیش از پیش به امر نماز حضور قلب پیدا کند، زیرا با بیان این کلام به یاد می آورد که تمام کلام او را خدا می شنود، از اینرو دقت بیشتری بر این امر مبذول می دارد.

۱- ۱. معانی الأخبار /۹.

۲- ۲. السیره الحلبیه ۱/۴۱۱، طبع دارالمعرفه بیروت ۱۴۰۰؛ الفتوحات المکیه ۱/۱۹۲ و ۲۷۵ و ۲۸۲ و ۳۹۵، طبع دار الصادر، بیروت؛ مصباح الاُنس /۱۷۶ و ۱۸۳ و ۵۱۶؛ شرح فصوص الحکم قیصری /۱۱۸۷.

۳- ۳. «سَمِعَ لِـ» به معنای «قَبِلَ» است. (علی زاهدپور)

سجده:

سجده اوج اظهار عبودیت و بندگی است و نمازگزار به این مرحله نمی رسد مگر اینکه زمینه های قبلی آن یعنی قرائت و خصوصا رکوع را پشت سر گذاشته باشد، روایاتی براین اساس رکوع را مقدمه سجود می داند من جمله:

عن الصادق علیه السلام : لا یرکع عبدٌ للّه رکوعا علی الحقیقه إلّا زیّنه اللّه تعالی بنور بهائه و أظلّه فی ضلال کبریائه و کساه کسوه أصفیائه، و الرکوع أوّلٌ و السجود ثان. فمن أتی بمعنی الأوّل صلح للثانی و فی الرکوع أدب و فی السجود قربٌ، و من لا یحسن الأدب لایصلح للقرب، فارکع رکوع خاضع للّه عزّوجلّ بقلبه متذللٌ وجلٌ تحت سلطانه، خافض له بجوارحه خفض خائف حزن علی ما یفوته من فائده الراکعین.

و حکی اَنَّ ربیع بن خثیم کان یسهر باللّیل إلی الفجر فی رکعه واحده فإذا أصبح یزفر و قال: آه سبق المخلصون و قُطع بنا.

و استوف رکوعک باستواء ظهرک، و انحطّ عن همّتک فی القیام بخدمته إلّا بعونه، و فرّ بالقلب مِنْ وساوس الشیطان و خدائعه و مکائده، فإنّ اللّه تعالی یرفع عباده بقدر تواضعهم له، و یهدیهم إلی اصول التواضع و الخضوع و الخشوع بقدر اطّلاع عظمته علی سرائرهم.(۱)

امام صادق علیه السلام فرمودند: هیچ بنده ای رکوع را برای خدا بجا نمی آورد مگر آن که خدای تعالی

---

۱ – ۱. مصباح الشریعه /۱۲؛ التنبیهات العلیّه علی وظائف الصلاه القلبیه /۲۵۸ [أسرار الصلاه] از شهید ثانی؛ المحجه البیضاء، ۱/۳۹۰؛ و بحارالأنوار، ۱۸/۳۵۶ چاپ حجری (۸۲/۱۰۸، ح۱۷ از طبع حروفی در بیروت، ۳۴/۷۶ از طبع دیگری در بیروت).

او را با روشنایی نور خودش آراسته کند و در سایه های کبریایش سایه نشین کند و در زیر پوشش برگزیدگان قرار دهد و رکوع، اوّل است و سجده دوم، پس هرکس آنچه را که مقصود از رکوع است بجای نیاورد برای دومی، شایستگی قرب را ندارد. پس رکوع کن همانند کسی که از صمیم قلب برای خدا خاضع باشد و در پیشگاهش ذلیل و قلبش از سلطنت او در طپش و با تمام اعضایش برای او فروتن بوده و غمناک و هراسان باشد که مبادا بهره رکوع کنندگان را از دست بدهد.

و حکایت شده که ربیع بن خثیم با یک رکعت شب را به صبح می رساند و چون صبح می شد، سر بر می داشت و می گفت: آه که با اخلاصان پیش افتادند و ما در عقب قافله ماندیم.

و با صاف نگهداشتن پشت خود رکوعت را کامل کن و بدان که تو آن همت نداری، تا به خدمت او قیام کنی مگر با یاری او و از صمیم دل از وسوسه ها و حیله ها و نیرنگ های شیطان فرار کن که خداوند درجه بندگانش بهر اندازه ای که برای او تواضع کنند بالاـ می برد و بهر مقدار که عظمت خداوند بر عمق جانشان ریشه دواند و آنان را بر اصول تواضع و خضوع رهبری فرماید.(۱)

در روایات بالاترین درجه بندگی و عبودیت سجود خوانده شده است مانند این روایت:

عن سعید بن یسار قال: قلت لأبی عبداللّه علیه السلام أدعوو أنا راکع أو ساجد؟ قال: فقال: نعم اُدع و أنت ساجد، فإنَّ أقرب ما یکون العبد إلی اللّه و هو ساجد، ادع اللّه عزَّوجلَّ لدنیاک و آخرتک.(۲)

سعید بن یسار می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا در حالی که در رکوع هستم دعا کنم یا زمانی که در سجده هستم، امام فرمودند: بله دعا کن در حالی که در سجده هستی، به خاطر این که نزدیکترین حالت بنده به خدا، حالت سجود است، در سجده برای دنیا و آخرتت دعا کن.

در فضیلت سجود و طول آن فراوان گفته اند، و آن را از ویژگیهای مکتب امامان راستین و از سنتهای گریه کنندگان و تواضع پیشگان به درگاه الهی دانسته اند.

طول السجود من دین الأئمه و أنّه من سنن الأوّابین.(۳)

ص: ۹۴

۱- ۱. ترجمه با اندک تصرف به نقل از «پرواز در ملکوت» ۲/۲۵۱.

۲- ۲. بحارالأنوار ۱۸/۳۶۲ از چاپ حجری (۸۲/۱۳۱، ح۶ - ۳۴/۹۲).

۳- ۳. مستدرک سفینه البحار ۴/۴۷۴.

از طولانی بودن سجده أئمه معصومین علیهم السلام روایات فراوانی نقل شده است و أئمه به یاران و شیعیان خود، طولانی قرار دادن سجده را پیشنهاد می فرمودند، به عنوان نمونه امام صادق علیه السلام در پایان حدیثی به پیروان خود چنین توصیه می نمایند:

و علیکم بطول السجود و الرکوع، فإنّ أحدکم إذا أطال الرکوع و السجود، یهتف إبلیس من خلفه و قال: یا ویلتاه أطاعوا و عصیتُ، و سجدوا و أبیتُ.(۱)

بر شما شیعیان است که سجده ها و رکوع های خود را طولانی قرار دهید، به درستی که یکی از شما که چنین کند، شیطان می گوید، ای وای خداوند را اطاعت کردند و مرا عصیان نمودند و برای او سجده کردند و من سجده نکردم (و به بدبختی و خسارت افتادم).

عن أبی بصیر قال: قال أبو عبداللّه علیه السلام : یا أبا محمد علیک بطول السجود فإنّ ذلک من سنن الأوابین.(۲)

أبی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که به او فرمودند: ای أبامحمد بر تو باد که سجده های خود را طولانی قرار دهی، بدرستی که طول سجود از آداب متواضعین بدرگاه الهی است.

عن أبیعبداللّه علیه السلام قال: حدثنی أبی، عن جدی عن آبائه علیهم السلام أنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: اطیلوا السجود فما مِنْ عمل أشدّ علی إبلیس من أن یری إبن آدم ساجدا لأنّه أُمر بالسجود فعصی، و هذا أُمر بالسجود فاطاع فیما أُمر.(۳)

امام صادق علیه السلام از پدرانشان علیهم السلام و جدشان رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کنند که فرمودند: سجده های خود را طولانی کنید، زیرا هیچ عملی به شیطان ناگوارتر از این نیست که ببینند فرزندان آدم در سجده هستند، بخاطر اینکه او امر به سجده شد و سرکشی نمود و این بنده امر به سجود شده است و اطاعت کرده است.

سخن که بدین جا رسید لازم است این نکته را هم متذکر شوم که: بعضی گمان این دارند طول سجود از قدرت بینایی می کاهد و آن را ضعیف می کند، در حالی که

۱- ۱. بحارالأنوار ۱۸/۳۶۳ از چاپ حجری (۸۲/۱۳۶، ح۱۵ - ۳۴/۹۵).

۲- ۲. علل الشرایع /۳۴۰.

۳- ۳. علل الشرایع /۳۴۰.

چنین نیست، طول سجود از سنتهای نیکوی مسلمانان است و اگر چنین امری متحقق می شد، می بایست همه پیامبران و أئمه علیهم السلام و پیروانشان، نابینایان جهان باشند، و بطلان این امر واضح است.

در روایتی بیان شده است کسی که حتی یکبار حقیقهً سجده کند، تا پایان عمر دچار خسران نخواهد شد. تمام روایت چنین است:

عن الصادق علیه السلام : ما خَسِرَ و اللّه ِ من أتی بحقیقه السجود و لو کان فی العمر مرّه واحده و ما أفلح من خلا بربِّه فی مثل ذلک الحال شبیها بمخادع لِنفسه، غافل لاه عمّا أعدّ اللّه للساجدین: من اُنس العاجل و راحه الآجل و لا بُعد أبدا عن اللّه من أحسن تقرُّبه فی السجود، و لا قرب إلیه أبدا من أساء أدبه، و ضیّع حرمته، بتعلیق قلبه بسواه فی حال سجود، فاسجد سجود متواضع للّه، ذلیل علم أنّه خلق من تراب یطؤه الخلق، و أنّه رکّب من نطفه یستقذرها کلُّ أحد و کّون و لم یکن. و قد جعل اللّه معنی السجود سبب التقرب إلیه بالقلب و السرّ و الروح، فمن قرب منه بُعد من غیره، ألا ترى فی الظاهر أنّه لایستوی حال السجود إلّا بالتواری عن جمیع الأشیاء و الاحتجاب عن کلِّ ماتراه العیون کذلک أراد اللّه أمر الباطن فمن کان قلبه متعلِّقا فی صلاته بشیء دون اللّه فهو قریب من ذلک الشیء، و بعید عن حقیقه ما أراد اللّه منه فی صلاته، قال اللّه تعالی: «ما جعل اللّه لرجل من قلبین فی جوفه»(۱) و قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : «قال اللّه تعالی: لا أطّلع علی قلب عبد فأعلم فیه حبَّ الإخلاص لطاعتی لوجهی، و ابتغاء مرضاتی إلّا تولّیتُ تقویمه و سیاسته [و تقرّبتُ منه]، و من اشتغل فی صلاته بغیری فهو من المستهزئین بنفسه، و مکتوب اسمه فی دیوان الخاسرین»(۲).

امام صادق علیه السلام می فرمایند: بخدا سوگند زیان نکرده است کسی که حتّی برای یکبار در سراسر عمرش، حقیقت سجود را به جا آورد، و رستگار نشود کسی که با خدای خود در چنین حالتی خلوت کند، در حالی که خودش را گول می زند و غافل است از آنچه که خداوند آماده کرده

ص: ۹۶

۱- ۱. سوره احزاب /۴.

۲- ۲. مصباح الشریعه /۱۲ و ۱۳؛ المحجه البیضاء ۱/۳۹۱؛ و بحارالأنوار ۱۸/۳۶۳ از چاپ حجری (۸۲/۱۳۶، ح۱۶ از چاپ حروفی بیروت، ۳۴/۹۵ از چاپ دیگری در بیروت).

است برای ساجدین از اُنس و محبت نسبت به خودش در این دنیا و رحمت آن دنیا، و هرگز دور نمی شود از خدا کسی که بهترین تقربش به خداوند در حال سجده باشد، پس سجده کن، سجودی متواضع و فروتن در مقابل خداوند، فردی که می داند آفریده شده است از خاکی که مردم آنرا پایمال می کنند و بوجود آمد، و ترکیب شده است از نطفه ای که مردم از آن متنفرند و آنرا نجس می دانند، و خداوند او را بوجود آورده است در حالی که نبوده است، و به تحقیق خداوند معنای سجود را وسیله ای برای تقرب به سوی خودش قرار داده است، آیا نمی بینی که فرد سجده نمی کند مگر اینکه همه اشیاء از او پنهان می شوند و آنچه را که چشمها می بینند او نمی بیند، این چنین خداوند نیز امر باطن را قرار داده است، پس کسی که قلبش در حال نماز متعلق به چیزی غیر از خدا باشد، پس او به همان شیئ نزدیک است و از آن حقیقتی که خداوند آنرا در نماز خواسته است دور است. خداوند متعال فرموده: «ما در یک نفر دو قلب قرار نداده ایم» (و انسان نمی تواند خودش را در گرو دو محبوب یا بیش از آن قرار دهد) و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا گفت: من بر قلب هیچ بنده ای اطلاع پیدا نمی کنم، که در آن حب اخلاص و عبادت و طاعت من موجود باشد مگر اینکه کارهای او را من بر عهده می گیرم و امور او را تنظیم می کنم، و آن کس که در نمازش به غیر از من توجه و عنایت داشته باشد او خودش را مسخره کرده است و نامش در گروه زیانکاران ثبت خواهد شد.

در معنای سجده نیز روایاتی وارد شده است من جمله:

سأل رجلٌ أميرالمؤمنين عليه السلام فقال: له يا ابن عمّ خير خلق اللّه ما معنى السجده الأولى؟ فقال: تأويلها «اللهم إنّك منها خلقتنا» يعنى من الأرض و تأويل رفع رأسک «و منها أخرجتنا» و السجده الثانيه «و إليها تعيدنا» و رفع رأسک «و منها تخرجنا تاره اُخرى»(1).

مردی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: ای پسر عموی بهترین خلق خدا، معنای سجده اوّل چیست؟ امام فرمودند: تاویلش این است که: خدایا تو ما را از زمین آفریدی و تأویل بلند نمودن سرت این است که و ما را از زمین بیرون آوردی و تأویل سجده دوم این است که ما را به زمین

۱- ۱. الفقیه ۱/۳۱۴.

برمی گردانی و بلند نمودن سرت به معنای این است که دوباره ما را از زمین خارج و زنده می کنی در روز قیامت.

سجده بر روی تربت امام حسین علیه السلام مستحب است و ثواب فراوان دارد:

قال الصادق علیه السلام : السجود علی تربه الحسین علیه السلام یخرق الحجب السبع.(۱)

امام صادق علیه السلام فرمودند: سجده بر تربت امام حسین علیه السلام حجابهای هفتگانه را از میان برمی دارد.

درنهایت با استفاده از این احادیث می توان کلام اوّل را نتیجه گرفت که اوج عبودیت و بندگی خداوند و نزدیکترین حالت عبد به خدایش سجود است.

در ذکر سجده، نیز اذکار مختلفی نقل شده است که همه در کتب احادیث مسطور است و معمولاً دو ذکر زیر گفته می شود:

سبحانَ ربِّی الأعلی و بِحَمْدِهِ.

منزه است خداوند بلند مرتبه من و من به حمد او مشغول هستم.

یا سه مرتبه: سبحانَ اللّه ِ

منزه است خداوند

که معنایش همان معنایی است که در ذکر رکوع گذشت، لذا مجددا تکرار نمی کنیم.

نمازگزار بعد از اینکه دو سجده را به پایان برد، با گفتن:

بِحُولِ اللّه ِو قُوَّتِهِ أقُومُ و أقْعُدُ.

به حول و قوه و قدرت الهی قیام می کنم و می نشینم.

برای بپا داشتن رکعت دوم قیام می کند و رکعت دوم را با قرائت آغاز می کند که معنای آن گذشته است.

ص: ۹۸

۱- ۱. مصباح المتهجد /۶۷۷؛ بحارالأنوار ۱۸/۳۶۷ از چاپ حجری (۸۲/۱۵۳، ح۱۴ از چاپ حروفی بیروت - ۳۴/۱۰۵ از چاپ دیگری در بیروت).

قنوت:

همانطور که می دانیم، قنوت در تمام نمازهای واجب و مستحب، مستحب است.(۱)

قنوت در لغت به معانی مختلفی به کار می رود، صاحب قاموس این معانی را چنین بیان می کند: «دعا و طاعت و سکوت و قیام در نماز، و خودداری و امساک از سخن گفتن».(۲)

معنای قنوت در لغت هرچه باشد، در اصطلاح فقهای عظام: «دعا در اثنای نماز و در محلی معین است».(۳)

در قنوت دعاهای فراوانی وارد شده است، که ذکر همه یا قسمتی از آنها باعث تطویل کلام می شود و طالب می تواند برای اطلاع از آنها به جوامع حدیثی(۴) مراجعه کند.

آنچه که اینجا می توان بیان داشت، این است که نمازگزار بعد از رکعت اول و قرائت رکعت دوم فرصتی می یابد تا به درگاه خداوند خود، دعاهایی غیر از آنچه که در قرائت است را بخواند، و از «او» آنچه را که می خواهد درخواست کند.

بعد از قنوت رکوع و سجود است که کلام در آن دو گذشت و در پایان رکعت دوم نوبت به تشهد می رسد.

ص: ۹۹

---

۱ – ۱. خلافا للشیخ الصدوق (رحمه اللّه) حیث قال: «و القنوت سنه واجبه مَنْ ترکها متعِّمدا فی کلِّ صلاه فلاصلاه له»، راجع الفیقه ۱/۳۱۶.

۲– ۲. القاموس المحیط ۱/۱۶۱.

۳– ۳. بحارالأنوار ۱۸/۳۷۶، از چاپ حجری، (۸۲/۱۹۵، ۳۴/۱۳۲).

۴– ۴. به عنوان نمونه مراجعه کنید به: «جامع أحادیث الشیعه» ۵/۵۶۲ و بعد از آن.

تشهد:

تشـهد بیـان شـهادتین است، شـهادت به یکتایی خداونـد و شـهادت به رسالت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله به عبارت دیگر نمازگزار عهـد خود را با خداوند نسـبت به شـهادتین تجدید می کند، روایتی از امام صادق علیه السـلام در این باب چنین نقل شده است:

قال الصادق علیه السلام : التشهد ثناء علی اللّه، فکن عبدا له فی السرّ، خاضعا له فی الفعل کما أنّک عبد له بالقول و الدعوی، و صِلْ صـدق لسانـک بصـفاء صـدق سـرّک، فـإنّه خلقـک عبـدا و أمرک أن تعبـده بقلبـک و لسانک و جوارحک و أن تحقّق عبودیّتـک له بربوبیّته لـک، و تعلم أنَّ نواصـی الخلق بیـده، فلیس لهم نَفَس و لا لحظه إلّا بقـدرته و مشـیّئته، و هم عاجزون عن إتیـان أقـلّ شـیء فی مملکته إلّا بـإذنه و إرادته، قـال اللّه عزّوجلَّ: «و ربّک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرهُ» من أمرهم «سبحان اللّه و تعالی عما یشرکون»(۱)

فکن له عبدا ذاکرا بالقول و الدعوی، و صِلْ صدق لسانک بصـفاء سرّک فإنّه خلقک فعزَّوجلَّ أن تکون إراده و مشیئه لأحدٍ إلّا بسابق إرادته و مشـیئته فاستعمل العبودیه فی الرضا بحکمته، و بالعباده فی أداء أوامره، و قد أمرک بالصلاه علی نبیّه محمد صلی الله علیه و آله فأوصل صـلاته بصـلاته و طاعته بطاعته، و شـهادته بشهادته، و انظر إلی أن لا تفوتک برکات معرفه حرمته، فتحرم عن فائده صـلاته، و أمره بالاسـتغفار لک، و الشـفاعه فیک، إنْ أتیت بالواجب فی الأمر و النهی و السنن و الآداب، و تعلم جلیل مرتبته عنداللّه عزّوجلّ.(۲)

۱- ۱. سوره قصص ۶۸.

۲- ۲. مصباح الشریعه /۱۳ و ۱۴؛ المحجه البیضاء ۱/۳۹۳؛ بحارالأنوار ۸۲/۲۸۴، ح ۱۱ (۳۴/۱۹۴).

امام صادق علیه السلام فرمودند: تشهد ثناء و ستایش خداوند است، پس برای او بنده باش در پنهان و باطن، و متواضع باش در عمل همان گونه که با زبان و قول ادعای بندگی او را داری، و پیوند ده راستی زبان را به صفا و راستی باطنت، پس به درستی که او تو را بنده ای آفریده است و تو را فرمان داده است که او را عبادت کنی با قلب و زبان و اعضاء و جوارحت و اینکه عبودیت تو، به ربوبیت او برای تو متحقق می شود. و بدان که پیشانیهای مردم (کنایه از سرنوشت) در دست او است، و برای آنها یک نفس کشیدن و یک لحظه نیست مگر به قدرت او و اراده و مشیت او. و ایشان عاجزند از آوردن کمتری چیزی در مملکت خداوند (قلمرو هستی) مگر با اجازه او، و اراده او، خداوند فرموده است: «و پروردگار تو خلق می کند آنچه را که می خواهد و هرچه را خواست اختیار می کند، و منزه است خداوند از آنچه که شرک می ورزند».

پس برای خدا بنده ای باش، به یاد آورنده او با زبان، و راستی زبانت را به صفا و راستی باطنت پیوندد، پس به درستی که او تو را خلق کرده است، پس او بلند مرتبه تر است از اینکه اراده و مشیتی برای کسی وجود داشته باشد، مگر اینکه مسبوق به اراده و مشیت او باشد، پس عبودیت و اطاعت محض را در رضای به حکمت او و بندگی در بپاداشتن فرامینش به کارگیر، و او تو را فرمان داده است که بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله درود بفرستی، پس ستایش خداوند را با درود به پیامبر صلی الله علیه و آله ، و اطاعت از خدا را با اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و شهادت به خدا را با شهادت به پیامبر صلی الله علیه و آله متصل گردان و توجه داشته باش که برکات معرفت پیامبر صلی الله علیه و آله از تو فوت نشود تا مبادا از فایده نماز محروم شوی، و خداوند، پیامبر را فرمان داده است که برای تو طلب بخشش و شفاعت کند، به شرطی که امر و نهی و سنن و آداب الهی را فرمان بری، و بدان که پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد خداوند بسیار محترم و جلیل است.

بعد از ترجمه حدیث فوق کلام در این باب را همین جا خاتمه می دهیم و بعد از پایان تشهد که جلوس در نزد حق تعالی و بیان شهادتین است، اگر نماز سه یا چهار رکعتی باشد، می بایست تسبیحات اربعه قرائت شود.

تسبیحات اربعه:

بعد از این دو رکعت و تفصیلات آن نمازگزار به تسبیحات اربعه می رسد:

سبحانَ اللّه ِو الحمدُللّه ِو لا إلهَ إلّا اللّه ُو اللّه ُأکبر

منزّه است خداونـد و سپاس و حمـد از آن او است، هیـچ خدایی جز خدای یگانه نیست، و او بزرگتر است از اینکه به وصـف درآید.

معنای جزء، جزء این تسبیحات در قسـمتهای قبلی گذشـته است، و در اینجا سـخن را با کلام امام خمینی (دام ظله) در این باب به پایـان می بریم، در خـاتمه کتـاب پرارج «آداب الصـلوه» در بیان تسبیحات اربعه چنین می فرماینـد: «اسـرار و آداب قلبیّه آن (تسبیحات اربعه) بقدر مناسب و آن متقوم به چهار رکن است:

رکن اوّل: در «تسبیـح» است و آن تنزیه از توصـیف تحمیـد و تهلیل است که از مقامات شامله است و بنده سالک باید در تمام عبادات متوجه آن باشـد و قلب خود را از دعوای توصـیف و ثناجویی حق نگاه داری کنـد، گمان نکند که از برای عبد ممکن است قیام به حقّ عبودیت، فضـلاً از قیام بحقّ ربوبیّت که چشم آمال کُمَّل اولیاء از آن منقطع و دست بزرگان اصـحاب معرفت از ذیـل آن کوتـاه است – عنقـا شـکار کس نشود دام بـاز گیر – از این جهت گفته انـد کمـال معرفت اهل معارفْ عرفان عجز خویش است.

آری، چون رحمت واسعه حقّ جلّ و علا شامل حال ما بندگان ضعیف است،

بسعه رحمت خود ما بیچارگان را بار خدمت داده و اجازه ورود در یک همچو مقام مقدس منزّه که پشت کروبیین از قرب به آن خم است، مرحمت فرموده و این از بزرگترین تفضّلات و ایادی ذات مقدس ولی نعمت است بر بندگان خود، که اهل معرفت و اولیاء کمّل و اهل اللّه قدر آن را به قدر معرفت خود می دانند، و ما محجوبان بازمانده از هر مقام و منزلت و محرومان دور افتاده از هر کمال و معرفت بکلّی از آن غافلیم، و اوامر الهیّه را، که فی الحقیقه بالاترین نعم بزرگ نامتناهی است از تکلّف و کلفت دانیم و با انزجار و کسالت قیام به آن کنیم، و از این جهت از نورانیّت آن به کلی محروم و محجوبیم.

و باید دانست که چون «تحمید» و «تهلیل» متضمن توحید فعلی است و در آن شائبه تحدید و تنقیص است، بلکه شائبه تشبیه و تخلیط است، عبد سالک برای تهیه ورود آن لازم است در حصن حصینِ تسبیح و تنزیه خود را وارد کند و به باطن قلب خود بفهماند که حقّ جلّت عظمته منزّه از تعیّنات خلقیّه و تلبّس بملابس کثرات است، تا ورود در تحمیدش از شائبه تکثیر تنزیه شود.

رکن دوم: «تحمید» است، و آن مقام توحید فعلی است که مناسب حال قیام است و مناسب قرائت است نیز، از این جهت تسبیحات در رکعات اخیره قائم مقام «حمد» است و مصلّی مختار است که «حمد» را نیز بخواند بجای آن و توحید فعلی را چنانچه در «حمد» مذکور شد، از حصر حمد به حقّ تعالی استفاده کنیم و دست عبد را از مَحمَدَتها به کلّی کوتاه نماییم «و هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن»(۱) را به سامعه قلب رسانیم و حقیقت «ما رمیتَ إذر میت ولکن اللّه رمی»(۲) را به ذائقه روح چشانیم و خود بینی و خود خواهی را زیر پای سلوک نهیم تا به مقام تحمید خود را رسانیم و دل را از زیر بار منّت خلق بیرون کشانیم.

رکن سوم: «تهلیل» است و از برای آن مقاماتی است:

۱- ۱. سوره حدید /۳.

۲- ۲. سوره انفال /۱۷.

یکی مقام نفی الوهیّت فعلیّه است که عبارت اُخرای «لا مؤثّر فی الوجود إلّا اللّه» است. و این مؤکِّد حصر «تحمید» بلکه موجب و مسبِّب آن است. چون که مراتب وجودات امکانیّه ظلّ حقیقت وجود حقّ جلّت قدرته و ربط محض است و از برای هیچ یک از آنها به هیچ وجه استقلال و قیام به خود نیست، از این جهت، تأثیر ایجادی را به هیچ وجه به آنها نتوان نسبت داد، چه که در تأثیر استقلالِ ایجاد لازم و استقلالِ ایجاد مستلزم استقلالِ وجود است. و به عبارت اهل ذوق، حقیقت وجودات ظلّیّه ظهور قدرت حقّ است در مرایی خلقیّه، و معنی «لا اله الا اللّه» مشاهده فاعلیّت و قدرت حقّ است در خلق و نفی تعیّنات خلقیّه است، و إفنای مقام فاعلیت آنها و تأثیر آنها است در حق.

و یکی مقام نفی معبود غیر حق است، و «لا ـ اله الا ـ اللّه» أیْ لا ـ معبودَ سِوی اللّه. و بنابراین، مقام «تهلیل» نتیجه مقام «تمحید» است، زیرا که اگر محمدت منحصر به ذات مقدّس حق شد، عبودیّت نیز بار خود را در آن مقام مقدس افکند، و جمیع عبودیّتهایی که خلق از خلق می کند که همه برای رؤیت محمدت است، منتفی شود، پس، گویی سالک چنین گوید: که چون جمیع محامد منحصر در حقّ است، پس عبودیّت نیز منحصر به او شود، و او معبود شود، و بتها همه شکسته شود. و از برای تهلیل مقامات دیگری است که مناسب این مقام نیست.

رکن چهارم: «تکبیر» است. و آن نیز تکبیر از توصیف است، گویی که عبد در اوّل ورود در «تحمید» و «تهلیل» تنزیه از توصیف نموده، و پس از فراغ از آن نیز تنزیه و تکبیر از توصیف نماید، که تحمید و تهلیلش محفوف به اعتراف به تقصیر و تذلّل باشد. و شاید که «تکبیر» در این مقام تکبیر از «تحمید» و «تهلیل» باشد، زیرا که در آن شائبه کثرت است، چنانچه مذکور شد. و شاید در «تسبیح» تنزیه از تکبیر، و در «تکبیر» تکبیر از تنزیه نیز باشد، که دعاوی عبد بکلّی ساقط شود و به توحید فعلی متمکّن گردد و مقام قیام به حق ملکه گردد در قلب، و از تلوین بیرون آید و حالت

تمکین حاصل شود.

و عبد سالک باید در این اذکار شریفه که روح معارف است حال تبتّل و تضرّع و انقطاع و تذلّل را در قلب تحصیل کند، و به کثرت مداومت باطن قلب را صورت ذکر دهد و حقیقت ذکر را در باطن قلب متمکّن سازد، تا قلب متلبّس به لباس ذکر شود و لباس خویش، که لباس بُعد است، از تن بیرون آورد، پس قلب الهی حقّانی شود و حقیقت و روح «إِنَّ اللّه ٰاشْتَری مِنْ المؤمنین أَنْفُسَهُم»(۱) در آن متحقّق گردد».(۲)

حاجیه خانم امین – رحمه اللّه علیها – در مورد تسبیحات اربعه بیانی دارد که متن عربی آن را فقط ذکر می کنیم و ترجمه را به خواننده محقق و تلاشگر وامی گذاریم، او می فرماید: «کیف و أنت إنْ تدبَّرتَ فیها تعلم أنّ کلمه «سبحانَ اللّه» یفید تنزیهه سبحانه من جمیع القبائح و النواقص بل الکمالات الإمکانیه بنحو الإطلاق أیْ مِن کلِّ ما کان فیه شائبه النقص.

«و الحمدللّه» یفید اتصافه سبحانه بجمیع صفات الجمال و اوصاف الکمال اللائق بجنابه لا الکمال الوهمی الذی یتصف به الممکن.

«و لا إله إلّا اللّه» یفید إثبات توحیده بجمیع مراتبه بعد نفی غیره تعالی.

بعباره اُخری: أنّ الإثبات بعد نفی الجنس یفید حصر الاُلوهیه فی اللّه تعالی، بل یمکن أن یقال: أنّ «لا إله» یشیر إلی نفی الوجود الحقیقی عن غیره، و «إلّا اللّه» یشیر إلی إثبات الوجود الواحد الأحد، یعنی أنّ الوجود الحقیقی منحصر فیه سبحانه.

«و اللّه أکبر» اعتراف بأنّ اللّه أجل و أعظم من أن یمکن للممکن أن یحدِّد صفاته الحُسنی فیعترف العبد حین قرائه هذه الکلمه بأنّی أعجز و أضعف مِن الإحاطه بأُوصاف جلاله و جماله.

فإن التفت المصلِّی حین اشتغاله بقرائه هذه الکلمات یعلم أنّ فیه تنزیها و تحمیدا و تهلیلاً و تکبیرا و هذه إنّما یکون هی جوامع التوحید»(۳).

۱– ۱. سوره توبه /۱۱۱.

۲– ۲. آداب الصلوه /(۳۷۳–۳۷۰).

۳– ۳. النفحات الرحمانیه فی الواردات القلبیه /۱۷.

سلام:

بعد از اینکه تشهد پایان نماز گفته شد، نوبت به سلامهای نماز می رسد:

السَّلامُ علیکَ أیّها النبیُّ و رحمهُ اللّه ِو برکاتُهُ

درود بر تو باد ای پیامبر و رحمت خدا و برکاتش

السَّلامُ علینا و علی عبادِ اللّه ِالصّالحین

درود بر ما و بر همه بندگان صالح خداوند

السَّلامُ علیکم و رحمهُ اللّه ِو برکاتُهُ

درود بر شما و رحمت خداوند و برکاتش

روایتی در توضیح سلام نماز چنین آمده است:

قال الصادق علیه السلام : معنی السَّلام فی دبر کلِّ صلاهٍ الأمان، أی مَن أدّی أمر اللّه و سنّه نبیّه صلی الله علیه و آله خاضعا له خاشعا فیه فله الأمان من بلاءِ الدنیا و براءه مِن عذاب الآخره.

و السّلام اسم من اسماء اللّه تعالی أودعه خلقه لیستعملوا معناه فی المعاملات و الأمانات و الانصافات و تصدیق مصاحبتهم و مجالستهم فیما بینهم، و صحّه معاشرتهم و إنْ أردت أن تضع السَّلام موضعه و تؤدّی معناه فاتّق اللّه و لیسلم منک دینک و قلبک و عقلک و لا تدنسها

ص: ۱۰۶

بظلمه المعاصی و لتسلم منک حفظتک أنْ لاتبرمهم و لاتملّهم و توحشهم منک سوء مُعاملتک معهم، ثمَّ صدیقک ثمَّ عدوَّک فإنَّ مَن لم یسلم منه مَن هو الأقرب إلیه فالأبعد أولی، و من لایضع السَّلام مواضعه هذه، فلا سلم و لا سلام و لا تسلیم، و کان کاذبا فی سلامه و إن أفشاه فی الخلق.(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: معنای سلام در پایان نماز امان است، یعنی کسی که فرمان الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را پیروی نماید و برای خدا، فروتن باشد و برای او خشوع کند، پس چنین بنده ای امان از بلاء دنیا و برائت از عذاب آخرت می یابد، و سلام یکی از اسماء الهی است که خداوند آنرا در اختیار خلقش گذاشته است، تا در معاملات و امانات و داوریهایشان و درستی دوستیشان، و مجالستشان در بینشان، و صحت معاشرتشان از آن استفاده کنند و اگر خواهی که سلام را در موضعش قرار دهی و حق آنرا اداء نمایی، پس تقوای الهی داشته باش و باید دین و قلب و عقلت را سالم نگهداری و از سیاهی معاصی آنرا بدور داری، وباید فرشتگان الهی مأمور تو از دست تو سالم باشند و ملول نگردند و نباید در اثر سوء رفتار تو آنها دچار وحشت شوند، پس از آنها نوبت دوست تو و دشمن تو است، آن کسی که نزدیکترین دوستانش از دست اورهایی نیابند و سلامت نباشند، آن کسانی که از او دور هستند بدتر، پس کسی که سلام را در جای خودش قرار ندهد، پس نه سلامی و نه اسلامی و نه تسلیمی در برابر خدا وجود نخواهد داشت، و او در سلامش دروغگو است، و اگر چه در میان مردم آنرا افشاء و اظهار کند.

معنای حدیث فوق، برای کسیکه در آن تعمق نماید به خوبی روشن است.

با گفتن سلام نماز پایان می پذیرد و سه تکبیر اختتامیه پایان نماز است که مستحب مؤکد است و معنای آن در تکبیر گذشته است.

ص: ۱۰۷

۱- ۱. مصباح الشریعه /۱۴؛ المحجه البیضاء ۱/۳۹۴؛ بحارالأنوار ۸۲/۳۰۷، ح۱۲ (۳۴/۲۱۱).

تسبیحات فاطمه زهرا سلام اللّه علیها

همـان گونه که ابتـدای نمـاز مسـتحباتی وجود داشت، در پایـان نمـاز نیز مسـتحبات فراوانی وجود دارد که بنـام «تعقیبـات»(۱) خوانده می شود، از میان تعقیبات فراوان، تسبیحات حضـرت فاطمه زهرا(سلام اللّه علیها) شاید از همه افضلتر باشد که آنرا نقل کرده مختصر توضیحی می دهم.

تسبیحات شفیعه روز جزاء فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) مشتمل بر سه جزء است.

جزء اوّل: ۳۴ مرتبه اللّه اکبر

جزء دوم: ۳۳ مرتبه الحمدللّه

جزء سوم: ۳۳ مرتبه سبحان اللّه

و در تشویق و ترغیب به این تسبیحات روایات فراوانی نقل شده است از آن جمله:

رُوِیَ عن الصادق علیه السـلام أنّه قال: مَنْ سَبَّحَ تسبیح فاطمه الزهراء علیهاالسـلام فی دبر الفریضه قبل أن یثنی رجلیه غفر [اللّه] له.(۲)

ص: ۱۰۸

۱- ۱. به جهت فضائل و تفاصیل تعقیبات رجوع کنید به بحارالأنوار ۸۲/۳۱۳ (۳۴/۲۱۵).

۲- ۲. الفقیه ۱/۳۲۰.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: کسی که تسبیحات فاطمه زهرا(سلام اللّه علیها) را در پایان نماز بگوید، قبل از اینکه پاهایش را دراز کند، خداوند گناهان او را می آمرزد.

عن أبیعبداللّه علیه السلام : مَنْ سَبَّحَ تسبیح فاطمه علیهاالسلام فی دبر المکتوبه مِنْ قبل أنْ یبسط رجلیه اُوجب اللّه له الجنه.(۱)

از امام صادق علیه السلام : کسی که تسبیحات فاطمه زهرا(سلام اللّه علیها) را در پایان هر نماز بگوید قبل از اینکه پاهای خود را باز کند، خدا، بهشت را بر او واجب می کند.

عن أبیعبداللّه علیه السلام : تسبیح الزهرا فاطمه علیهاالسلام فی دبر کلِّ صلاه أحبَّ إلیَّ من صلاه ألف رکعه فی کلِّ یومٍ.(۲)

از امام صادق علیه السلام : تسبیح فاطمه زهرا علیهاالسلام در پایان هر نماز در نزد من بهتر و محبوبتر است از هزار رکعت نماز در هر روز.

و روایات بسیار دیگر در فضیلت این تسبیحات وجود دارد که ذکر آن به درازا می کشد.

روایتی بسیار جالب در چگونگی تعلیم پیامبر صلی الله علیه و آله این تسبیحات را به فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) وجود دارد، که طالب می تواند به کتب حدیث مانند کتاب «من لا یحضره الفقیه» ۱/۳۲۰ مراجعه نماید.

معنای این تسبیحات نیز در قبل گذشته است، لذا تکرار نمی کنم، و به امید شفاعت شفیعه روز جزاء فاطمه زهرا(سلام اللّه علیها) این رساله را به پایان می برم.

و الحمدللّه و الصلاه علی نبیّه و آله.

ص: ۱۰۹

۱- ۱. فلاح السائل /۱۶۵؛ بحارالأنوار ۱۸/۴۱۵ چاپ حجری، ۸۲/۳۳۲، ح۱۳ (۳۴/۲۲۹).

۲- ۲. ثواب الأعمال /۱۹۶، ح۳؛ بحارالأنوار ۱۸/۴۱۵ چاپ حجری، ۸۲/۳۳۱، ح۹، (۳۴/۲۲۸).

برخی از مصادر کتاب

۱. آداب الصلوه، امام خمینی، تهران، مؤسسه نشر آثار امام.

۲. آلاء الرحمن، آیه اللّه محمّد جواد بلاغی، طبع اوّل.

۳. اعتقادات، علّامه محمّد باقر مجلسی.

۴. أمالی الصدوق، شیخ صدوق، طبع مؤسسه بعثت، قم.

۵. بحارالأنوار، علّامه محمّد باقر مجلسی، طبع حجری، و دو طبع حروفی در بیروت در ۱۱۰ جلد و ۴۴ جلد.

۶. البیان فی تفسیر القرآن، آیه اللّه سیّد ابوالقاسم خوئی، طبع اوّل، نجف.

۷. پرتوی از قرآن، آیه اللّه سیّدمحمود طالقانی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۷ش.

۸. پرواز در ملکوت، امام خمینی، ترجمه سیّد احمد فهری، چاپ تهران.

۹. ترتیب جمهره اللغه، محمّد بن حسن بن درید ازدی، ترتیب و تصحیح عادل عبدالرحمن البدری، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۴ش.

۱۰. التبیان فی تفسیر القرآن، شیخ طوسی، طبع بیروت.

۱۱. ترجمه المیزان، سیّد محمد حسین طباطبائی، مترجم سیّد محمّد باقر موسوی همدانی، طبع قم.

۱۲. تفسیر منسوب به ابن عباس، مطبوع در هامش الدّرالمنثور سیوطی.

۱۳. التنبیهات العلیه علی وظائف الصلاه القلبیه، معروف به اسرار الصلاه، شهید ثانی، طبع دفتر تبلیغات قم.

۱۴. التوحید، شیخ صدوق، تحقیق سیّدهاشم حسینی طهرانی، جامعه مدرسین.

۱۵. تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، تحقیق سیّد حسن خرسان، تهران ۱۳۹۰ق.

۱۶. ثواب الأعمال، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران.

۱۷. جامع أحادیث الشیعه، آیه اللّه حاج سیّد حسین بروجردی، طبع جدید.

۱۸. جوامع الجامع، شیخ طبرسی، تحقیق دکتر ابوالقاسم گرجی، دانشگاه تهران.

۱۹. حواشی مصحف، شیخ محمّد تقی شوشتری، طبع تهران.

ص: ۱۱۰

۲۰. الخصال، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین قم.

۲۱. روح البیان، شیخ اسماعیل حقّی البُروسَوی (م ۱۱۳۷)، دارالفکر بیروت.

۲۲. روض الجنان، شیخ ابوالفتوح رازی، طبع آستان قدس رضوی.

۲۳. سنن النبی صلی الله علیه و آله ، سیّد محمد حسین طباطبائی، ترجمه محمد هادی فقهی، طبع قم.

۲۴. شرح فارسی غرر و درر آمدی، آقا جمال خوانساری، دانشگاه تهران.

۲۵. الصافی، ملّا محسن فیض کاشانی، طبع حجری.

۲۶. العروه الوثقی، شیخ بهائی، تحقیق اکبر ایرانی قمی، دارالقرآن الکریم، قم، ۱۴۱۲ق.

۲۷. علل الشرائع، شیخ صدوق، طبع نجف، ۱۳۸۵ق.

۲۸. عیون أخبار الرضا علیه السلام ، شیخ صدوق، تحقیق سیّد مهدی لاجوردی، طبع ۱۳۶۳ش.

۲۹. فلاح السائل، ابن طاووس، دفتر تبلیغات، قم.

۳۰. القاموس المحیط، فیروزآبادی، طبع حروفی.

۳۱. کافی، محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران.

۳۲. کتاب ابلیس اللعین، از شیخ هادی نجفی، دلیل ما، قم، ۱۳۸۷ش.

۳۳. الکشاف، زمخشری، طبع أدب الحوزه.

۳۴. الکشف و البیان، معروف به تفسیر ثعلبی، بیروت.

۳۵. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، تحقیق، علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین قم.

۳۶. مجدالبیان فی تفسیر القرآن، آیه اللّه شیخ محمدحسین نجفی اصفهانی، تهران.

۳۷. مجمع البحرین، طریحی، طبع حجری.

۳۸. مجمع البیان، شیخ فضل بن حسن طبرسی، مطبعه عرفان، صیدا، ۱۳۳۳ق.

۳۹. محاسن، برقی، تحقیق سیّد مهدی رجائی، طبع قم.

۴۰. المحجه البیضاء، ملّا محسن فیض کاشانی، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه

ص: ۱۱۱

مدرسین قم.

۴۱. مخزن العرفان در تفسیر قرآن، علویه حاجیه خانم نصرت بیگم امین، طبع اوّل اصفهان.

۴۲. مستدرک سفینه البحار، شیخ علی نمازی، طبع جامعه مدرسین قم.

۴۳. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، طبع آل البیت علیهم السلام .

۴۴. مصباح الشریعه، صهر دشتی، طبع بیروت.

۴۵. مصباح المتهجدین، شیخ طوسی، تهران.

۴۶. معانی الأخبار، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین قم.

۴۷. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، تحقیق ندیم المرعشلی.

۴۸. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین.

۴۹. منتهی المطلب، علّامه حلّی، آستان قدس رضوی.

۵۰. منهج الصادقین، ملّا فتح اله کاشانی، تحقیق شیخ ابوالحسن شعرانی، طبع تهران.

۵۱. موسوعه أحادیث اهل البیت علیهم السلام ، شیخ هادی نجفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۲۳ق.

۵۲. المیزان فی تفسیر القرآن، آیه اللّه سیّد محمد حسین طباطبائی، طبع جامعه مدرسین قم.

۵۳. نبراس، حاج ملّا هادی سبزواری، طبع حجری.

۵۴. النفحات الرحمانیه فی الواردات القلبیه، حاجیه خانم نصرت بیگم امین، اصفهان.

۵۵. نهج البلاغه، سیّد رضی، طبع دکتر صبحی صالح.

۵۶. نهج البلاغه، سیّد رضی، ترجمه فیض الإسلام.

۵۷. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، طبع مؤسسه آل البیت علیهم السلام .

۵۸. وسیله النجاه، آیه اللّه سیّد ابوالحسن اصفهانی، طبع سال ۱۳۸۵ق.

۵۹. الیواقیت الحسان فی تفسیر سوره الرحمن، آیه اللّه شیخ مجدالدّین نجفی اصفهانی، قم، ۱۴۰۹ق.

۶۰. یوم الطف، شیخ هادی نجفی، قم، ۱۴۱۲ق.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹